

جمال جوان

(جوانی و یاران جوان پیامبر اعظم)

محمدباقر پورامینی





جمال جوان (جوانی و یاران جوان پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله)

مشخصات کتاب

عنوان و نام پدیدآور : جمال جوان (جوانی و یاران جوان پیامبر اعظم صلی الله علیه و اله)/ محمد باقر پور امینی ؛ تهیه شده در مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما.

مشخصات نشر : قم: کتاب طه، 1386.

مشخصات ظاهری : 104ص.

فروست : با پیامبر؛ 24

وضعیت فهرست نویسی : در انتظار فهرستنویسی (اطلاعات ثبت)

شماره کتابشناسی ملی : 1251382

ص:1

اشاره

جمال جوان (جوانی و یاران پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله)

با پیامبر : 24

گردآوری و تدوین: محمدباقر پور امینی

تهیه کننده: مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

ناشر: کتاب طه

چاپ: زلال کوثر

نوبت چاپ: اول / پاییز 1386

شمارگان: 1500

بها: 10000 ریال

ص:2

نشانی: قم، بلوار امین، مرکز پژوهش های اسلامی صدا و سیما

پست الکترونیکی: Email : IRC@IRIB.COM

تلفن: 2935803 و 2910602 نمابر: 2933892

شابک: 978-964-2761-60-8 ISBN: 978-964-2761-60-8

ص:3

دیباچه

جوانی، زیباترین بخش دفتر زندگی و محمد صلی الله علیه و آله، زیباترین خلقت دفتر

هستی است. آنجا که سخن از «جوانی» و «محمد» است، زیبایی وصف ناپذیر

خواهد شد.

محمد مصطفی صلی الله علیه و آله دوران جوانی اش را با ویژگی های نیکو آراست و

آن گاه که هدایت امت را به دست گرفت، جوانان را در سایه مهر و لطف

خویش سامان داد و همین امر سبب شد گرایش جوانان به ایشان بیشتر شود.

ماه فروماند از جمال محمد صلی الله علیه و آله

سرو نباشد به اعتدال محمد صلی الله علیه و آله

قدر فلک را کمال و منزلتی نیست

در نظر قدر با کمال محمد صلی الله علیه و آله

آدم و نوح و خلیل و موسی و عیسی

آمده مجموع در ظلال محمد صلی الله علیه و آله

شمس و قمر در زمین حشر نتابد

نور نتابد مگر جمال محمد صلی الله علیه و آله

شاید اگر آفتاب و ماه نتابد

ص:6

پیش دو ابروی چون هلال محمد صلی الله علیه و آله

چشم مرا تا به خواب دید جمالش

خواب نمی گیرد از خیال محمد صلی الله علیه و آله

سعدی اگر عاشقی کنی و جوانی

عشق محمد صلی الله علیه و آله بس است و آل محمد صلی الله علیه و آله(1)

دوران جوانی او چنان که بایسته اوست، شناخته نیست و تنها پرتویی از

سیمای جوانی او را می توان آشکار ساخت.

در این دفتر برآنیم که نخست، جوانی پیامبر را در دو بخش سیمای او با نام

«جمال محمد صلی الله علیه و آله» و سیره و ویژگی های برجسته جوانی اش با نام

«کمال محمد صلی الله علیه و آله» بررسی کنیم. سپس برای شناخت یاران جوان پیامبر،

نمونه هایی از این جوانان برجسته و همچنین شیوه برخورد پیامبر با آنان را

در «ظلال محمد صلی الله علیه و آله» می خوانیم.

به لطف و مدد حق، این سطور در نجف اشرف و در آستان شریف حیدری

قلمی شد. امید است این دفتر، راهنمای خوبی برای مدیران، هنرمندان،

مربیان و به ویژه جوانان رهپوی شود.

1- سعدی، کلیات اشعار سعدی ، به کوشش: مظاهر مصفا، تهران، کانون معرفت، بی تا، ص 694 .

فصل اول: جمال محمد صلی الله علیه و آله

اشاره

زیبایی و شادابی، مهربانی و پاکی، سادگی و راست گویی، مجموعه

خوبی هایی بود که محمد صلی الله علیه و آله را پسند خاطر همگان به ویژه جوانان ساخته

بود. عشق و محبت او سرتاسر وجود یاران جوانش را فرا گرفته بود.

جان گرامی دریغ نیست ز عشقش

جان من و صد چو من فدای محمد صلی الله علیه و آله(1)

شخصی می گفت: «تا کنون ندیده بودم که کسانی آقای خویش را آن اندازه

که اصحاب محمد صلی الله علیه و آله او را دوست می دارند، دوست داشته باشند».(2)

هر دل که در هوای جمالش مجال یافت

عنقای همتش دو جهان زیر بال یافت

هر جان که با بلای ولایش گرفت اُنس

از نعمت و نعیم دو عالم ملال یافت

1- عبدالرحمان جامی، دیوان کامل جامی ، ویراسته: هاشم رضی، تهران، انتشارات پیروز، ص 95.

2- «ما رَأیتُ قوما قط اشدُّ حُبا اصحابهم مِن اصحابِ محمدٍ لَه». ابن سعد، طبقات الکبری ، بیروت، دارالکتاب العلمیه، 1410 ه- . ق، ج 2، ص 56.

جبریل را تجلی شمع جمال او

پروانه وار سوخته بی پر و بال یافت(1)

سیما

قامتی راست، پیکری ورزیده، سینه ای پهن، شانه های فراخ و مفاصل و

استخوان بندی درشتی داشت. نسبت به جوانان دیگر، میانه بالاتر بود. رنگ

پوستش سپید آمیخته با سرخ و موهایش نه کاملاً مجعد بود و نه صاف، بلکه

چین و شکنی اندک داشت. دندان هایش زیبا و درخشان بود و در یک ردیف

قرار داشت. چشمانی سیاه و پلک هایی پرمژه داشت.(2)

جمال بی مانندی داشت که از حُسن یوسف پیشی می گرفت و خودش

می گفت: «کانَ یوسفُ حسنا وَ لکِنَّنی املحٌ؛ یوسف خوب رو بود، ولی ملاحت من

بیشتر است».(3)

علی علیه السلام نیز بی همتا بودن سیمای محمد صلی الله علیه و آله را چنین حکایت می کند : «در

زیبایی هیچ کس را چون او ندیده ام، نه پیش از آن حضرت و نه پس از او».(4)

1- سلمان ساوجی؛ دیوان اشعار سلمان ، به کوشش: منصور مشفق، تهران، چاپ صفی علی شاه، بی تا.

2- محمد بن عیسی ترمذی، الشمائل النبویه ، بیروت، دارالکتاب العربی، 1417 ه- . ق، صص 51 و 52؛ شیخ عباس قمی، سیمای پیامبر اسلام، قم، مؤسسه در راه حق، 1366، صص 11 و 12.

3- همان.
4- شمائل النبویه ، ص49.

ماه بود عکسی از جمال محمد صلی الله علیه و آله

مشک، شمیمی ز زلف و خال محمد صلی الله علیه و آله(1)

همراه با فروتنی، ولی تند گام برمی داشت. به هنگام راه رفتن اندکی به جلو

خم می شد، گویی در نشیب حرکت می کند. نگاهش متواضعانه بود و به زمین

بیشتر می نگریست تا به آسمان. چنان شرم داشت که به چهره کسی خیره نمی شد. ازاین رو، اگر ناگزیر به انتقاد از کسی بود، به صراحت نمی گفت و

مقصود خویش را باکنایه بیان می داشت. سکوتش به درازا می کشید و

بی ضرورت لب به سخن نمی گشود.(2)

هر کس او را برای نخستین بار می دید، تحت تأثیر جذبه هیبت و شکوه او

قرار می گرفت.(3) هرگاه سخن می گفت، تبسم بر لب داشت.(4)

هزار جهد بکردم که سرّ عشق بپوشم

نبود بر سر آتش میسرم که نجوشم

ص:10

1- دیوان کامل جامی ، ص 95.
2- جلال الدین سیوطی، جامع الصغیر ، قاهره، 1365 ه- . ق، ج 2، ص310 ؛ سلیمان بن اشعث سجستانی، سنن ابی داود ، بیروت، دارالفکر، 1414 ه- . ق، ج 2، ص 195؛ ابن حجر عسقلانی، فتح الباری ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج 11، ص 21.
3- شمائل النبویه، صص 51 و 52.
4- محمدباقر مجلسی، بحارالانوار ، بیروت، مؤسسه الوفاء، 1403 ه- . ق، ج16، ص 298.

به هوش بودم از اول که دل به کس نسپارم

شمایل تو بدیدم، نه عقل ماند و نه هوشم(1)

خلق و خوی

قرآن، خلق و خوی محمد صلی الله علیه و آله را این گونه وصف می کند:

لَقَدْ کانَ لَکُمْ فی رَسُولِ اللّهِ أُسْوَهٌ حَسَنَهٌ لِمَنْ کانَ یَرْجُوا اللّهَ وَ الْیَوْمَ ٱلْآخِرَ وَ

ذَکَرَ اللّهَ کَثیرًا. (احزاب: 21)

همانا برای شما در [اقتدا به] رسول خدا صلی الله علیه و آله سرمشقی نیکوست، برای

آن کس که به خدا و روز بازپسین امید دارد و خدا را فراوان یاد می کند.

با توجه به این آیه، وجود پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله، کانونی است که با پیروی از آن،

می توان روش زندگی را آموخت؛ زیرا رفتارش آن قدر پرمعناست که از

جزئی ترین کار او می توان قانون زندگی را دریافت. اخلاق و رفتار او قرآنی

بود، آن گونه که همسرش می گفت: «کانَ خُلقُه القرآن».(2)

نکته مهم و الهام بخش آن است که اخلاق نیک و رفتار پسندیده محمد صلی الله علیه و آله پس از بعثت سامان نیافت، بلکه سیمای محمد صلی الله علیه و آله پیش از بعثت نیز ستودنی و بی مانند بود. محمدی که خدیجه، جوانی او را سرشار از نیک رفتاری ترسیم می کرد.(3)

1- کلیات اشعار سعدی ، ص560 .

2- ابن ابی الحدید، شرح نهج البلاغه ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1385 ه- . ق، ج 6 ، ص 340.

3- ابن اثیر جزری، اسدالغابه فی معرفه الصحابه، بیروت، دارالمعرفه، 1418 ه- . ق، ج 5 ، ص 434.

حسن و جمال عالم اگر یافت آفتاب

اشاره

یک ذره ز آفتاب جمال محمد صلی الله علیه و آله است(1)

و اینک جلوه هایی از جمال محمد صلی الله علیه و آله را در چگونگی رفتار با خدا، خود،

خانواده و دیگران بررسی می کنیم:

1. با خدا

بنده خدا بود و هنگام نیایش، همچون مسکینان نیازمند، دست ها را بالا

می گرفت.(2) می فرمود: «آفریدگار باحیا و بخشنده است؛ وقتی مردی دست های

خود را به سوی او بلند می کند، شرم دارد که آن را خالی و نومید بازگرداند».(3)

آرامش کامل خویش را در عبادت و راز و نیاز با حق می یافت؛ عبادتش به منظور طمع بهشت یا ترس از دوزخ نبود، بلکه عاشقانه و سپاس گذارانه بود.(4)

به علی علیه السلام می فرمود:

روز رستاخیز همه دیدگان جز سه دیده، گریان است: دیده ای که در راه

خدا بیدار خوابی کشیده؛ دیده ای که بر حرام شده های الهی برهم

نهاده شده و دیده ای که از بیم خدا بسیار گریسته است.(5)

2. با خود

زندگی اش را براساس ساده زیستی بنانهاده بود، به گونه ای که ساده غذا

1- اهلی شیرازی، کلیات اشعار ، به کوشش: حامد ربانی، تهران، کتاب خانه سنایی، 1344، ص 424.
2- ابن فهد حلی، عده الداعی ، بیروت، دارالمرتضی، 1407 ه- . ق، ص 182.
3- احمد بن علی مثنی، مسند ابی یعلی ، تحقیق: حسین سلیم اسد، بیروت، دارالمأمون للتراث، بی تا، ج 3، ص 391.
4- نعمان بن محمد تمیمی، دعائم الاسلام ، ج1، ص 367.
5- ابن شعبه حرّانی، تحف العقول ، قم، منشورات جماعه المدرسین، 1404 ه- . ق، ص 8 .

می خورد، ساده لباس می پوشید و ساده حرکت می کرد. به بیانی دیگر، او

«خفیف المؤونه»(1) بود. بیشتر اوقات، زیراندازش حصیر بود. روی زمین

می نشست و عبایی داشت که هر جا می رفت، آن را دوتا می کرد و زیر خود

می انداخت. در خانه را خود باز می کرد و با دستان خویش، گوسفندان را

می دوشید.(2) بر مرکب بی زین و پالان سوار می شد. قوت غالبش، نان جوین و خرما

بود.(3)

در عین سادگی، طرفدار فقر نبود و مال و ثروت را به سود جامعه و برای

مصرف کردن در راه های مشروع، لازم می شمرد و می گفت: «چه نیکوست

ثروتی که از راه مشروع به دست آید، برای آدمی که شایسته داشتن ثروت

باشد و بداند چگونه صرف کند.»(4) و نیز می فرمود: «مال و ثروت، کمک خوبی است برای تقوا».(5)

بر کارهایش نظم حکم فرما بود. اوقات خویش را تقسیم می کرد و به

دوستان خود می فرمود: «تقسیم وقت کن و همه تلاش خود را به کار گیر و کار

هر روز را همان روز انجام ده».(6)

به پاکیزگی و بوی خوش، علاقه داشت؛ هم خودش رعایت می کرد و هم

1- محمد بن حسن حر عاملی، وسائل الشیعه ، تهران، دارالکتب الاسلامیه، بی تا، ج 5 ، ص 54 .
2- محمد بن علی ابن بابویه قمی، ثواب الاعمال ، تهران، بی تا، ص 79.
3- مرتضی مطهری، مجموعه آثاروحی و نبوت ، تهران، انتشارات صدرا، بی تا، ج2، ص 254.
4- فیض کاشانی، محجه البیضاء ، ج6 ، ص 44.
5- وسائل الشیعه ، ج2، ص 16.
6- دعائم الاسلام ، ج1، ص 367.

به دیگران تأکید می کرد که تن خویش را پاکیزه و خوش بو نگه دارند.(1) به آینه

یا آب می نگریست و موهایش را شانه می زد.(2) همواره لباسش پاکیزه بود و

می فرمود: «پاکیزگی لباس مایه ارجمندی مؤمن نزد خدای والای است».(3)

3. با خانواده

در خانواده، مهربان بود. انس می گفت: «کسی با زن و فرزندش، مهربان تر از

رسول گرامی نبود.» مردم را به نیک رفتاری با زنان سفارش می کرد و

می فرمود: «همه مردم ویژگی های نیک و بد دارند. مرد نباید تنها جنبه های

ناپسند همسر خویش را در نظر بگیرد و او را ترک کند؛ چه هرگاه از یک

خصلت او ناراحت شود، خصلت دیگرش، مایه خشنودی اوست و این دو را

باید با هم به شمار آورد».

1- ابونصر طبرسی، مکارم الاخلاق ، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، 1416ه- . ق،ج 1، صص80 - 82 .
2- همان، ص 84 .
3- علی بن ابی بکر هیثمی، مجمع الزوائد ، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1408 ه- . ق، ج 5، ص 132.

در کارهای خانه، به خانواده کمک می کرد. در خدمت کارهای خانه بود(1) و

از اهل خانه نه غذایی می طلبید و نه علاقه اش را به خوردنی ها بیان می کرد. اگر

غذایش می دادند، می خورد و آنچه نوشیدنی می دادند، می نوشید. چه بسا خود برای خوردن و نوشیدن برمی خاست.(2) به خانواده اش نیز غذای خوب

می داد.(3)

4. با دیگران

صمیمی بود و کسی که برای نخستین بار وی را می دید، هیبتش او را

می گرفت. هر کسی با او هم نشین می شد، دوستی اش را به دل می گرفت.(4)

در معاشرت با مردم، مهربان و گشاده رو بود. به هر کسی می رسید، سلام

می کرد. در سلام، از همه حتی کودکان و بردگان، پیشی می گرفت. وقتی به

کسی دست می داد، پیش از او دست خویش را باز پس نمی کشید؛ همچنان که

صورتش را از او برنمی گرداند مگر آنکه او برگرداند.(5) چون با دوستانش

برخورد می کرد، دستانشان را می گرفت و می فشرد. می فرمود:

1- بحارالانوار ، ج16، ص 227.
2- احمد بن عیسی بن جابر، سنن النبی صلی الله علیه و آله ، قم، بی تا، ص 173.

3- همان، ص 178.
4- احمد بن عیسی بن جابر بلاذری، انساب الاشراف ، بیروت، دارالفکر، 1417 ه- . ق، ج1، ص 392.
5- بحارالانوار ، ج16، ص 237.

سه چیز است که دوستی آدمی با برادر مسلمانش را زلال می سازد: هنگام دیدار با چهره ای گشاده با دوستش روبه رو شود؛ زمان نشستن در مجلس برایش جا باز کند؛ او را با محبوب ترین نامش بخواند.(1)

چهره ای گشاده داشت. تندخو، سرزنش گر، ناسزاگو و شوخ نبود.(2)

همگان را به خوش اخلاقی سفارش می کرد و می فرمود:

نزدیک ترین هم نشین من در رستاخیز، خوش اخلاق ترین شما است...(3) در ترازوی عمل هر کسی در روز قیامت، چیزی بهتر از خوش خلقی

گذاشته نمی شود.(4)

ص:16

1- همان، ج73، ص 23؛ میرزا حسین نوری، مستدرک الوسائل، قم، مؤسسه آل البیت، 1407 ه- . ق، ج 8 ، ص 281.
2- انساب الاشراف ، ج1، ص 293.
3- شیخ صدوق، عیون اخبار الرضا علیه السلام ، قم، کتاب فروشی طوس، 1363، ج 1، ص 41.
4- محمد بن یعقوب کلینی، کافی ، تهران، دارالکتب الاسلامیه، 1350، ج 2، ص 99.

فصل دوم: کمال محمد صلی الله علیه و آله

اشاره

محمد صلی الله علیه و آله در جوانی به فضیلت های اخلاقی نیکویی آراسته بود. وجود همین ویژگی ها، این جوان دانا، خردمند، متین، هشیار، تیزبین، فروتن و رشید را در

جامعه دوست داشتنی ساخته بود.

او نماد همه خوبی ها و زیبایی ها و روایت خوب جوانی کردن بود. دل او

در چهل سالگی، نورانی ترین، خاشع ترین و پرظرفیت ترین دل ها برای

دریافت پیام الهی بود و خدای سبحان، آن را بهترین، عالی ترین، مطیع ترین و

خاشع ترین دل ها یافت. وقتی به این مرحله از معنویت و روحانیت رسید،

خدای متعال درهای آسمان و عوالم غیبی را به روی او گشود.(1)

تا زمانی که کسی دارای برترین مکارم اخلاق نباشد، خداوند متعال چنین

مأموریت خطیری را به او نمی دهد. این انسان کامل، در دوران جوانی و پیش

از بعثت، به چنان مرحله ای از کمال رسیده بود که خداوند، او را شایسته نزول

وحی الهی دانست.(2) به همین دلیل، در اوایل بعثت، خداوند متعال خطاب به

پیامبر چنین فرمود: «وَ إِنَّکَ لَعَلی خُلُقٍ عَظیمٍ». (قلم: 4)

1- بحارالانوار ، ج 18، ص 206.
2- رهبر معظم انقلاب اسلامی، مبعث 1385.

حد ثنایش به جز خدا که شناسد

من که و اندیشه ثنای محمد صلی الله علیه و آله

لیس کلامی یَفی بنعت کماله

صلِّ الهی علی النبیّ و آله(1)

سیره، چگونگی و سبک رفتار است و وقتی از سیره محمد صلی الله علیه و آله سخن گفته

می شود، منظور همان نوع، روش و سبک رفتار اوست.(2) در این فصل، بخشی

از نمونه های کمال محمدی را می آوریم.

امانت داری

او به خصلت های نیکو شهرت داشت و هیچ گونه پیشینه منفی از او در اذهان مردم

مکه نبود. این سخن تاریخ نگار نامی، _ابن اسحاق_ شنیدنی است که می نویسد:

«رسول خدا در حالی به جوانی رسید که خداوند او را مراقبت و از پلیدی های

جاهلیت حفاظت می کرد؛ زیرا اراده آن داشت تا کرامت رسالت به او دهد».(3)

محمد صلی الله علیه و آله، انسانی خردمند و باوقار بود. او چنان به امانت داری شهره بود

که مردم مکه در عصر جاهلی، در صورت پیدایش اختلاف، او را حَکَم قرار

می دادند و به داوری اش رضایت داشتند(4) تا آنجا که لقب «محمد امین» یافت.(5)

1- دیوان عبدالرحمان جامی ، ص 95.
2- مجموعه آثار سیره نبوی ، ج16، ص50.
3- ابن هشام، سیره النبویه ، قاهره، 1355 ه- . ق، ج 1، ص 183.
4- علی بن ابراهیم حلبی، سیره الحلبیه ، بیروت، دارالفکر العربی، 1400 ه- . ق، ج 1، ص 145.
5- «کنا نسمیه الأمین لصلاحه و أمانته»، امین الاسلام طبرسی، اعلام الوری، قم، مؤسسه آل البیت، 1417 ه- . ق، ص 62 .

درست کاری محمد جوان به گونه ای اطمینان خاطر مردم را جلب کرده

بود که هر زمان قربانی می کردند، از او می خواستند در جمع آنان حاضر شود

و برایشان دعا کند.(1)

ابوسفیان در پاسخ _هرقل_ که پرسید: «آیا او را پیش از ادعای پیامبری به

دروغ گویی متهم می کردید؟» گفت: «خیر».(2)

موقعیت ممتاز پیامبر را در کلام خدیجه نیز می توان یافت که هنگام

پیشنهاد انجام سفر تجاری، علت علاقه مندی اش را به محمد صلی الله علیه و آله،

نیک اخلاقی، امانت داری و راست گویی وی برشمرد.(3)

پس از بعثت نیز قریش با همه دشمنی هایی که با او کردند، باز هم

امانت های خود را به محمد امین می سپردند. به همین دلیل، پس از هجرت به

مدینه، علی علیه السلام را چند روزی پس از خود در مکه باقی گذاشت تا امانت ها را

به صاحبان اصلی اش برساند.

1- محمد بن یوسف صالحی، سبل الهدی و الرشاد ، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1414 ه- . ق، ج 2، ص 202.
2- محمد بن اسماعیل بخاری، صحیح بخاری ، بیروت، دارالفکر، 1417 ه- . ق، کتاب بدء الوحی، باب 6 ، ص12.
3- سیره الحلبیه ، ج1، ص 147؛ نک: اسدالغابه ، ج 5 ، ص 434.

بیزاری از بت ها

مردم حجاز، بدترین آیین را داشتند و بت هایشان همه جا برپا بود.(1)

عمومی ترین اندیشه و باور مردم مکه و جزیره العرب، شرک بود و بیشتر آنان

با پرستش بت های خودساخته، به شرک گراییده بودند. آنان معتقد بودند که

تدبیر جهان به بت ها واگذار شده است و آنها نزد خدا تقرب دارند و تنها آنها

سزاوار پرستش هستند.(2) پذیرش و استمرار این باور مشرکان در نسل جوان،

با قوم و قبیله و اجداد آنان پیوندی خاص داشت.(3)

محمد صلی الله علیه و آله با آنکه در چنین فضای شرک آلودی می زیست، هرگز بر بتی

سجده نکرد. او سنت های جاهلی را نمی پسندید و از بت ها به شدت بیزاری می جست.(4) او می گفت: «نسبت به بت ها بغض و کینه داشتم و به آنچه در

جاهلیت با آن مشغول بودند، اهتمام نداشتم».(5)

در نوجوانی و در سفر نخست به شام، وقتی که _بحیرا_ او را به _لات_ و عزّی

1- نهج البلاغه ، خطبه 21.
2- سید محمد حسین طباطبایی، المیزان فی تفسیر القرآن ، تهران، دارالکتب الاسلامیه، ج 14، ص 291.
3- «قالُوا بَلْ وَجَدْنا آباءَنا کَذلِکَ یَفْعَلُونَ». شعرا: 74.

4- حسین بن محمد دیار بکری، تاریخ الخمیس ، بیروت، دار صادر، بی تا، ج 1، ص 285.

5- ابی بکر جابرجزائری، هذا الحبیب، مدینه، مکتبه العلوم و الحکم، 1422 ه- . ق، ص50 ؛ به نقل از: المستدرک علی الصحیحین.

سوگند داد، محمد صلی الله علیه و آله، آن دو را مبغوض ترین چیز برای خود دانست.(1) از

امیرمؤمنان علی علیه السلام پرسیدند: «آیا رسول خدا صلی الله علیه و آله بتی را - حتی برای یک بار عبادت کرده است؟» حضرت فرمود: «خیر». (2)

زید بن حارثه، پسرخوانده پیامبر که در طواف و سعی همراه محمد صلی الله علیه و آله

بود، همچون مشرکان، یکی از بت ها به نام _اساف _یا _نائله_ را مسح کرد. پیامبر به

او فرمود: «بر آن دست نکش!» چون زید بار دیگر آن بت را مسح کرد، پیامبر با

خشم به او فرمود: «مگر تو را از این کار نهی نکرده بودم».(3)

خداپرستی

در مکه و در خاندان هاشم، کسانی که فکر توحیدی داشتند و بت پرست و مشرک

نبودند، به «حنفا» معروف بودند. آنان در مقابل شرک ایستادگی می کردند و به حق و

توحید ابراهیمی تمایل داشتند. والدین و اجداد پیامبر همه موحد بودند. محمد صلی الله علیه و آله

همچون نیاکان پاک سیرت خود، خداپرست بود.(4) او در دوران جوانی از

یکتاپرستی دور نشد؛ از هر نوع شرک، پاک بود و هرگز بر بتی سجده نکرد.

1- احمد بیهقی، دلائل النبوه ، بیروت، دارالنصر، 1389 ه- . ق، ج 2، ص 35؛ محمد ذهبی، سیر اعلام النبلاء ، بیروت، دارالفکر، 1417 ه- . ق، ج1،

ص50.

2- سبل الهدی و الرشاد ، ج2، ص 200.

3- محمد بن عبد الله حاکم نیشابوری، المستدرک علی الصحیحین ، بیروت، دارالفکر، بی تا، ج 3، ص 217؛ سیر اعلام النبلاء، ج1، ص 66 .

4- علی اکبر حسنی، تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام ، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا، صص 128-132.

درباره آیین محمد صلی الله علیه و آله پیش از بعثت، چند نظر وجود دارد، از جمله:

1. او را پیرو آیین مسیح علیه السلام می دانند؛ زیرا پیش از بعثت پیامبر، آیین

رسمی بود.

2. محمد را پیرو آیین ابراهیم علیه السلام می دانند؛ زیرا او «شیخ الانبیاء» و پدر

پیامبران است. افرادی در میان بنی هاشم و برخی تیره های قریش، خود را

ابراهیمی مذهب می دانستند و گفته ابن اسحاق مبنی بر اینکه پیامبر پیش از

بعثت بر دین قومش بود، در این راستا تفسیر می شود.(1)

3. بعضی نیز گفته اند که می دانیم آیینی داشته است، ولی آیین او برای ما

روشن نیست.

4. محمد صلی الله علیه و آله برنامه خاصی از سوی خداوند داشت که بر اساس آن عمل

می کرد و این آیین تا زمانی که اسلام بر او نازل گشت، ادامه داشت. شاهد این

سخن، فرموده امیرمؤمنان علی علیه السلام است:

وَ لَقَدْ قَرَنَ اللّهُ بِهِ صَلَّى اللّهُ عَلَیْهِ وَ آلِهِ مِنْ لَدُنْ اَنْ کانَ فَطِیما اَعْظَمَ مَلَکٍ مِنْ

مَلائِکَتِهِ یَسْلُکُ بِهِ طَریقَ الْمَکارِمِ وَ مَحاسِنَ اَخْلاقِ الْعالَمِ لَیْلَهُ وَ نَهارَهُ... .(2)

خداوند از آن زمان که رسول خدا صلی الله علیه و آله از شیر بازگرفته شد، بزرگ ترین

فرشته اش را قرین وی ساخت تا شب و روز او را به راه های مکارم و

اخلاق نیک ببرد.

مأموریت چنین فرشته ای، دلیل بر وجود برنامه ای خاص از سوی

حق تعالی است. شاهد دیگر اینکه در هیچ تاریخی نقل نشده است که

ص:22

1- نک: رسول جعفریان، سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله ، قم، انتشارات دلیل ما، بی تا، ص 253.
2- نهج البلاغه فیض الاسلام ، جزء 4، خطبه 234، ص 811 ؛ نهج البلاغه صبحی صالح ، خطبه 192، ص 300.

محمد صلی الله علیه و آله در معبدهای یهود یا نصارا یا مذهب دیگر عبادت کرده باشد.

پیوسته در مسیر توحید گام می نهاد و به اصول اخلاق و عبادت الهی سخت

پای بند بود. روایت های زیادی نیز در منابع اسلامی آمده است که محمد صلی الله علیه و آله از

آغاز عمرش، مؤد به روح القدس بود و با چنین تأییدی بر اساس الهام

روح القدس عمل می کرد.

علامه مجلسی معتقد است از آن زمانی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله به رشد

عقلی رسید، پیامبر بود. به اعتقاد او، پیامبر اسلام پیش از مقام رسالت، مقام

نبوت داشت. گاه فرشتگان با او سخن می گفتند و صدای آنها را می شنید و گاه

در رؤای صادقه به او الهام می شد. او پس از چهل سال به مقام رسالت رسید و

قرآن و اسلام بر او نازل شد.(1)

به باور _میرزای قمی_، حق این است که پیامبر اسلام پیش از بعثت بر اساس

دین خودش عبادت می کرد؛ زیرا آن حضرت از همه پیامبران برتر است و اگر

تا چهل سالگی پیامبر نباشد، در این صورت، حضرت عیسی و یحیی علیهماالسلام از

آن حضرت برتر خواهند بود؛ چون آنان در کودکی، پیامبر بودند.(2)

ابن ابی الحدید از حضرت امام باقر علیه السلام نقل می کند که فرمود:

خداوند، فرشتگانی را بر همه پیامبران خود گماشته است. مأموریت این

فرشتگان، پاسداری از اعمال آنها و تبلیغ رسالت است. خداوند از آن

زمان که حضرت محمد صلی الله علیه و آله از شیر گرفته شد، فرشته بزرگی را بر آن

حضرت گماشت. این فرشته آن جناب را به سوی نیکی ها و اخلاق

خوب هدایت می کرد و از بدی ها و اخلاق بد باز می داشت و همین

1- بحارالانوار ، ج 18، ص 271.
2- ابوالقاسم میرزای قمی، قوانین الاصول ، قم، چاپ رحلی سنگی قدیمی، ج1، ص 255.

فرشته پیش از آنکه آن حضرت به درجه رسالت برسد، او را با

«السلام علیک یا رسول اللّه» صدا می کرد. پیامبر هنوز جوان بود که با این

جمله صدا زده می شد.(1)

اگر پیروی پیامبر از حضرت ابراهیم علیه السلام را بپذیریم، این پیروی به معنای

التزام پیامبر به آیین و مذهب ابراهیم نیست، بلکه مراد همان حنیف بودن،

یعنی یکتاپرستی و دوری از بت پرستی است. به بیانی دیگر، هم سویی با

باورهای ابراهیم علیه السلام، همان پذیرش توحید است. ازاین رو، دین حضرت

موسی و عیسی علیهماالسلام نیز که بر این باور استوارند، به ادیان ابراهیمی مشهورند.

با توجه به پاسخ چهارم، این نکته را می توان یادآور شد که محمد صلی الله علیه و آله در

جوانی و پیش از بعثت، مؤمن موحدی بود که خدا را می پرستید و نسبت به

آنچه برایش شریعت الهی و دین حنیف ابراهیمی به شمار می رفت و

همچنین به آنچه خردش رهنمون می ساخت، پای بند بود. همانا او برترین و

کامل ترین خلق، در آفرینش، رفتار و خرد بود و برترین فرشته نیز او را تعلیم

می داد و به محاسن اخلاق راهنمایی اش می کرد.(2)

شبانی و شکیبایی

آرامش دشت و بادیه برای محمد صلی الله علیه و آله، از ماندن در میان مشرکان و بت پرستان

مکه پسندیده تر بود و او بهترین پیشه را چوپانی می دانست. به همین دلیل،

بخش زیادی از سال های جوانی را با شبانی سپری کرد. عمار می گفت: روزی

گوسفندان خانواده ام را به چرا برده بودم و محمد صلی الله علیه و آله هم شبانی می کرد. به آن

جناب گفتم: آیا مایل هستید تا به فخ برویم که سبزه زاری درخشنده و نیکو

1- شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید، ج 13، ص 207.
2- جعفر مرتضی عاملی، الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله ، بیروت، بی تا، ج2، ص 197.

دارد؟ پیامبر فرمود: آری برویم. فردای آن روز به آنجا رفتم. محمد صلی الله علیه و آله پیش از من به آنجا رسیده بود، ولی گوسفندانش را از آن علفزار دور نگاه داشته و

نگذاشته بود وارد چراگاه شوند. تا مرا دید، فرمود: «چون با تو قرار گذاشته

بودم، خوش نداشتم پیش از آمدن تو، گوسفندانم را بچرانم».(1)

خلوت و تنهایی صحرا افزون بر آنکه برایش دست مایه شکیبایی و

بردباری بود، سبب می شد که به درستی در طبیعت بنگرد و به راستی

بیندیشد؛ در تاریکی شب نجوا کند و سختی روز را به جان بخرد. او سستی را

به بازوی تلاش و هنر صبر به زانو درآورد. دیگر پیامبران الهی نیز با

سپری کردن این دوران، بر مسند راهنمایی امت تکیه زده بودند. محمد صلی الله علیه و آله در

این باره می گوید: «خداوند هیچ پیامبری را مبعوث نفرمود، مگر اینکه چوپان

گوسفندان بود.»(2) روزی از ایشان پرسیدند آیا شما نیز شبانی کرده اید؟ فرمود:

«آری! من مدتی شبان گوسفندان اهل مکه در [سرزمین]_قراریط_(3) بودم.»(4) او

ص:25

1- قطب الدین راوندی، قصص الانبیاء ، بیروت، بی تا، ص 285؛ بحارالانوار ، ج16، ص224.
2- طبقات الکبری ، ج 1، ص100؛ شیخ عباس قمی، سفینه البحار ، انتشارات کتاب خانه سنایی، بی تا، ج 2، ص 565.

3- قراریط اسم محل یا کوهی در اطراف مکه بوده است که محمد صلی الله علیه و آله در آنجا گوسفندچران و چوپان خاندان مکی خود بوده است. نک: الصحیح من سیره النبی ، ج 1، ص 109؛ مقریزی، امتاع الاسماع ، قاهره، دار الانصار، 1410 ه- . ق، ج 1، ص 9. برخی تاریخ نگاران، «قراریط» را به اجزای درهم و دینار تفسیر کرده و مدعی شده اند که محمد صلی الله علیه و آله در مقابل چوپانی اهل مکه، چند قراط از ایشان دریافت می کرد. طبقات الکبری ، ج 1، ص 100 چنین تفسیری پذیرفتنی نیست و با گفته دیگر تاریخ نگاران و متن روایات معتبر در تضاد است.

4- سیره الحلبیه ، ج 1، صص 139 و 140.

همچنین از شبانی گوسفندان خانواده خود و عمویش ابوطالب(1) در _اجیاد_(2) یاد

می کند.(3) او در این کار هرگز اجیر و مزدور کسی نشد.(4)

شبان «دلی زکی و روحی لطیف و با رأفت دارد. در روزها به بیابان های

گسترده می نگرد و شب ها به آسمان ها نظاره می کند و با نگریستن به ستارگان

فروزان، مجالی برای اندیشه می یابد. او به این عوامل و آیات می نگرد تا پشت

سر آنها را ببیند و برای این جهان تفسیری پیدا کند».(5)

مصطفی فرمود خود که هر نبی

کرد چوپانیش، برنا یا صبی

بی شُبانی کردن و آن امتحان

حق ندادش پیشوایی جهان

ص:26

1- بحارالانوار ، ج18، ص194.
2- اجیاد از محله های قدیمی مکه است که در غرب کوه صفا قرار داشته است. یاقوت حموی، معجم البلدان، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1399 ه- . ق، ج 1، ص 126.
3- طبقات الکبری ، ج 1، ص 101؛ عبدالرحمان سهیلی، روض الانف ، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، 1412 ه- . ق، ج 2، ص182.
4- احمد بن ابی یعقوب، تاریخ یعقوبی ، ترجمه: محمدابراهیم آیتی، تهران، شرکت انتشارات علمی فرهنگی، 1371، ج 2، ص 21؛ نک: الصحیح من سیره النبی صلی الله علیه و آله ، ج 1، ص 108.
5- محمد حسنین هیکل، حیاه محمد صلی الله علیه و آله ، قاهره، 1354 ه- . ق، ص80 .

تا شود پیدا وقار و صبرشان

کردشان پیش از نبوت، حق، شُبان

گفت سائل هم تو نیز ای پهلوان؟

گفت: من هم بوده ام دهری شبان(1)

هرچند _ابن کثیر_، دوره شبانی محمد صلی الله علیه و آله را تا پیش از ازدواج او با

خدیجه علیهاالسلامبیان می دارد،(2) ولی بر اساس حدیثی، آن زمان که پیامبر

سی وهفت ساله بود، در میان کوه های مکه شبانی می کرد.(3) ایشان می فرمود:

خداوند، موسی علیه السلام را مبعوث فرمود، درحالی که گوسفندچرانی می کرد.

داوود علیه السلام را مبعوث فرمود و او هم چوپان بود و من هم هنگامی که به

پیامبری مبعوث شدم، چوپان گوسفندان خانواده خود در اجیاد بودم.(4)

و در کلامی دیگر فرمود:

پیش از بعثت، به گوسفندان و شترانی که به چراگاه برده بودم،

می نگریستم. هیچ پیامبری نیست، مگر آنکه شبانی کرده است.(5)

1- جلال الدین رومی، مثنوی معنوی ، به تصحیح: رینولد الف) نیکسون، تهران، انتشارات امیرکبیر، 1373، دفتر ششم، بیت های 329 - 330.

2- ابن کثیر، البدایه و النهایه ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1403 ه- . ق، ج2، ص360.
3- ابن شهرآشوب، المناقب آل ابی طالب ، قم، انتشارات علامه، ج 1، ص 44؛ بحارالانوار، ج18، ص194.
4- طبقات الکبری، ج1، ص101.
5- بحارالانوار، ج6 ، ص 226.

با توجه به این دو سخن، محمد صلی الله علیه و آله تا پیش از بعثت، با چوپانی و دشت و

بادیه مأنوس بود.

مهرورزی به عمو

هنگامی که محمد صلی الله علیه و آله، جدش، عبدالمطلب را از دست داد، عمویش،

ابوطالب، سرپرستی او را عهده دار شد که هشت بهار از عمرش می گذشت.(1)

محمد صلی الله علیه و آلهعموهای ثروتمند بسیاری داشت، ولی در این میان، ابوطالب

افتخار کفالت او را یافت. فردی که با وجود فقر و نداری بسیار، کریم ترین

انسان قریش بود و جایگاه و احترام ویژه ای میان مردم آن سامان داشت. او

تمام مسئولیت های پدرش را عهده دار شد و هرچند فرزند ارشد پدر نبود، به

دلیل شخصیت ممتاز و اخلاق پسندیده اش، جایگاه اجتماعی او را کسب کرد

و بزرگ بنی هاشم شد.(2)

محمد صلی الله علیه و آله به خوبی حس می کرد که چگونه ابوطالب به همراه همسرش،

فاطمه بنت اسد، در نهایت عزت و افتخار از او نگه داری می کنند و از خود و

فرزندانشان نیز گذشته اند تا وی به راحتی رشد کند.

محمد صلی الله علیه و آله به ابوطالب تا حد امکان، مهر می ورزید و به او بسیار علاقه مند

بود. در حفظ جایگاه و گرامی داشت او می کوشید و به پیشنهاد وی ارج

1- تاریخ یعقوبی، ج1، ص368؛ امتاع الاسماع، ج1، ص7.
2- عبدالرحیم موسوی، سیدالبطحاء ابوطالب، قم، المجمع العالمی لاهل البیت علیهم السلام ، 1422 ه- . ق، ص 31.

می نهاد.(1) مهر محمد صلی الله علیه و آله به ابوطالب، آن «مؤمن قریش»(2) را در این سخن

محمد صلی الله علیه و آلهمی توان یافت. آن گاه که ابوطالب درگذشت، محمد صلی الله علیه و آلهپس از

تشییع جنازه ایشان، در سوگ از دست دادن عمویش فرمود:

عمو! به خوبی یاری ام کردی؛ همانا تو در کودکی مرا پرورش دادی و در

بزرگی، دعوت مرا اجابت و پشتیبانی کردی.(3)

پشتیبانی از ستم دیده

محمد صلی الله علیه و آله، جوانی پرنشاط و مسئولیت پذیر بود. او در دوران جاهلیت، با

گروهی که آنها نیز از ستم رنج می بردند، برای دفاع از ستم دیدگان و مقاومت

در برابر ستمگران، هم پیمان شد.

اصل ماجرا این بود که مردی از _بنی زبید_ وارد مکه شد و کالایی را به

عاص بن وائل فروخت. عاص کالا را تحویل گرفت، ولی بهای آن را نداد. مرد

زبیدی ناچار بالای کوه رفت و رو به افرادی که در کنار کعبه نشسته بودند،

فریاد برآورد: «ای مردان (قریش)! به داد ستم دیده های دور از طایفه و کسان

خویش برسید که در مکه، کالای او را به ستم می برند...».(4)

ص:29

1- راوندی، الخرائج و الجرائح ، ج 1، ص 140؛ بحارالانوار ، ج 16، ص 22.

2- محمد بن محسن بن مرتضی کاشانی، معادن الحکمه، قم، انتشارات جامعه مدرسین، 1409 ه- . ق، ج 2، ص 176؛ محمدرضا طبسی، منیه الراغب فی ایمان ابی طالب، قم، بوستان کتاب، 1417 ه- . ق، ص 45.

3- شرح نهج البلاغه، ج14، ص 76.

4- روض الانف، ج2، ص72؛ محمد ابراهیم آیتی، تاریخ پیامبر اسلام، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1369، ص66 .

سخنان دردمندانه او، برخی از قبایل قریش را به تحرک واداشت و با تحریک و

پیش قدمی _زبیر بن عبدالمطلب_، در خانه _عبدالله بن جدعان_ گرد هم آمدند و

پیمان بستند که برای یاری ستم دیده و گرفتن حق وی هم دستی کنند و اجازه ندهند که در مکه بر هیچ کس ستم شود.(1) آن گاه به عنوان نخستین اقدام، همگی نزد

عاص بن وائل آمدند و حق زبیدی را از او ستاندند و به صاحبش برگرداندند.(2)

این پیمان که به _حلف الفضول_ مشهور شد،(3) شریف ترین پیمان نزد عرب

بود؛ زیرا در دیگر پیمان ها، سخنی از حق و باطل نبود و هم پیمان - چه ستم کار

و چه ستم دیده - مورد حمایت قرار می گرفت.(4)

محمد صلی الله علیه و آله که در آن هنگام بیش از بیست سال از عمرش می گذشت،(5)

1- بدایه و النهایه، ج2، ص356.
2- روض الانف، ج2، ص72.
3- در گذشته، مردانی از جُرهُم و قطوراء که نام هایشان همه از ماده «فضل» مشتق بوده است، گرد هم آمده و پیمانی بسته بودند که در داخل مکه ستمگری را مجال اقامت ندهند و پس از آنکه این پیمان کهنه شد و جز نامی از آن در میان قریش باقی نبود، دیگر بار در قبایل قریش تجدید شد و قریش آن را «حلف الفضول» نامید. ابن اثیر، الکامل فی التاریخ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1408 ه- . ق، ج1، ص473؛ بدایه و النهایه، ج2، ص356. همچنین درباره علت نام گذاری حلف الفضول بیان شده است که این پیمان از پیمان های آن عصر که بیشتر درباره خون و

نژاد و قبیله بود، مانند حلف العلقه الدم، حلف المتطیبین برتر بود. تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ص 137.

4- سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله ، ص 170.

5- تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 338.

در این پیمان شرکت جست. حضور او به عنوان یک جوان امین، در این

حرکت جوان مردانه بسیار اهمیت داشت؛ زیرا بیشتر جوانان هم سن و سال او

به چنین مسائلی توجه نداشتند.

محمد صلی الله علیه و آله نسبت به حضور خود در این پیمان افتخار می کرد و درباره

جایگاه حلف الفضول چنین می فرمود:

در سرای عبدالله بن جدعان در پیمانی حضور یافتم که اگر در اسلام هم

به مانند آن دعوت می شدم، اجابت می کردم و اسلام جز استحکام،

چیزی بر آن نیفزوده است.(1)

محمد صلی الله علیه و آله همواره به این پیمان به دیده احترام می نگریست و به اصول آن

که حمایت از محرومان و ستم دیدگان و مبارزه با ستمگری بود، اعتقاد داشت.

او می فرمود: «حاضر نیستم این پیمان را با شتران سرخ مو عوض کنم». (2)

از دیگر حرکت های ستم ستیز محمد صلی الله علیه و آله، تلاش او برای پایان دادن به

ستم هایی بود که در جنگ _فجار _چهارم همچنان ادامه داشت. عرب جاهلی،

چهار ماه از سال؛ یعنی رجب، ذی قعده، ذی حجه و محرم را پاس می داشتند و

در آن، جنگ را تحریم می کردند(3) تا در این مدت، با

خویش، بازارهای تجارتی را رونق بخشند و به امور عبادی خویش بپردازند.

1- علی بن حسین مسعودی، التنبیه و الاشراف، قم، مؤسسه نشر ضایع الثقافه الاسلامیه، بی تا، ص179؛ روض الانف، ج2، ص71؛ محسن امین عاملی، اعیان الشیعه، بیروت، دارالتعارف، بی تا، ج2، ص13.
2- طبقات الکبری، ج1، ص103؛ تاریخ یعقوبی، ج1، ص373.
3- با توجه به آیه 36 سوره توبه، حرمت این چهار ماه ریشه در شریعت حضرت ابراهیم علیه السلام داشته است و عرب عصر جاهلی نیز آن را پاس می داشته است. المیزان، ج 9، ص 277.

در تاریخ عرب عصر جاهلی، چهار بار این حریم شکسته شد و

جنگ هایی میان برخی قبیله های عرب صورت گرفت. چون این نبردها در

ماه های حرام رخ می داد، آنها را جنگ فجار نام نهادند.(1) در پایان دهه دوم پس

از عام الفیل، فجار چهارم، میان دو قبیله متحد قریش و _کنانه_ از یک سو و قبیله

هوازن از سوی دیگر رخ داد.(2) جنگ در ماه حرام آغاز شد و در ماه شوال به

پایان رسید.(3) با طولانی شدن فجار چهارم، ستم های بسیاری نیز صورت

گرفت که جدای از انگیزه آغاز آن، مقابله با این ستمگری ها، آرمان هر

جوان مردی بود. محمد صلی الله علیه و آله نیز که 17(4) یا 20 بهار(5) از عمرش سپری شده بود،

با این روحیه ستم ستیزی به حمایت از مظلومان پرداخت. ایشان از حضور خود در دوران جوانی به همراه ابوطالب،(6) چنین یاد می کند:

همراه عموهای خویش در آن حاضر شدم و چند تیر هم انداختم و

1- سیره النبویه، ج1، ص196.
2- تاریخ پیامبر اسلام، ص 64 .
3- علی بن حسین مسعودی، مروج الذهب، قم، دارالهجره، بی تا، ج2، ص276.
4- تاریخ یعقوبی، ج1، صص 336و371.
5- طبقات الکبری، ج1، ص102؛ تنبیه و الاشراف، ص178؛ مروج الذهب، ج3، ص274.
6- تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 337.

دوست هم ندارم که نکرده باشم.(1)

تجارت پیشگی

مهم ترین پیشه دوران جوانی محمد صلی الله علیه و آله، شبانی بود. 25 سال(2) بیشتر نداشت

که پیشنهاد انجام یک سفر تجارتی را پذیرفت. ماجرا این گونه آغاز شد که در

آستانه حرکت کاروان بازرگانی قریش به سوی شام، خدیجه، بانوی پرآوازه،

شرافتمند و ثروتمند مکه در پی مرد امینی بود تا سرمایه خود را برای تجارت

بدو بسپارد و مزدی پرداخت کند. ابوطالب از این فرصت بهره جست و به

برادرزاده خود، محمد پیشنهاد داد به این سفر تجارتی برود و گفت: «مردم با

دارایی خدیجه تجارت می کنند».(3)

خدیجه از گفت وگو و پیشنهاد ابوطالب آگاه شد و به سرعت، کسی را

در پی محمد صلی الله علیه و آله فرستاد و به او گفت: «چیزی که مرا به همکاری با تو تشویق

کرده، همانا راست گویی، امانت داری و اخلاق پسندیده توست. من حاضرم

1- برخی به دلیل تعدی و ستم صورت گرفته در فجار چهارم و همچنین حرمت شکنی ماه های حرام، نسبت به شرکت محمد صلی الله علیه و آله با تردید می نگرند و آن را انکار می کنند. البته دفاع و مقابله با تجاوز و ستم بانیان این فجار می تواند حضور محمد صلی الله علیه و آله را

تفسیر کند. الصحیح فی سیره النبی صلی الله علیه و آله ، ج 1، صص 95 - 97.

2- محمد صلی الله علیه و آله در شانزده ذی حجه سال 25 واقعه فیل، در بیست وپنج سالگی از مکه به شام حرکت کرد. تاریخ پیامبر اسلام، ص 69 . این سفر چهار سال و نه ماه و شش روز پس از فجار چهارم روی داد. مروج الذهب، ج 2، ص 278.

3- بحارالانوار، ج16، ص22؛ الخرائج و الجرائح، ج 1، ص 140.

دو برابر آنچه به دیگران می دادم، به تو بدهم».(1)

محمد صلی الله علیه و آله که پیش تر یک سفر ناتمام را به شام تجربه کرده بود، پیشنهاد

خدیجه را پذیرفت و در این میان، داد و ستد به صورت «مضاربه» تعیین شد.(2)

سرانجام محمد صلی الله علیه و آله در سال بیست و پنجم واقعه فیل با _میسره_، غلام خدیجه،

ره سپار شام شد و در این سفر، چند برابر دیگران سود برد.

چون به _بُصری_ رسید، _نُسطور_ راهب، او را دید و میسره را به پیامبری وی

مژده داد.(3) غلام خدیجه که در طول این سفر، خود نیز کرامت های خاصی از

محمد صلی الله علیه و آله دیده بود، پس از بازگشت به مکه، تمام رخدادها را به خدیجه

گزارش داد.(4)

آن گاه خدیجه، آنچه را از غلامش شنیده یا خود از محمد امین دیده بود،

نزد _ورقه بن نوفل_، دانای عرب بازگو کرد. او نیز به خدیجه چنین گفت:

«اگر اینها درست باشد، او پیامبر این امت است».(5)

1- سیره الحلبیه، ج1، ص147.
2- امام عسکری علیه السلام : «ان رسول الله کان یسافر الی الشام مضاربا لخدیجه بنت خویلد». بحارالانوار، ج 17، ص 308.

3- نُسطور راهب به میسره چنین گفت: «این مرد که زیر سایه این درخت نشسته، همان پیامبری است که در تورات و انجیل درباره او بشارت های فراوانی خوانده ام». بحارالانوار، ج16، ص18.

4- امتاع الاسماع ، ج1، ص37؛ تنبیه و الاشراف، ص197.

5- بدایه و النهایه، ج2، ص362. گویا محمد صلی الله علیه و آله سفرهای تجاری دیگری نیز به شام داشته است. این نکته از متن روایت امام هادی علیه السلام استفاده می شود. نک: بحارالانوار، ج 18، ص 206.

این گونه به نظر می رسد که محمد صلی الله علیه و آله در دوران اقامت در مدینه به

کشاورزی نیز علاقه مند بوده است. بنا به فرموده امام جعفر صادق علیه السلام،

امیرمؤمنان علی علیه السلام و محمد صلی الله علیه و آله به همراه یکدیگر کشاورزی می کردند.

بدین ترتیب که علی علیه السلام بیل می زد و محمد صلی الله علیه و آله هسته خرما را با آب دهان

خیس می کرد و در زمین می کاشت.(1)

1- کافی، ج5، ص 74.

همسرگزینی

خدیجه علیهاالسلام با محمد صلی الله علیه و آله خویشاوند بود و نسب هر دو در _قُصی _به هم

می رسید.(1) پس از بازگشت محمد صلی الله علیه و آله از سفر تجاری شام، صفات نیک او و

آگاهی هایی که خدیجه به وسیله میسره و دیگر افراد از آینده درخشان

محمد صلی الله علیه و آله به دست آورده بود، سبب دل بستگی خدیجه به وی شد. پس

بی درنگ تمایل خویش را به ازدواج با وی آشکار ساخت و بنا بر نقلی،

خدیجه، خود، پیشنهاد پیوند را به محمدامین داد و گفت:

... بر اثر خویشی که میان من و تو برقرار است و آن عظمت و عزتی که

میان قوم خود داری و امانت، حسن خلق و راست گویی که از تو مشهود

است، مایلم با تو ازدواج کنم.(2)

محمد صلی الله علیه و آله، این پیشنهاد را با عموی خود مطرح و با او مشورت کرد. آن گاه

رضایت خود را از این ازدواج اعلام داشت.(3)

سرانجام، دو ماه و بیست وپنج روز پس از بازگشت محمد امین از سفر تجارتی

1- مناقب، ج1، ص 41.
2- سیره النبویه، ج1، ص200؛ بدایه و النهایه، ج 2، ص 385. نخستین کسی را که خدیجه برای پیشنهاد ازدواج نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله فرستاد، به روایت یعقوبی از عمار یاسر، هاله ، دختر خواهر خدیجه بود

و به روایت دیگر، نفیسه، دختر مُنیه، خواهر یَعلی بن منیه بود. طبقات الکبری ، ج 1، ص 105؛ تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 375 ؛ کامل فی التاریخ، ج 1، ص 473.

3- ابن هشام می گوید: محمد با عموی خود حمزه بن عبدالمطلب نزد خویلد رفت و خدیجه را خواستگاری کرد، ولی با عنایت به گفته آن دسته از تاریخ نگاران که به مرگ خویلد اذعان داشته اند، عموی خدیجه عهده دار ازدواج خدیجه بوده است. سیره النبویه، ج1، ص201؛ کامل فی التاریخ، ج1، ص472.

شام، ازدواج آن دو صورت گرفت(1) و ابوطالب در مجلسی با شکوه، خطبه عقدشان

را خواند.(2) ایشان در این خطبه، برادرزاده خود را چنین معرفی کرد:

برادرزاده ام از همه مردان قریش برتر است و هر کس با او مقایسه شود،

در مقایسه کم می آورد و او همانندی در میان مردمان ندارد.(3)

چون خطبه به پایان رسید، _عمرو بن اسد_، عموی خدیجه چنین پاسخ گفت:

«محمد پسر عبدالله بن عبدالمطلب از خدیجه، دختر خویلد خواستگاری

می کند. این خواستگار بزرگوار را نمی توان رد کرد».(4)

محمد صلی الله علیه و آله هنگام ازدواج 25 ساله بود و گویا خدیجه نیز 28 سال داشت.(5)

البته برخی از تاریخ نویسان مدعی اند که سن خدیجه 24، 30، 35 و 40 سال

بوده است.(6)

بی شک، شیدایی خدیجه، بر محور ارزش های پاک انسانی بود. او در یکی از

1- امتاع الاسماع، ص9.
2- تاریخ یعقوبی، ج1، ص375.
3- بحارالانوار، ج 16، ص 14.
4- تاریخ پیامبر اسلام، ص70. ابن هشام می گوید: «محمد صلی الله علیه و آله بیست شتر جوان مهر داد». سیره النبویه ، ج1، ص201.

5- الصحيح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله ، ج 2، صص 115 و 116؛ نک: ابوالفلاح عبدالحی، شذرات الذهب ، بیروت، 1409 ه- . ق، ج1، ص 14؛ تاریخ الخمیس ، ج1، ص 264.

6- البدایه و النهایه ، ج2، ص 295؛ بحارالانوار ، ج16، ص3؛ انساب الاشراف، ج1، ص108.

اولین گفت وگوهای خود با محمد صلی الله علیه و آله، علت شیفتگی خود را چنین بیان می دارد:

من به تو علاقه مند شدم؛ زیرا با من خویشاوندی؛ در میان قومت شریفی؛

نزد قبیله ات به امانت داری مشهوری؛ اخلاق نیک داری و راست گو هستی.(1)

محمد امین از این پیوند بسیار خرسند بود و همواره جایگاه خدیجه را

پاس می داشت. زندگی شان سرشار از صفا، صمیمیت و یگانگی بود. خدیجه

چنان آرامشی در خانه برقرار کرده بود که برخی از تاریخ نویسان به درستی از

آن، با عنوان «کان یسکن الیها؛ نزد خدیجه آرامش می یافت»، یاد کرده اند.(2)

بانوی باسعادت مکه، خود را در پرتو خورشید محمد صلی الله علیه و آله، درخشنده

می یافت. او درباره شوهرش چنین می گفت:

فَلَوْ أَنَّنی اَمْسَیْتُ فِی کُلِّ نِعْمَهٍ

وَ دامَتْ لِی الدُّنْیا وَ مُلْکُ الْاَکاسِرَهِ

فَما سَوِیَتْ عِنْدِی جَناحَ بَعُوضَهٍ

اِذا لَمْ یَکُنْ عَیْنِی لِعَیْنِک ناظِرَهً

اگر تمام نعمت های دنیا از آن من باشد و جهان و ملک و قدرتش،

همواره برای من پابرجا باشد، در نظرم با بال پشه ای برابری نمی کند

(بی ارزش است)، آن هنگام که نگاهم به دیده تو نیفتد.(3)

1- اسدالغابه، ج 5، ص 434.
2- ابن حجر عسقلانی، الاصابه، بیروت، دار صادر، بی تا، ج 8، ص102.
3- بحارالانوار، ج 16، ص 52.

هرکه را دیده بر آن چهره گلگون افتاد

چون شقایق دلش از داغ تو پرخون افتاد

باد سرگشته در آفاق شب تیره چو ماه

هر که از دایره مهر تو بیرون افتاد !

عقلم از عشق نه بیهوده به خود سلسله است

حکم دیوان قضا بود که مجنون افتاد

بر ره عشق، نه من حلقه به گوشم تنها

ماه نو نیز در این حلقه ز گردون افتاد(1)

دست گیری از افتادگان

او نمونه کامل رحمت و شفقت انسانی بود و نسبت به افراد ناتوان، فقیران و

بردگان بی نهایت مهربان بود. در مورد بردگان به مردم می گفت:

اینها برادران شمایند. از هر غذا که می خورید، به آنها بخورانید و کار

طاقت فرسا به آنها تحمیل مکنید، بلکه خودتان در کارها به آنها کمک کنید.(2)

محمد صلی الله علیه و آله، فردی مردم دار، مهمان نواز، اهل صله رحم و کمک کننده به

بیچارگان و درماندگان بود؛ صفاتی که در جاهلیت، مردم او را بدان می ستودند.

بهترین نمونه برخورد با بردگان را می توان در شیوه برخورد او با زید بن حارثه

دید. سه سال پس از ازدواج محمد صلی الله علیه و آله با خدیجه، _حکیم بن حزام_، برادرزاده

خدیجه، از سفر خود به شام، بردگانی را همراه آورد که از جمله آنان، پسری

نابالغ به نام _زید بن حارثه _بود. هنگامی که عمه اش، خدیجه به دیدن وی آمد،

1- موسوی گرمارودی.
2- مرتضی مطهری، مجموعه آثار وحی و نبوت، ص 132.

حکیم پیشنهاد داد یکی از غلامان را انتخاب کند. خدیجه نیز زید را انتخاب

کرد و او را با خویش برد. چون محمد صلی الله علیه و آله ، زید را دید، از خدیجه خواست تا

زید را به وی ببخشد. خدیجه هم او را بخشید و محمد صلی الله علیه و آله، زید را آزاد کرد و

پسرخوانده خویش نامید و نزد خود نگاه داشت.(1)

پس از مدتی، _حارثه_، پدر زید که در جست وجوی پسر بود، او را در مکه و

در خانه محمد صلی الله علیه و آله یافت. به زید اجازه دادند اگر بخواهد همراه پدر برود، ولی او

ماندن با محمد صلی الله علیه و آله را بر رفتن با پدر ترجیح داد و پدرش نیز خوش دل بازگشت.(2)

در صحیح بخاری آمده است که «کان رسول الله اجود الناس؛ او بخشنده ترین

مردم بود.»(3) امام هادی علیه السلام، در فرازی از سخنان خویش که گواه

تلاش بسیار

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در دست گیری از افتادگان است می فرماید:

إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ صلی الله علیه و آله لَمَّا تَرَکَ التِّجَارَةَ إِلَی الشَّامِ وَ تَصَدَّقَ بِکُلِّ مَا رَزَقَهُ اللَّهُ

تَعَالَی مِنْ تِلْکَ التِّجَارَاتِ... .(4)

چون رسول خدا صلی الله علیه و آله سفر تجارتی به شام را رها کرد و همه آنچه را

خداوند از این سفرها نصیبش کرده بود، صدقه داد، ... .

داوری خردمندانه

ده سال از پیوند آسمانی محمد صلی الله علیه و آله با خدیجه علیهاالسلام می گذشت که طوایف

ص:40

1- اصابه ، ج 8 ، ص 102؛ تاریخ پیامبر اسلام ، ص 77.
2- اسدالغابه، ج1، ص 356.
3- صحیح بخاری، کتاب بدء الوحی، ص11.
4- بحارالانوار، ج 18، ص 206.

قریش برای تجدید بنای کعبه گرد هم آمدند(1) و کار ساختمان را میان خود تقسیم

کردند.(2) با این حال، بر سرِ نهادن حجرالاسود در جایگاه خود، میانشان

کشمکشی پدید آمد؛ زیرا هر طایفه ای می خواست افتخار نصب حجرالاسود

نصیب وی شود. آنان پیمان خون بستند که تا پای مرگ بر سر این کار

بایستند.(3) این کشمکش، چهار یا پنج روز به طول انجامید و سرانجام

سالمندترین مرد قریش پیشنهاد کرد هر که را نخست از در مسجد درآید،

حَکَم خود قرار دهند و هرچه گفت، بپذیرند. همه طوایف این پیشنهاد را

پذیرفتند. نخستین کسی که از در آمد، محمد امین بود. چون او را دیدند،

ناگهان همه هم صدا، خشنودی خویش را بیان داشتند و گفتند: «هذا الْأَمینُ،

رَضینَا، هذَا مُحَمَّد؛ این امین است، به داوری او تن می دهیم. این محمد است».

چون محمد صلی الله علیه و آله از ماجرا آگاه شد، پارچه ای خواست. سپس حجرالاسود

را میان آن نهاد و فرمود که هر طایفه ای یک گوشه آن را بگیرد و بلند کند.

نمایندگان طوایف پیش آمدند، آن را بلند کردند و به جایگاهش رساندند.

آن گاه محمد امین سنگ را برداشت و در جایگاه خاص آن نهاد و بدین سان به

1- به قولی دیگر، کعبه بر اثر سیل ویران شده بود و قریش برای بنای مجدد آن اقدام می کردند. تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 373.

2- چهار قسمت دیوار کعبه، میان طوایف قریش تقسیم شد. سیره النبویه، ج1، ص207.

3- طایفه بنی عبدالدار تشتی پر از خون آوردند و با طایفه بنی عدی بن کعب هم پیمان شدند که تا پای مرگ ایستادگی کنند و دست خود را در آن خون فرو بردند و به علقه الدم معروف شدند. تاریخ پیامبر اسلام، ص80 .

ماجرایی که ممکن بود به خون ریزی بینجامد، به خوبی پایان داد.(1)

پرورش دادن علی علیه السلام

سالی در مکه خشک سالی شد. خانواده ابوطالب نیز پرجمعیت بود. محمد صلی الله علیه و آله

نزد دو عموی دیگرش، _عباس _و _حمزه_ رفت و از آنان خواست برای یاری

ابوطالب از فرزندانش نگه داری کنند. آن دو پذیرفتند و وقتی نزد ابوطالب،

رفتند، او نیز پذیرفت و گفت: عقیل را نزد خودم قرار دهید. آن گاه محمد صلی الله علیه و آله،

علی علیه السلام را گرفت و همراه برد. عباس، طالب را و حمزه نیز جعفر را. پیامبر در

مورد انتخاب حضرت علی علیه السلام می فرمود: «اِخْتَرْتُ مَن اخْتَارَ اللّهُ لِی عَلَیْکُمْ عَلیّا؛

همان را برگزیدم که خدا او را برای من برگزید؛ یعنی علی را».(2)

این فرصت از جمله نعمت هایی بود که از سوی پروردگار به علی علیه السلامعطا

شد. آن هنگام که تنها شش سال از عمر بابرکت ایشان سپری شده بود،

محمد صلی الله علیه و آله به همراه همسرش، پرورش علی علیه السلام را به عهده گرفت.(3) محمد صلی الله علیه و آله در همان اوایل نزول وحی، او را با آموزه های الهی آشنا ساخت. علی علیه السلام می فرمود: «من پیش از آنکه کسی از این امت، خدا را پرستش کند، هفت سال

1- السیره النبویه، ج1، ص209؛ مروج الذهب، ج2، ص279؛ محمد بن عبدالله ازرقی، اخبار مکه ، قم، منشورات الشریف الرضی، 1411 ه- . ق، ج1، ص164؛ انساب الاشراف، ج1، ص110.

2- مناقب آل ابی طالب، ج2، صص 181 و182.

3- همان، ج2، ص 180؛ ابوالفرج اصفهانی، مقاتل الطالبیین ، قم، منشورات الشریف الرضی، 1414 ه- . ق، ص 41؛ بحارالانوار، ج 38، ص 294.

او را عبادت می کردم»؛ (1) یعنی چهار سال پیش از بعثت و سه سال پس از آنکه

پیامبر، مردم را پنهانی به اسلام فرا می خواند.

محمد صلی الله علیه و آله نسبت به علی علیه السلام بسیار مهر می ورزید و همچون فرزندش و

حتی بیش از آن، در رشد او تلاش می کرد. _فضل بن عباس_ می گوید: «از پدرم

عباس پرسیدم: پیامبر کدام یک از پسران خود را بیشتر از همه دوست داشت؟

گفت: علی بن ابی طالب را! گفتم: من از پسران رسول خدا صلی الله علیه و آله پرسیدم؟ گفت:

رسول خدا صلی الله علیه و آله، علی را از همه پسرانش بیشتر دوست می داشت و از همه آنها

به او مهربان تر بود. از زمان طفولیت علی علیه السلام، هرگز ندیدم پیامبر او را از خود

جدا کند... . ما هیچ پدری را نسبت به فرزندش، مهربان تر از رسول خدا صلی الله علیه و آله

نسبت به علی علیه السلام ندیدیم و هیچ فرزندی را نسبت به پدرش فرمان بردارتر از

علی علیه السلام نسبت به پیامبر ندیدیم».(2)

حضرت علی علیه السلام، شکوه آن دوران را چنین بیان می دارد:

پیامبر آن گاه که کودک بودم، مرا در اتاق خویش می نهاد و بر سینه

خویش جای می داد و مرا در بستر خود می خوابانید، چنان که تنم را به تن

خویش می سود و بوی خوش خود را به من می بویانید و گاه بود که چیزی

را می جوید. سپس آن را به من می خورانید. هرگز دروغی در گفتار من و

اشتباهی در کردارم نیافت... و من همواره با پیامبر بودم، چونان فرزند که همواره با مادر است. پیامبر هر روز نشانه تازه ای از اخلاق نیکو را برایم

1- شرح نهج البلاغه، ج1، ص 15؛ ج3، ص 82 . اگر عمر علی علیه السلام در زمان دعوت عمومی سال سوم بعثت را سیزده سال و هنگام ورود به خانه پیامبر را شش سال بدانیم، تعداد سال های یاد شده به دست می آید.
2- شرح نهج البلاغه، ج13، ص 200.

آشکار می فرمود و به من فرمان می داد که به او اقتدا کنم.(1)

تنهایی و نیایش

محمد صلی الله علیه و آله شیفته پرستش خداوند بود و از بت پرستی، سخت متنفر. او به

عبادت می پرداخت و از مردم جاهلی کناره می گرفت و برای این منظور، در

پی مکانی خلوت، غار حرا را برگزید.(2)

او در دوران جوانی راهی کوه نور(3) می شد و همه ساله مدتی را در غار حرا

سکنا می گزید. محمد صلی الله علیه و آله با خلوت غار مأنوس بود و شب های پی در پی به

عبادت می پرداخت(4) و با خدای خویش نجوا می کرد.

به گفته راویان حدیث، محمد صلی الله علیه و آله «تحنث» می کرد. تحنث همچون

تحنف، همان عبادت کردن و دوری از بت ها است.(5) تحنث را به عبدالمطلب

1- نهج البلاغه، خطبه 192قاصعه.
2- شرح نهج البلاغه، ج13، ص 248.
3- کوه نور در شمال شرقی شهر مکه قرار دارد و غار حرا در بالاترین نقطه آن قرار گرفته است. انتهای غار کاملاً به سوی کعبه و دهانه آن تقریبا به سمت بیت المقدس است. آن گونه که هنگام طلوع تا غروب آفتاب، روشن است، ولی گرمای سوزان به درون آن راه نمی یابد. اصغر قائدال، تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره ، تهران، نشر مشعر، 1374 ه- . ق، ص 107.

4- صحیح بخاری، ح 3؛ المیزان، ج10، ص288.
5- سیره النبویه، ج1، ص 23؛ ابن منظور، لسان العرب ، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1408 ه- . ق، ج 2، ص 138.

نسبت داده اند؛ زیرا او سنت رفتن به غار حرا را پی ریخت.(1) امام هادی علیه السلام

در این باره فرموده است:

رسول خدا صلی الله علیه و آله... هر بامدادان به جانب کوه حرا می آمد و از آن بالا می رفت و از بلندی های آن به آثار رحمت خدا و انواع عجایب و اسرار رحمت و حکمت او چشم می دوخت و اطراف آسمان و کرانه های زمین و دریاها و بیابان های خشک و دشت ها را با دیده عبرت می نگریست و از این آیات الهی، یاد خدا می کرد و او را چنان که حق پرستش اوست، عبادت می کرد.(2)

علی علیه السلام، عموزاده کوچک محمد صلی الله علیه و آله که از کودکی در خانه او جای گرفت

و در آغوش پرمهر او بزرگ شد، در این مورد چنین می فرماید: «لَقَدْ کانَ یُجاوِرُ

فِی کُلِّ سَنَهٍ بِحَراء فَاَراهُ وَ لایَراهُ غَیْری؛ هر سال در حرا خلوت می گزید. من او را

می دیدم و جز من کسی وی را نمی دید».(3)

گویا محمد صلی الله علیه و آله یک ماه از سال یا به گفته برخی، ماه رمضان را در غار می ماند و

پس از پایان اعتکاف یک ماهه خود، مسکینان را اطعام می کرد(4) و به مکه باز می گشت.

1- سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله ، ص 188.
2- بحارالانوار، ج 18، ص 206.
3- همان.
4- تاریخ یعقوبی، ج2، ص 377.

سپس به دور کعبه طواف می کرد و آن گاه به خانه اش می رفت.(1) در زمینه امور عبادی

محمد امین صلی الله علیه و آله نوشته اند که او در دوران جوانی حدود ده حج به جای آورد.(2)

یکی از نکته های مهم در زندگی محمد صلی الله علیه و آله، «ارهاصات» است؛ ارهاص در لغت به معنی آماده باش است و ارهاصات به امور شگفت انگیز و خلاف عادتی گفته می شود که معمولاً هم زمان با ظهور یا ولادت پیامبری است.(3) از جمله قضایای دوران جوانی او همین ارهاصات است و داستان دیدن ملک هم جزو

ارهاصات است؛ رؤیاهای بسیار عجیبی که پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به ویژه در روزهای

نزدیک به رسالتش می دید.(4)

پیامبری در پایان جوانی

«چون محمد صلی الله علیه و آله به چهل سالگی رسید، خدای سبحان به دل او نگریست و آن را

بهترین، فرمان بردارترین و خاشع ترین دل ها یافت. آن گاه درهای آسمان (ملکوت

و غیب خود) به اذن او باز شدند تا محمد صلی الله علیه و آله شاهد اسرار شود. فرشتگان نیز اجازه

یافتند تا فرود آیند و محمد صلی الله علیه و آله، آنان را بنگرد. همچنین رحمت [ویژه خود] را

فرمان داد که از ساق عرش تا [فرق] سر محمد صلی الله علیه و آله آید و محمد صلی الله علیه و آله را فرا گیرد.

محمد صلی الله علیه و آله، جبرئیل روح الامین را دید که طوقی از نور دارد و طاووس فرشتگان است

1- اسحاق بن محمد همدانی، سیرت رسول الله صلی الله علیه و آله ، ترجمه: اصغر مهدوی، انتشارات خوارزمی، 1361، ج1، ص208.
2- ابن ادریس حلی، السرائر، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا، ج3، ص575.
3- رسولی محلاتی، تاریخ تحلیلی اسلام، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی، بی تا، ج1، ص 145.
4- مرتضی مطهری، سیری در سیره نبوی، ص 272.

و بر او فرود آمد. جبرئیل بازویش را گرفت و تکان داد و گفت: ای محمد ! بخوان».(1)

علی علیه السلام و خدیجه علیهاالسلام، نخستین مرد و زنی بودند که به آیین او گرویدند.

رسول خدا صلی الله علیه و آله خطاب به خاندان و عشیره خویش فرمود:

إِنِّی وَ اللَّهِ مَا أَعْلَمُ شَابّاً فِی الْعَرَبِ جَاءَ قَوْمَهُ بِأَفْضَلَ مِمَّا جِئْتُکُمْ بِهِ إِنِّی

قَدْجِئْتُکُمْ بِخَیْرِ الدُّنْیَا وَ الْآخِرَهِ وَ قَدْ أَمَرَنِیَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ أَنْ أَدْعُوَکُمْ إِلَیْهِ

فَأَیُّکُمْ یُؤْمِنُ بِی وَ یُؤَازِرُنِی عَلَی أَمْرِی فَیَکُونَ أَخِی وَ وَصِیِّی وَ وَزِیرِی وَ

خَلِیفَتِی فِی أَهْلِی مِنْ بَعْدِی.(2)

ای فرزندان عبدالمطلب ! من جوانی را در عرب نمی شناسم که بهتر از

آنچه من برای شما آورده ام، برای قومش آورده باشد. من خیر دنیا و

آخرت را برایتان آورده ام. خداوند به من دستور داده است تا شما را

دعوت کنم. هر کدام از شما که مرا در این دعوت پشتیبانی کند، همو

برادر، وصی و خلیفه من در میان شما خواهد بود.

از میان آنان، تنها علی علیه السلام پاسخ حضرت را لبیک گفت. آن حضرت نیز او

را در همان آغاز کار، جانشین و خلیفه خود خواند.(3)

پیرمردی از قبیله _کلب_ نیز درباره دعوت رسول خدا صلی الله علیه و آله گفت: «چه نیکوست

آنچه این جوان بدان دعوت می کند، جز آنکه خاندانش از او دوری جسته اند. اگر او

1- بحارالانوار، ج 18، ص 206.
2- همان، ص 191.
3- همان؛ طبری، تفسیر الطبری ، بیروت، بی تا، ج19، ص 75.

با قوم خویش مصالحه می کرد، تمامی عرب از او پیروی می کردند».(1)

این حکایت همچنان ادامه یافت... .

1- انساب الاشراف، ج1، ص 238.

فصل سوم: ظلال محمد صلی الله علیه و آله

اشاره

با آغاز بعثت، حضرت محمد صلی الله علیه و آله، خود را برای ابلاغ وحی الهی، هدایت مردم

به توحید و مبارزه با شرک و ستم آماده ساخت. به سبب فساد و تباهی حاکم بر

حجاز به ویژه مکه که با بت پرستی، شرک، آدم کشی و جنایت آمیخته بود،

دعوت آشکار میسر نبود. پس از گذشت سه سال، خداوند او را مأمور کرد

دعوت خود را آشکار سازد. در ابتدا، حضرت محمد صلی الله علیه و آله با مهر و عطوفت و

استواری بیان، خویشان و نزدیکانش را به یکتاپرستی فرا خواند. به سبب

فشار و محدودیت فراوانی که مشرکان پدید می آوردند، در سال های نخست،

تنها گروه اندکی توانستند حریم دل را به نور قرآن بیارایند. چهره های

برجسته این گروه اندک، جوانان یکتاپرستی بودند که حیات و شادابی خود را

در پیوند با پیامبر می جستند و در سایه او، انس با خدا را تجربه می کردند.

نسلی که «آمده مجموع در ظلال محمد صلی الله علیه و آله»، مرحله به مرحله پیش رفت.

سختی ها، مرارت ها و کوچیدن ها را به جان خرید و بر پیمان خود پایدار ماند

تا آن گاه که پایه دولت اسلامی استوار گشت. این جوانان، مهم ترین نقش را در

اعتلای دولت و حفظ کیان جامعه ایفا کردند تا آنجا که اکنون جوان و جوانی،

فصل پرافتخار تاریخ اسلام به شمار می آید. اینان به آیات حیات بخش قرآن

گوش فرا می دادند تا آنکه بستر تبلیغ آشکار فراهم آمد.

ص:49

ترسیم اقبال جوانان به محمد صلی الله علیه و آله و نقش آفرینی آنان در دوره بیست ساله پیش

و پس از هجرت، هدف این فصل از نوشتار است. امید است این فصل، پنجره ای

رو به پروردگار برای همه جوانان بگشاید؛ جوانانی که رسم رسالت را منشور

زندگی خود ساخته اند. در این فصل، با بیست جوان از یاران پیامبر(1) آشنا می شویم.

نخستین مخاطبان

سه سال از نبوت محمد صلی الله علیه و آله می گذشت و جز علی علیه السلام، خدیجه و چند نفر

دیگر، مسلمانی نبود و بر اساس یک گزارش تاریخی، در دوران دعوت

پنهانی، گروه اندکی از جوانان و مستضعفان به اسلام گرویدند.(2) سپس پیامبر

مأموریت یافت تا دعوت خود را آشکار کند و از مشرکان روی برتابد.(3)

محمد صلی الله علیه و آله گاه کوه صفا و گاه حجر اسماعیل را محل خطابه خود قرار

می داد. او تنها از قرآن و آیات نازل شده بر خود سخن می گفت و مردم را به

پرستش خدای یکتا و دوری از بت ها دعوت می کرد. رایج ترین برخورد با او،

ریشخند و استهزایی بود که خدا از آن خبر داده بود: «که ما [شر] ریشخندگران

را از تو برطرف خواهیم کرد».(4)

1- جوانان بسیاری در عصر نبوی درخشیدند. برخی در رکاب رسول خدا صلی الله علیه و آله به شهادت رسیدند و بسیاری در جنگ ها و صحنه های پس از رحلت پیامبر، حضور داشتند. افسوس که گروهی از ایشان نام نیک خود را ماندگار نساختند.
2- طبقات الکبری، ج1، ص 199.
3- «فَاصْدَعْ بِما تُؤْ مَرُ وَ أَعْرِضْ عَنِ الْمُشْرِكينَ». حجر: 94.
4- «إِنّا كَفَيْناکَ الْمُسْتَهْزِئينَ». حجر: 95.

هرچند سخنان مشرکان سبب دل تنگی حضرت بود،(1) ولی روز به روز به

هدایت مردم به ویژه نسل جوان امیدوارتر می شد؛ زیرا ارمغان محمد صلی الله علیه و آله،

مرهمی بر روح خسته و دل افسرده بسیاری از جوانان آن روزگار بود.

هنگامی که جوانان مکه به مسجدالحرام وارد می شدند، با توجه به خُلق و

خوی جاهلی خویش، کنار کعبه، پشت به زمین می خوابیدند و پاهایشان را به

سمت دیوار، رو به بالا می بردند و خطاب به پیامبر می گفتند: «ای محمد! برای

ما از شعرهایت بخوان.» پیامبر بدون دادن کوچک ترین تذکر اخلاقی، آیاتی از

قرآن را برایشان تلاوت می کرد و آنها را به توحید و دوری از شرک فرا می خواند.

نفوذ آیات الهی همراه با سعه صدر و مهربانی محمد صلی الله علیه و آله، فکر خفته آنها را

بیدار می کرد و آنان را به اندیشیدن وا می داشت. پس از اندک زمانی، این بار

جوانان بودند که یکدیگر را خبر می کردند تا خود را به محمد صلی الله علیه و آله برسانند و از

تازه های وحی خبر بگیرند. این جوانان شیفته در خدمت پیامبر قرار

می گرفتند و پیامبر نیز از استعدادهای آنها برای پیشبرد اسلام بهره می جست.

جوانان با تکیه بر فطرت پاک خود، پیشاهنگ پیروان اسلام شدند و با شور و

نشاط، گرد پیامبر جمع شدند و با حضور خود، قلب پیام آور وحی را شادمان

ساختند؛ حضوری که در کلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله این گونه وصف شده است:

إِنَّ اللّه َ بَعَثَنی بَشیراً وَ نَذیراً، فَحَالَفَنی الشُّبّانُ وَ خالَفَنِی الشُّیُوخُ.(2)

خداوند مرا به پیامبری برانگیخت. پس جوانان به من گرویدند و یاری ام

کردند و بزرگ سالان به مخالفت برخاستند.

ص:51

1- «وَ لَقَدْ نَعْلَمُ أَنَّکَ یَضیقُ صَدْرُکَ بِما یَقُولُونَ». حجر: 97.

2- مرتضی فرید، روایات مِن مدرسه اهل البیت علیهم السلام ، ج1، ص 349؛ محمدتقی فلسفی، جوان، ج2، ص248.

نگرانی از پذیرش اسلام

بررسی فهرست مسلمانان نخستین، نشان می دهد که بیشتر آنها هنگام

اسلام آوردن کمتر از سی سال داشتند.(1) گرایش پرشور و روزافزون نسل جوان به آموزه های زیبای پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، خشم و نگرانی بزرگان متعصب و

سران شرک را برانگیخت تا آنجا که ابوجهل در سخنرانی آتشین خود،

مسلمان شدن جوانان را فساد و گمراهی دانست و آموزه های محمد صلی الله علیه و آله را

مایه انحراف و تباهی جوانان خواند.(2)

با فزونی گرفتن شمار پیروان پیامبر، سران قریش پس از چند بار

دادخواهی نزد ابوطالب، در دیدار آخر به وی گفتند: «ما چند بار نزد توآمدیم

تا درباره برادرزاده ات با توسخن بگوییم که پدران و خدایان ما را به بدی یاد

نکند و فرزندان و جوانان و بردگان و کنیزان ما را از راه به در نبرد».(3)

نگرانی از گرایش جوانان به اسلام، در چهره سران شرک موج می زد و با

حیرت، پیش آمدهای تازه را دنبال می کردند. آنان بیمناک بودند که پیام

محمد صلی الله علیه و آله از مرزهای مکه فراتر رود و جوانان قبیله ها و شهرهای دیگر را نیز

به سوی خود کشاند. ازاین رو، پس از آگاهی یافتن از هجرت مسلمانان به

حبشه، دو نفر را به حبشه فرستادند. آن گاه که فرستادگان قریش برای

1- عبدالمتعال صعیدی مصری کتابی به نام «شباب قریش فی بدء الاسلام» نوشته و در آن چهل نفر از جوانان قریش را که در پذیرش اسلام پیش گام بودند، به ترتیب سنی معرفی کرده است که نفر اول آنها علی علیه السلام است. مهدی پیشوایی، تاریخ اسلام، قم، دفتر نشر معارف، 1382، ص 144.

2- بحارالانوار، ج6 ، ص415.

3- انساب الاشراف، ج1، ص 229؛ نک: بحارالانوار، ج18، ص 185.

بازگرداندن مهاجران به دربار نجاشی وارد شدند، در گفت وگو با درباریان، از

گرایش جوانان مکه به اسلام شکوه کردند.(1)

همچنین در سفر تبلیغی پیامبر به _طائف_، اشراف این شهر با تحریک سران

قریش، از ترس اینکه جوانانشان از آن حضرت پیروی کنند، از پذیرش اسلام

سر باز زدند و از حضور پیامبر جلوگیری کردند.(2)

شخصی از قبیله _هذیل_ وارد مکه شد و پیامبر او را به اسلام دعوت کرد.

ابوجهل به مرد هذیلی گفت: «مبادا سخن او را بپذیری! زیرا او ما را بی خرد و

پدران ما را که مرده اند، اهل آتش معرفی می کند و حرف های عجیب می زند.»

هذیلی گفت: «چرا او را از شهر خود بیرون نمی کنید؟» ابوجهل پاسخ گفت:

«اگر او بیرون رود و جوانان سخن او را بشنوند و شیرین زبانی او را ببینند، از

او پیروی خواهند کرد و ممکن است به کمک آنها به ما حمله کند!»(3)

عتبه، یکی از اشراف قریش نیز در دیدار با _اسعد بن زراره_، یکی از بزرگان

_خزرج _در _یثرب_، از گرایش جوانان به رسول خدا صلی الله علیه و آله شکوه کرد و او را از

نزدیکی با پیامبر باز داشت. آن گاه که پافشاری او را برای طواف کعبه دید،

پیشنهاد کرد که درون گوش هایش پنبه بگذارد. اسعد چنین کرد و به طواف

مشغول شد. چون رسول خدا صلی الله علیه و آله را دید که درون حجر اسماعیل در کنار

شماری از بنی هاشم نشسته است، خود را سرزنش کرد و پنبه ها را از گوشش

درآورد و نزد محمد صلی الله علیه و آله رفت و گفت: «صبح خوبی داشته باشید !»

1- سیره النبویه، ج1، ص 358.
2- طبقات الکبری، ج 1، ص 199.
3- انساب الاشراف ، ج18، ص 128.

رسول خدا صلی الله علیه و آله سرش را بالا آورد و به زیبایی به او سلام کرد. چون اسعد

پرسید که شما مردم را به چه چیزی دعوت می کنید، پیامبر پیام توحیدی خود

را بیان کرد. اسعد همان جا اسلام آورد و با مسلمان شدن اسعد، بذر

یکتاپرستی در یثرب کاشته شد.(1)

سرانجام، چون مشرکان بر کشتن پیامبر هم داستان شدند، ابوجهل در میان

سران مشرک چنین بهانه آورد که محمد گمان کرده است او رسول خدا است.

به همین دلیل، بت های ما را دشنام می دهد و جوانان ما را فاسد می کند.(2)

وضعیت آن روزهای پیامبر و اسلام در قرآن این گونه وصف شده است:

وَ إِذْ یَمْکُرُ بِکَ الَّذینَ کَفَرُوا لِیُثْبِتُوکَ أَوْ یَقْتُلُوکَ أَوْ یُخْرِجُوکَ وَ یَمْکُرُونَ وَ

یَمْکُرُ اللّهُ وَ اللّهُ خَیْرُ الْماکِرینَ. (آل عمران: 54)

و [یاد کن] هنگامی را که کافران درباره تو نیرنگ می کردند تا تو را به بند

کشند یا بکشند یا اخراج کنند و نیرنگ می زدند و خدا تدبیر می کرد و

خدا بهترین تدبیرکنندگان است.

دگرگونی اندیشه

پیامبر افکار جاهلی را که همچون زنجیر و باری بر دوش پیر و جوان بود، از

میان برداشت(3) و با نفوذ در دل ها کردار نومسلمانان را دگرگون ساخت. نتیجه

این دگرگونی، تربیت جوانان پاک، سلحشور و باایمانی بود که معنای حقیقی

ص:54

1- اعلام الوری، صص 56 - 58.
2- همان، ص 62 .
3- «یَضَعُ عَنْهُمْ إِصْرَهُمْ وَ الْأَغْلالَ». اعراف: 157.

زندگی را حس کردند و به پاس این نعمت، حتی از جان خویش نیز گذشتند.

تقویت روحیه گذشت و جان فشانی در نهاد جوانان مهاجر و انصار، دین

اسلام را از گزند خطرها و تهدیدهای دشمنان نگاه داشت و این حافظان

راستین اسلام با قامتی استوار، هرگز از یاری پیامبر، دست برنداشتند.

علی علیه السلام، فضای حاکم بر جوان متحول آن روز را این گونه ترسیم می کند:

ما - در میدان کارزار - با رسول خدا صلی الله علیه و آله بودیم. پدران و پسران، برادران و

عموهای خویش را می کشتیم و در خون می آلودیم و این، جز بر

ایمانمان نمی افزود که در راه راست پابرجا بودیم. در سختی ها، شکیبا و

در جهاد با دشمن، کوشا. گاه تنی از ما و تنی از سپاه دشمن به یکدیگر

می جستند و چون دو گاو نر، سر و تن هم را می خَستند. هریک

می خواست جام مرگ را به دیگری بنوشاند و از شربت مرگش سیراب

سازد. گاه نصرت از آنِ ما بود و گاه دشمن گوی پیروزی را می ربود.(1)

در سایه چنین تربیتی، جوان مدنی، جبهه را بر حجله ترجیح می داد. گفته اند

حنظله بن ابی عامر، جوانی بود که شب زفافش با دختر _عبدالله بن ابی سلول _با

جنگ _احد_ هم زمان شد. وی با اجازه پیامبر، شب زفاف را کنار همسرش سپری

کرد و فردا صبح به لشکریان اسلام پیوست. او در میدان نبرد با ابوسفیان درگیر شد

و شتر او را زخمی کرد و ابوسفیان را بر زمین انداخت. آن گاه سپاهیان دشمن،

حنظله را محاصره کردند و وی را به شهادت رساندند. پیامبر درباره او فرمود: «من

دیدم که فرشتگان خدا، حنظله را میان زمین و آسمان، با آب باران غسل می دهند».(2)

با تابش نور قرآن، مرزها به گونه ای دیگر تفسیر می شد. دیگر نسبت

1- نهج البلاغه، خطبه 56.
2- علی بن ابراهیم قمی، تفسیر قمی، قم، مؤسسه دارالکتب، 1367، ج1، ص 117؛ وسائل الشیعه، ج 2، ص 506.

خویشاوندی بر حق و حقیقت چیره نبود. تنها ایمان و یکتاپرستی عامل

تشخیص سره از ناسره بود. در نتیجه، بسیاری از قوم خود جدا شدند. علی علیه السلام

می فرمود: «ما در کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله با پدران، فرزندان، برادران و

عموهایمان جنگ می کردیم و این، جز بر ایمان و تسلیم ما نمی افزود». (1)

تأملی در زندگی _مصعب بن عمیر_ نیز برای ما آموزنده است. او جوان

خوش قد و قامت و زیبایی بود که به همه خوشی ها و امکانات رفاهی پشت پا

زد و پذیرای اسلام شد. روزی رسول خدا صلی الله علیه و آله مصعب را دید که از دور

می آید، در حالی که عبای کهنه ای بر دوش انداخته بود و لباس های

وصله داری بر تن دارد. حضرت با دیدن او خطاب به یاران خود فرمود: «به او

خوب بنگرید که چگونه خداوند قلبش را روشن و منور کرده است. او را نزد

پدر و مادرش می دیدم که از بهترین غذاها و آشامیدنی ها [و لباس ها] استفاده

می کرد، ولی محبت و دوستی خدا و رسولش او را به این وضع درآورده است». (2)

مصعب از اینکه برادرش در جنگ بدر به اسارت مسلمانان درآمده است،

خشنود بود. او به مسلمانی که برادرش را به اسیری گرفته بود، گفت: «اسیرت

را سخت نگاه دار که اموال فراوانی در مکه دارد!» و در برابر اعتراض برادرش

گفت که در واقع، آن مسلمان، برادر اوست.(3)

ص:56

1- نهج البلاغه، خطبه 56.
2- سفینه البحار، ج2، ص30؛ نمازی شاهرودی، مستدرک علم الرجال، اصفهان، حسینیه عمادزاده، 1412 ه- . ق، ج7، ص 427.
3- محمد بن یوسف الکادهلوی، حیاه الصحابه، بیروت، المکتبه العمریه، 1423 ه- . ق، ج2، ص 294.

در این دوران، از جوان دیگری به نام _عبدالله بن عبدالله بن ابی_ نیز می توان

یاد کرد. پدرش از سران منافقان بود. او در بدر و پیکارهای پس از آن، شرکت

جست. بینی اش در احد آسیب دید که گویا پیامبر دستور داد با ورق نازک فلز

هم رنگ صورت [شبیه طلا] روی آن را بپوشانند.(1)

عبدالله وقتی شنید که پدرش نفاق خویش را آشکار کرده و نسبت به

پیامبر و مهاجران سخنان ناروایی گفته است، بی درنگ پیش از اقدام دیگر

مسلمانان، به راه افتاد و به پدرش گفت: «تو را رها نمی کنم تا بدانی و بفهمی که

ذلیل و زبون تویی و محمد صلی الله علیه و آله، عزیز و بزرگوار است.» در این میان

رسول خدا صلی الله علیه و آله رسید و گفت که از وی دست بردارد. عبدالله به پیامبر گفت:

«شنیده ام که می خواهی پدرم را کیفر دهی. مرا بفرما تا خود، او را بکشم»، ولی

پیامبر فرمود: «نه! با پدرت نیکی کن و خوب معاشرت کن».(2)

پایداری

تاریخ پرشکوه اسلام، نمونه های فراوانی از ایستادگی و پایداری جوانان

مسلمان در پیش و پس از هجرت را بازگو می کند. مشرکان چون تلاششان

برای ساکت کردن پیامبر بی نتیجه ماند، مسلمانان بی پناه و بردگان را به شدت زیر شکنجه و آزار خود قرار دادند. هر قبیله نیز به آزار افراد مسلمان خویش

می پرداخت؛ زندانی کردن، کتک زدن، گرسنگی و تشنگی دادن و خواباندن

روی ریگ های گرم مکه در شدت گرمای ظهر، از جمله این شکنجه ها بود.

ازاین رو، دوران پیش از هجرت را باید دوران پایداری نامید.

1- سیر اعلام النبلاء، ج3، ص 200.
2- قرطبی، الاستیعاب، ج3، ص 72.

بلال حبشی، عمار، عامر بن فُهیره (جوان سیه چرده ای که در 26 سالگی

مسلمان شد)؛(1) _نهدیّه _و دخترش؛(2) _زنّیره _(کنیز رومی بنی عدی) و _لبیبه _(کنیز

بنی مومل)،(3) کسانی بودند که در این برهه از تاریخ، آزار و شکنجه های

فراوانی دیدند.

همچنین _خبّاب بن ارت_ یکی از پیش گامان و جزو نخستین گروهی است

که گویا پیش از سال چهارم مسلمان شد. به گفته تاریخ نویسان، کافران او را

برهنه می کردند و روی سنگ های تافته مکه شکنجه می دادند.(4) آسیب دیدگی

او به اندازه ای شدید بود که آثار زخم های شکنجه های قریش تا پایان عمر

روی کمرش برجا مانده بود.(5) _خبّاب_ هنگام هجرت به مدینه، 24 سال داشت و

در تمام صحنه ها کنار رسول خدا صلی الله علیه و آله حضور یافت. وی پس از شرکت در

صفین، در 63 سالگی (سال 39 هجری) درگذشت و امیرمؤمنان علی علیه السلام در

کوفه بر او نماز گزارد.(6) چون امام در کنار قبرش ایستاد، پس از بزرگ داشت

1- همان، ج2، ص 22.

2- انساب الاشراف، ج1، صص 156 - 196.
3- امتاع الاسماع، صص 18 و 19.
4- تاریخ پیامبر اسلام، ص 128.
5- سیر اعلام النبلاء، ح 4، ص 6 .
6- تاریخ پیامبر اسلام، ص 128.

وی، به زخم های به جای مانده بر جسمش اشاره کرد(1) و فرمود:

یَرْحَمُ اللّٰهُ خُبّٰابَ بْنَ الْاَرَتِّ، فَلَقَدْ اَسْلَمَ راغِبا وَ هاجَرَ طائِعا وَ قَنِعَ بِالْکَفَافِ،

وَ رَضِیَ عَنِ اللّٰهِ وَ عَاشَ مُجاهِدا.(2)

خدا بیامرزد خباب بن ارت را. با رضایت، اسلام آورد و از روی

فرمان برداری هجرت کرد و به قناعت گذراند و از خدا راضی بود و

مجاهد زندگی کرد.

جوانی برای همه عرصه ها

چون تاریخ 23 ساله زندگی پیامبر اسلام را ورق می زنیم، هیچ برگ درخشانی

از آن را بدون نام و تلاش جوانی علی صلی الله علیه و آله نمی توان یافت. او جوانی برای همه

عرصه های شکوهمند اسلام بود و بسیاری از پیروزی ها نیز مرهون درایت و

شجاعت این جوان مرد است.

علی علیه السلام هنگام نزول وحی، نخستین کسی بود که به رسول خدا صلی الله علیه و آلهگروید

و او را بدان چه از جانب خدا آورده بود، گواهی داد. در آن هنگام تنها ده سال از

عمر علی علیه السلام می گذشت.(3)

ص:59

1- احمد بن عبداللّٰه اصفهانی، حلیه الاولیاء، بیروت، دارالکتاب العربی، 1405 ه- . ق، ج 1، ص 147.

2- نهج البلاغه، کلمات قصار، ش 43.
3- سیره النبویه، ج1، ص262.

مُسلِم اول، شه مردان علی

عشق را سرمایه ایمان علی.(1)

در سال هفتم بعثت، مشرکان قریش با دربند کردن بنی هاشم در شعب

ابوطالب، تصمیم به محدود کردن آنها گرفتند.(2) در این میان، ابوطالب در حفظ و

مراقبت از پیامبر اسلام، از هیچ کوششی دریغ نورزید تا آنجا که فرزند جوان خود

را به نگهبانی محمد صلی الله علیه و آله سفارش می کرد و گاه شب هنگام نزد بستر محمد صلی الله علیه و آله

می رفت و وی را بلند می کرد و علی علیه السلام را به جای او می خواباند و علی علیه السلام را به صبر و شکیبایی سفارش می کرد. علی علیه السلام نیز به پدر چنین پاسخ می گفت:

مرا در یاری احمد شکیبایی می فرمایی؟... من دوست دارم مرا ببینی و

بدانی من پیوسته فرمان بردار تو هستم. من احمد را که در کودکی و

جوانی ستوده است، برای رضای خدا یاری می کنم.(3)

با گسترش اسلام و افزایش شمار مسلمانان و همچنین نفوذ آنها در یثرب،

مکیان در «دارالندوه»،(4) برای قتل محمد صلی الله علیه و آله نقشه کشیدند و در شب پنج شنبه

اول ربیع الاول سال چهاردهم بعثت، خانه پیامبر را محاصره کردند. جبرئیل،

1- اقبال لاهوری.

2- بنی هاشم از شب اول ماه محرم سال هفتم بعثت تا نیمه رجب سال دهم، در شعب ابی طالب گرفتار بوده اند. تاریخ پیامبر اسلام، ص161.

3- شرح نهج البلاغه، ج14، ص64 .

4- دارالندوه، یعنی مجلس شورای مکه. قصی بن کلاب جدّ چهارم رسول خدا صلی الله علیه و آله آن را ساخت و هنگام وفات، اداره آن را به فرزندش عبدالله سپرد. بعدها معاویه آن را خرید و دارالاماره قرار داد. سپس جزو مسجدالحرام شد. تاریخ پیامبر اسلام، ص211.

رسول خدا صلی الله علیه و آله را از توطئه مشرکان آگاه کرد. پیامبر نیز به علی علیه السلامگفت که در

جای وی بخوابد. جوان بیست و چهار ساله هاشمی پرسید: «اگر من جای تو

بخوابم، تو در امان خواهی ماند؟» گفت: «بلی!» علی علیه السلاملبخندی زد و سجده

شکر گزارد. وی پس از رفتن رسول خدا صلی الله علیه و آله، در بستر ایشان خوابید و

روپوش او را روی خویش انداخت.(1)

گفتنی است این آیه در شأن «لیله المبیت» نازل شد:

وَ مِنَ النّاسِ مَنْ یَشْری نَفْسَهُ ابْتِغاءَ مَرْضاتِ اللّهِ وَ اللّهُ رَؤُفٌ بِالْعِباد.

(بقره: 207)

از میان مردم کسی است که جان خود را برای طلب خشنودی خدا

می فروشد و خدا نسبت به [این]بندگان مهربان است.(2)

علی علیه السلام پس از انجام سفارش های پیامبر، به همراه فاطمه علیهاالسلام، دختر

رسول الله صلی الله علیه و آله؛ فاطمه، مادر خود و فاطمه، دختر زبیر بن عبدالمطلب (فواطم)

روانه یثرب شد و به حضرت محمد صلی الله علیه و آله پیوست.(3) با گذشت هشت ماه از

هجرت، پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله میان مهاجر و انصار پیمان برادری برقرار کرد. سپس

دست علی علیه السلام را گرفت و او را برادر خود خواند.(4)

1- بحارالانوار، ج19، صص 13 و 61 ؛ مستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص 5 ؛ تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام، ص171.
2- ابن عساکر، تاریخ مدینه دمشق، بیروت، دارالفکر، 1417 ه- . ق، ج42، ص67 ؛ محمدحسن مظفر، دلائل الصدق، بیروت، دار احیاء التراث العربی، 1409 ه- . ق، ج 2، صص 80 - 82 .
3- جعفر سبحانی، فروغ ابدیت، قم، نشر دانش اسلامی، 1363، ج1، ص432.
4- سیره النبویه، ج2 ص150؛ امتاع الاسماع، ص49.

در سال های نخست پس از هجرت، جنگ های بسیاری رخ داد. در این

میان، نقش محوری دلیرمرد جوان، علی علیه السلام در دفاع از اسلام، برجسته و

چشم گیر بود. علی علیه السلام که در پیکار بدر حدود 25 سال داشت، درباره حضور

خود در آن جنگ چنین می گوید:

من بزرگان عرب را به خاک انداختم و سرکردگان ربیعه و مضر(1) را

هلاک ساختم. شما می دانید مرا نزد رسول خدا صلی الله علیه و آله چه رتبت است و

خویشاوندی ام با او در چه نسبت است.(2)

پس از احد، حماسه علی علیه السلام در نبرد _احزاب_ و رویارویی اش با قهرمان

عرب، حیات دوباره ای به اسلام و مسلمانان بخشید، به گونه ای که پیامبر در

وصف حضور او چنین فرمود:

پیکار علی بن ابی طالب علیه السلام با عمرو پسر عبدود در روز خندق، از عمل

امت من تا رستاخیز برتر است.(3)

کوهم و هستیّ من بنیاد اوست

ور شوم چون کاه، بادم باد اوست

جز به باد او نجنبد میل من

1- این دو قبیله از عرب عدنانی هستند.
2- نهج البلاغه، خطبه 192، ص222.
3- اربلی، کشف الغمه، تهران، دارالکتب الاسلامی، بی تا، ج 1، ص150.

نیست جز عشق اَحد سر خیل من(1)

آن گاه که مسلمانان مدت ها در کنار یکی از قلعه های _خیبر_ زمین گیر شده

بودند، حضور علی علیه السلام - که در آن زمان سی و یک سال از عمر گران مایه اش

می گذشت - نقطه امیدی بود برای پیروزی سپاه اسلام(2)

تا آنکه پیامبر اسلام

این مژده را به یاران خود داد و فرمود:

فردا پرچم را به دست کسی می دهم که خدا و رسول را دوست دارد و

خدا و رسول، او را دوست دارند و با پیروزی باز می گردد.(3)

بسیاری از اصحاب، خود را لایق چنین وصفی می دانستند، ولی پیامبر در

روز موعود در پی علی علیه السلام بود و عَلَم را به دست او سپرد. آن قهرمان دلیر، گام

در میدان نهاد و با فتح خیبر، به سرعت جنگ را به سود مسلمانان پایان داد.

پیامبراکرم صلی الله علیه و آله، خود را شهر علم می خواند و وصی جوان خود را «در» آن

می دانست. ایشان جویندگان دانش را به علم علی علیه السلام رهنمون می ساخت و

می فرمود: «من شهر علمم و علی در آن است. پس کسی که خواهان علم است،

باید از در آن وارد شود».

چون تو بابی آن مدینه علم را

چون شعاعی آفتاب حلم را

1- مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت های 3812 و 3813.
2- دلائل الصدق، ج2، ص254؛ امتاع الاسماع، ج1، ص313.
3- صحیح بخاری، ص 831 .

باز باش ای باب بر جویایِ باب

تا رسد از تو قُشور اندر لباب(1)

زیباترین سخن در وصف علی علیه السلام، ندایی بود که در جنگ احد شنیده شد.

هاتف آسمانی بانگ برآورد که: «لاَفَتَی اِلاّ عَلی؛ هیچ جوان مردی چون

علی نیست».(2)

در دوره ده ساله پس از هجرت، در تمامی صحنه ها، پیش گام و بی ادعا بود

و بااخلاص پیش می تاخت. او از آن دوران چنین یاد می کند:

هنگامی که همه سستی ورزیدند، به کار پرداختم و آن گاه که همه نهان

شدند، خود را آشکار ساختم و چون همه در گفتار درماندند، به گشادگی

سخن گفتم و گاهی که همه ایستادند، به نور خدا در راه تاختم. آوایم

فروتر از همگان و رغبتم برتر از این و آن بود. در راه فضیلت عنان گشوده

راندم و مرکب مسابقت را از همه پیش تر جهاندم. همانند کوهی - ایستاده

بودم - که تُندَرش نتواند جنباند و گردباد نتواندنش لرزاند. نه کسی را بر

من جای خرده ای بود و نه گوینده را مجال طعنه ای... .(3)

علی علیه السلام در سال دهم هجرت، پس از انجام یک مأموریت و درنگی

چندماهه در یمن به مدینه بازگشت.(4) در پایان همان سال نیز به همراه

1- مثنوی معنوی، دفتر اول، بیت های 3777 و 3778.

2- بحارالانوار، ج20، ص 72 ؛ محمد بن جریر طبری، تاریخ طبری، بیروت، بی تا، ج2، ص514 ؛ ابوالفرج اصفهانی، الاغانی، بیروت، دارالفکر، بی تا، ج15، ص187.

3- نهج البلاغه، خطبه 37، ص37.

4- طبقات الکبری، ج2، ص128.

رسول خدا صلی الله علیه و آلهراهی مکه شد و در آخرین حج پیامبر در کنار آن حضرت

حضور داشت.

کانون یکتاپرستان

پس از گذشت سه سال از بعثت و آغاز دعوت آشکار پیامبر، با گرویدن

شماری از جوانان و محرومان به اسلام، آزار و فشار مشرکان به جایی رسید

که به درگیری میان برخی از نمازگزاران و مشرکان در یکی از دره های مکه

انجامید. بدین ترتیب، مسلمانان حتی دره ها و شعب های دور مکه را که

می توانستند در آن آزادانه نماز بگزارند، از دست دادند. در حدود سال چهارم بعثت،(1) مسلمانان برای گریز از فشار مشرکان، تصمیم گرفتند در خانه _ارقم_ که

در دامنه کوه _صفا _قرار داشت، جمع شوند تا در آنجا افزون بر دیدار با

پیامبراکرم صلی الله علیه و آله، آیات الهی را نیز بشنوند و به عبادت بپردازند. این مکان، بعدها

به «دارالتبلیغ ارقم» شهرت یافت.(2)

سن ارقم بن ابی ارقم را بین بیست تا سی سال نوشته اند(3) و او را هفتمین

مسلمان می دانند. او پس از هجرت به مدینه، در بدر و پیکارهای دیگر شرکت

کرد(4) و از سوی پیامبر عهده دار جمع آوری صدقات شد.(5)

1- سیره رسول خدا، ص 237.
2- تاریخ پیامبر اسلام، ص 99.
3- ارقم ، هشتاد و اندی سال عمر کرد و در سال 55 هجری درگذشت. طبقات الکبری، ج3، ص 244.
4- صفی الدین خلیل بن ایبک الصفدی، الوافی بالوفیات، فرانزشتاینز، قیسبادان، بی تا، ج 8 ، ص 363.
5- مامقانی، تنقیح المقال، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، 1423 ه- . ق، ج8 ، ص 390.

گویا پیامبر حدود یک ماه در خانه ارقم به سر برد(1) تا آنکه شمار مسلمانان

به چهل نفر رسید.(2) پس از آن بود که مسلمانان آماده هجرت به حبشه شدند.

شمار زیادی در این کانون اسلام آوردند.(3) برای نمونه، عمار یاسر در این خانه

اسلام آورد.(4) _مصعب بن عمیر_ نیز وقتی شنید رسول خدا صلی الله علیه و آله در خانه ارقم،

مردم را به خداپرستی دعوت می کند، بر او وارد شد و اسلام را پذیرفت.(5)

طُلیب بن عمیر هم یکی دیگر از ایمان آورندگان در خانه ارقم است. او نزد

مادرش، _اروی_ دختر عبدالمطلب آمد و از اسلام آوردنش خبر داد. مادر، او را

تشویق کرد که سزاوار است تو از فرزند دایی خود حمایت کنی و اگر من نیز چون مردان می توانستم از او دفاع کنم، چنین می کردم. اروی نیز اسلام را

پذیرفت و به حمایت از پیامبر پرداخت.(6) طلیب پس از هجرت به حبشه به

1- سیره الحلبیه، ج1، ص 283.
2- تنقیح المقال، ج8 ، ص 390.
3- اخبار مکه، ج2، ص 260.
4- انساب الاشراف، ج1، ص 158.
5- طبقات الکبری، ج3، ص 116.
6- الاستیعاب، ج2، ص 323.

مدینه رفت و در نبرد بدر شرکت کرد.(1)

سرپرستی مهاجران

آزارها و سخت گیری مشرکان بر مسلمانان همچنان ادامه داشت و روزهای

بسیار سختی بر اصحاب جوان می گذشت. حضرت محمد صلی الله علیه و آله برای رهایی از

این وضع، نخستین گروه از یاران خود را در رجب سال پنجم بعثت به سمت

حبشه روانه کرد و به آنان مژده داد در آنجا پادشاهی است که نزد وی بر کسی

ستم نمی رود و آنجا سرزمین راستی است. باشد که خدا برای شما فرجی از

این گرفتاری قرار دهد.(2) این گروه پانزده نفره، پس از چهار ماه به مکه

بازگشتند.(3)

رسول خدا صلی الله علیه و آله، بی درنگ مسلمانان را به رفتن دوباره به حبشه تشویق فرمود

و در نوبت دوم، هشتادوسه مرد و هجده زن به سرپرستی جعفر بن ابی طالب

ره سپار حبشه شدند.

چون قریش از رفاه و آسایش مسلمانان در حبشه خبر یافتند، دو نماینده

نزد نجاشی، پادشاه مسیحی حبشه فرستادند تا شاید مسلمانان مهاجر را از حبشه براند. آن دو پس از تقدیم هدایای خود به نجاشی، مهاجران مسلمان را «جوانانی بی خرد و سبک مغز» معرفی کردند «که دین قوم

خود را رها کردند و کیش نوساخته ای آورده اند» و از پادشاه حبشه خواستار بازگرداندن مسلمانان شدند.

جعفر، سرپرست جوان و 25 ساله کاروان مسلمانان، در واکنش به این

ص:67

1- همان.
2- سیره النبویه، ج1، ص345.
3- مهاجران در حبشه شنیدند که قریش اسلام آورده اند و دیگر زحمتی برای مسلمانان مکه در کار نیست. پس در ماه شوال به مکه بازگشتند، ولی در نزدیکی های مکه خبر یافتند که اسلام آوردن اهل مکه دروغ بوده است. ناچار هرکدام به طور پنهانی یا در پناه کسی وارد مکه شدند و بیش از پیش گرفتار آزار و شکنجه شدند. بحارالانوار، ج18، ص422.

عمل قدم پیش نهاد و از تاریخ پیش از اسلام و آیین نجات بخش الهی

حضرت محمد صلی الله علیه و آله سخن راند و حقیقت دین اسلام را بازگو و سبب هجرت

را فشار مشرکان برای بازگرداندن مسلمانان از اسلام عنوان کرد.(1) در ادامه نیز آیاتی

از سوره مریم را خواند که دیدگان نجاشی از شنیدن آن اشک بار شد. سخنان پرشور

جعفر به قدری اثرگذار بود که سرانجام نجاشی، به تندی، فرستادگان قریش را

بازگرداند. او از تحویل مسلمانان سر باز زد و از آنان به خوبی پذیرایی کرد.(2)

حضور جعفر در کنار مسلمانان در حبشه و نیز نجات مسلمانان از خطر

بازگشت، بسیار مؤثر بود. جعفر ده سال از برادر خود، علی علیه السلام بزرگ تر بود(3) و

در آغاز بیست سالگی به دین اسلام گروید. او دومین مردی بود که دعوت

رسول خدا صلی الله علیه و آله را پذیرفت.(4)

سیما و سیره جعفر بسیار شبیه پیامبر بود(5) و آن حضرت در وصف او

چنین فرمود: «خداوند، مردم را از شاخه های مختلف آفرید، ولی من و جعفر

از یک شاخه و درختیم».(6)

جعفر دوران جوانی خود را به خوبی پاس داشت و آن را با خصلت های

نیکو آراست. پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به وحی الهی دریافت که خداوند چهار خصلت

1- سیره النبویه، ج1، ص 336.
2- اسدالغابه، ج4، ص143؛ صحیح بخاری، ص773؛ اعلام الوری، ج1، ص116؛ امتاع الاسماع، ص21؛ بحارالانوار، ج19، ص10.
3- سیراعلام النبلاء، ج3، ص131.
4- اعیان الشیعه، ج4، ص119.
5- بحارالانوار، ج22، ص276؛ اسدالغابه، ج1، ص327.
6- سفینه البحار، ج1، ص158.

نیکوی جعفر را ارج می نهد. پس جعفر را فرا خواند و پرسید: «آن چهار خوی

تو که خدا بر آنها اعتبار می نهد و موجب خشنودی خدا شده است، چیست؟»

جعفر گفت: «یا رسول الله ! اگر به این خاطر نبود که خدا به شما خبر داده است،

هرگز آنها را آشکار نمی ساختم. هرگز می گساری نکرده ام؛ زیرا دانستم عقل

را تباه می کند. هیچ گاه دروغ بر لب نیاورده ام؛ زیرا فهمیدم دروغ از ارزش

آدمی می کاهد. ابدا قصد زنا نکرده ام؛ چرا که بیم داشتم آنچه درباره دیگران

روا می دارم، درباره خودم انجام پذیرد. به هیچ روی بت نپرستیده ام؛ زیرا بت،

موجودی بی سود و زیان بار است.» پیامبر به نشانه تحسین، بر شانه جعفر

دستی زد و گفت: «به راستی سزاوار است خداوند به تو دو بال ارزانی دارد تا با

فرشتگان در بهشت پرواز کنی».(1)

مسلمانان چندین سال در حبشه ماندند و با هجرت پیامبر به مدینه،

بازگشت تدریجی مهاجران حبشه به مدینه آغاز شد. آن گاه پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهدر

آغاز سال هفتم هجری و پیش از رفتن به خیبر، نامه ای به حبشه فرستاد و از

همکاری نجاشی با مسلمانان قدردانی کرد و خواستار بازگرداندن مهاجران

حبشه به مدینه شد.

مهاجران چون به مدینه وارد شدند، رسول خدا صلی الله علیه و آله نیز با پیروزی در نبرد

خیبر و به دست آوردن غنایم بسیار به سوی مدینه آمد.(2) آن حضرت پس از

دیدن جعفر، او را در آغوش گرفت و پیشانی اش را بوسید و فرمود: «نمی دانم به کدام خوشحال تر باشم؛ به فتح خیبر یا به رسیدن جعفر؟»(3) پیامبر پس از آن

1- بحارالانوار، ج22، ص272.
2- اعلام الوری، ج1، ص210.
3- همان؛ شیخ صدوق، الخصال ، قم، منشورات جماعه المدرسین، بی تا، ص77؛ طبقات الکبری، ج4، ص26؛ سیر اعلام النبلاء ، ج3، ص 135.

جعفر را در کنار مسجد اسکان داد(1) و از غنایم فتح خیبر برای او و دیگر

مهاجران سهمی در نظر گرفت.(2) همچنین جعفر در رسیدگی به درماندگان و

فقیران اهتمام داشت.(3) ازاین رو، او را «ابا المساکین» یا پدر مسکینان نامیدند.(4)

سفیر قرآن

در سال دوازدهم بعثت، دوازده نفر از مردم یثرب در موسم حج، در عقبه منا،

با رسول خدا صلی الله علیه و آله بیعت کردند و پس از انجام بیعت به مدینه بازگشتند. آنان از

پیامبر خواستند شخصی را با آنها روانه سازد که قرآن و احکام اسلام را به

مردم یثرب بیاموزد. رسول اکرم صلی الله علیه و آله نیز مصعب بن عمیر را به یثرب فرستاد.

مصعب به یکی از خانواده های ثروتمند مکه منسوب بود. او جوانی

خوش سیما و جذاب بود که لطیف ترین جامه ها را می پوشید. از بهترین

عطرها استفاده می کرد و مادرش در مراقبت، رسیدگی و آراستگی او بسیار

می کوشید.(5) این جوان 29 ساله(6) پس از آگاهی از حضور برخی جوانان مکه

در خانه ارقم، پنهانی راهی آن خانه شد.

آیات جان بخش قرآن کریم و کلام حضرت محمد صلی الله علیه و آله قلبش را دگرگون ساخت و

1- اسدالغابه، ج1، ص287.
2- سهم جعفر سالانه پنجاه لنگه خرما بود. طبقات الکبری، ج 4، ص 35.
3- صحیح بخاری، ص633 .
4- اسدالغابه، ج1، ص328.
5- اسدالغابه، ج4، ص134؛ روض الانف، ج4، ص97؛ المستدرک علی الصحیحین، ج3، ص200.
6- مصعب در هنگام شهادت سال سوم هجرت در حدود چهل ساله بوده است. سفینه البحار ، ج2، ص30. با این احتساب، او در سال پنجم بعثت حدودا 28 یا 29 ساله بوده است.

او در آنجا به دین اسلام گروید، ولی مسلمانیِ خود را از بیم تندی

پدر و مادر و قومش پنهان داشت. مصعب پی در پی و پنهانی نزدرسول خدا صلی الله علیه و آله

می رفت و در خانه ارقم نماز می گزارد تا آنکه روزی _عثمان بن طلحه عبدری_ او

را در حال نماز دید و از مسلمانی مصعب آگاه شد. پس بی درنگ پدر و مادر

وی را خبر کرد. آنها با درشتی با مصعب برخورد کردند و او را در خانه زندانی

ساختند.(1) او در ماه رجب سال پنجم بعثت، پس از آگاهی از حرکت برخی از

مسلمانان به حبشه، از خانه گریخت و به همراه آنها راهی سرزمین نجاشی

شد، ولی پس از درنگی اندک با ایشان به مکه بازگشت.(2) در مهاجرت دوم به

سرپرستی جعفربن ابی طالب، بار دیگر راهی حبشه شد که این بار هم به مکه

بازگشت.(3)

پیامبر هنگام فرستادن مصعب به یثرب، از وی خواست تا به هرکس که

مسلمان شد، قرآن بیاموزد و مردم را به سوی خدا دعوت کند.(4) او که آیات

بسیاری از قرآن را می دانست،(5) در خانه اسعد بن زراره اقامت گزید(6) و با

همراهی میزبان خود، در ترویج دین اسلام و دعوت مردم به اسلام بسیار

کوشید. در ابتدا، این مبلّغ جوان هر روز به محل اجتماع خزرجیان می آمد و

1- اسدالغابه، ج4، ص134.
2- همان.
3- سیره النبویه، ج1، ص343؛ امتاع الاسماع، ص20.
4- اسدالغابه، ج4، ص134؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص183؛ صحیح بخاری، ص773.
5- اعلام الوری، صص 56 - 58.
6- همان.

آنها را به اسلام فرا می خواند. جوانان نیز که شیفته پیام او شده بودند، به

دعوت او پاسخ می گفتند.(1) سپس به محله اوسیان راه پیدا کرد و در کنار چاهی

در محله _بنی عبدالاشهل_ می نشست. گروهی از جوانان گرداگرد او حلقه می زدند ومصعب نیز برای آنان قرآن می خواند. _سعد بن معاذ_، بزرگ قبیله

اوس پیغام داد که مصعب، عامل فساد جوانان ما شده است و خواهان بازگشت

او شد و به _اُسید بن حضیر_ گفت: «می دانی که اسعد پسرخاله من است و

نمی توانم با او درشتی کنم. تو نزد این دو مرد برو که به قصد گمراه کردن

محرومان ما آمده اند و آنان را از نزدیک شدن به محله ما باز دار».

اُسید نزد آن دو رفت و همین که به آنان رسید، دشنام و ناسزاگویی را آغاز

کرد. مصعب که با معرفی اسعد، اُسید را شناخته بود، به او گفت: «چه مانعی

دارد که بنشینی تا با تو سخن گویم. اگر دعوت ما را پسندیدی، بپذیر و اگر

بدت آمد، در دور کردن ما کوتاهی مکن.» گفت: «چه با انصاف سخن گفتی.»

اُسید نشست و با شنیدن دعوت مصعب و آیاتی از قرآن مجید، گفت: «برای

مسلمان شدن چه باید کرد؟» آن گاه به دستور مصعب، برخاست. غسل کرد و

جامه هایش را پاکیزه ساخت. کلمه شهادتین را بر زبان راند و دو رکعت نماز

خواند. سپس به آن دو گفت: اگر سعد بن معاذ هم به اسلام درآید، دیگر کسی

از بنی عبدالاشهل نامسلمان نخواهد ماند. هم اکنون او را نزد شما می فرستم.

سعد هم به همان ترتیب شروع به ناسزاگویی کرد، ولی پس از شنیدن دعوت

اسلام و آیاتی از قرآن مجید، شهادت حق را بر زبان جاری ساخت و همراه

اُسید بن حضیر نزد قوم خود بازگشت و آنها را به اسلام دعوت کرد. گفته اند

که در آن شب، یک مرد یا زن نامسلمان در میان بنی عبدالاشهل باقی نماند و از

آن پس، روز به روز بر شمار مسلمانان افزوده شد.(2)

1- بحارالانوار، ج19، ص10.
2- تاریخ پیامبر اسلام، صص 184 و 185.

مصعب، پیش نماز مسلمانان در مدینه شد و نخستین نماز جمعه را در آن شهر اقامه کرد.(1) تلاش مصعب بن عمیر در مدینه به جایی رسید که در هر

محله از محله های انصار، مردان و زنان مسلمان زندگی می کردند. تلاوت و

نشر قرآن در اسلام آوردن مردم مدینه تا آنجا مؤثر بود که پیامبر می فرمود:

«فُتحت المدینه بالقرآن؛ مدینه با قرآن گشوده شد».(2)

سرانجام مصعب به مکه بازگشت و اسلام اهل مدینه را به عرض

رسول خدا صلی الله علیه و آله رساند و آن حضرت را شادمان ساخت.(3) پس از حضور

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهدر مدینه، مصعب همراه ایشان بود و برای اجرای دستورهای

آن حضرت قدم برمی داشت.

مشاوران جوان

رسول اکرم صلی الله علیه و آله، هفت سال سوم زندگی را - که بستر شکل گیری دوران جوانی

است - دوران مشورت و وزارت جوان دانسته است(4) و با در نظر گرفتن این

مهم به جوانان می نگریست. او به آنان شخصیت می داد و در صحنه های

مختلف، دیدگاه های ایشان را جویا می شد. این توجه ویژه، سبب شیفتگی و

ارادت مندی جوانان به رسول خدا صلی الله علیه و آله شد.

در سال سوم هجرت، قریش با آماده کردن سه هزار مرد جنگی، زمینه نبرد

1- اسدالغابه، ج4، ص134.
2- بلاذری، فتوح البلدان، دار الکتب العلمیه، بیروت، 1398 ه- . ق، ص 21.
3- روض الانف، ج 4، ص 78.
4- «اَلْوَلَدُ سَیِّدٌ سَبْع سِنین، وَ عَبْدٌ سَبْع سِنین وَ وَزیرٌ سَبْع سنین؛ فرزند در هفت سال نخست، سرور، هفت سال دوم، فرمان بردار و هفت سال سوم، وزیر و مشاور است». مکارم الاخلاق، ج1، ص478.

احد را فراهم آورد.(1) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آلهپس از آگاهی از تصمیم قریش، زمینه

مقابله با هجوم مشرکان را تدارک دید. ایشان ترجیح می داد که جنگ جویان

1- طبقات الکبری، ج2، ص28؛ انساب الاشراف، ج1، ص313.

مسلمان در بیرون از شهر مدینه با دشمن روبه رو شوند.(1) ازاین رو، نظر خود

را با اصحاب در میان گذاشت و آنها را به مشورت فراخواند. بزرگان مهاجر و

انصار نیز دیدگاه پیامبر را پسندیدند، ولی جوانان (فتیان احداث) که بسیاری

از آنان به دلیل کوچکی، در نبرد بدر شرکت نکرده بودند، به شوق شهادت، با

این پیشنهاد مخالفت کردند و گفتند: «ای رسول خدا! ما را بر سر دشمن ببر تا

گمان نکنند که ترسیده ایم و از ناتوانی و زبونی در شهر مانده ایم».(2)

عبدالله بن ابی در اعتراض به پیشنهاد جوانان گفت: «ای رسول خدا! در

مدینه بمان و بر سر دشمن مرو؛ چه به خدا سوگند، ما تاکنون از مدینه بر سر

دشمن نرفته ایم، جز اینکه شکست خورده ایم و برعکس، دشمن تا کنون بر

سر ما به مدینه نیامده است، جز اینکه پیروز شده ایم. پس دست از ایشان بردار

تا اگر بمانند، در بدترین زندان مانده باشند و اگر بر سر ما بتازند، مردان ما

روبه رویشان بجنگند و زنان و کودکان از بالای سر سنگ بارانشان کنند و اگر

هم بازگردند، چنان که آمده اند، ناامید برگردند».(3)

در نتیجه پافشاری جوانان، رسول خدا صلی الله علیه و آله نظر آنها را پذیرفت و تصمیم

به حرکت گرفت. داخل خانه شد. سلاح پوشید و آماده حرکت، بیرون آمد و

در پاسخ یاران جوان که به سبب سرزنش بزرگانی چون سعد بن معاذ و اُسید بن حضیر از

1- پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله در خواب دیده بود که شمشیر او شکاف پیدا کرده است و شتری را برای او سر می برند و دست خویش را در زرهی محکم درآورد. ازاین رو، حضرت خواب را چنان تعبیر کرد که جمعی از یاران او کشته می شوند و مردی از خانه اش به شهادت می رسد و زره نیز همان مدینه است. تاریخ یعقوبی، ج1، ص406.
2- السیره النبویه، ج3، ص67؛ الصحیح فی السیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله ، ج6 ، ص87 .
3- عبدالرزاق صنعانی، المصنف، بیروت، المکتب الاسلامیه، 1392 ه- . ق، ج5 ، ص364؛ السیره النبویه، ج3، ص67 .

سماجت خویش پوزش می خواستند، فرمود:

پیامبری را سزاوار نیست که لباس جنگ بپوشد و بی آنکه جنگ کند، آن را از تن درآورد. اکنون بنگرید به آنچه انجام می دهید و به نام خدا ره سپار شوید که اگر شکیبا باشید، پیروز خواهید شد.(1)

نیکویی مشاوره در هنگامه جنگ احد، شخصیت بخشی به جوانان و توجه به پیشنهاد آنها، سبب نزول این آیات شد:(2)

فَبِمَا رَحْمَهٍ مِنَ اللّهِ لِنْتَ لَهُمْ وَ لَوْکُنْتَ فَظًّا غَلیظَ الْقَلْبِ لاَنْفَضُّوا مِنْ حَوْلِکَ فَاعْفُ عَنْهُمْ وَ اسْتَغْفِرْ لَهُمْ وَ شاوِرْهُمْ فِی الأَمْرِ فَاِذا عَزَمْتَ فَتَوَّکَلْ عَلَی اللّه اِنَ اللّهَ یُحِبُّ الْمُتَوَکِلّینَ. (آل عمران: 159)

به [برکت] رحمت الهی، در برابر آنان نرم [و مهربان] شدی و اگر خشن و سنگ دل بودی، از اطراف تو پراکنده می شدند. پس آنها را ببخش و برای آنها آمرزش بطلب و در کارها با آنان مشورت کن، ولی هنگامی که تصمیم گرفتی، [قاطع باشی] بر خدا توکل کن؛ زیرا خداوند، متوکلان را دوست دارد.

پرچم داری جنگ

رسول خدا صلی الله علیه و آله برای حفظ کیان دولت اسلامی در مدینه، با جنگ آفرینی

مشرکان و کافران روبه رو بود و با قاطعیتی بی نظیر، جنگ ها را رهبری می کرد. آن حضرت شیوه متداول آن دوره را به کار می گرفت و لشکر را به پنج

گروه: _قلب، میمنه، میسره، مقدمه_ و _ساقه_ تقسیم می کرد. سمت های نظامی بسیاری در لشکر پیامبر وجود داشت. از جمله این سِمت ها «صاحب لوا» بود

که به پرچم دار سپاه گفته می شد.(3) پرچم داری در میدان جنگ، جایگاه والایی

ص:76

1- تاریخ یعقوبی، ج 1، ص 406.
2- الصحیح من سیره النبی الاعظم صلی الله علیه و آله ، ج6، صص 87 - 111.
3- اسدالغابه، ج2، ص 357.

داشت که همواره قهرمانان و جوانان دلیر سپاه این سمت را عهده دار می شدند.

علی علیه السلام در همه غزوه ها، پرچم دار سپاه اسلام بود.(1) تاریخ نویسان

نوشته اند: «اِنَّ عَلِیّاً کَانَ صَاحِبَ لِواء رَسُولِ اللّهِ صلی الله علیه و آله یَوْمَ بَدْرٍ وَ فِی کُلِّ مَشْهَدٍ؛ علی علیه السلام پرچم دار رسول خدا صلی الله علیه و آله در بدر و تمام نبردها بود».(2)

ابن عباس، علی علیه السلام را صاحب لوای سپاه محمد صلی الله علیه و آله می دانست.(3) مالک بن

دینار از _سعید بن جبیر_ و برخی از قاریان قرآن درباره پرچم دار رسول اکرم صلی الله علیه و آله

پرسید و ایشان در پاسخ، علی علیه السلام را صاحب رایت و پرچم حضرت معرفی کرد.(4)

گویند در جنگ احد، به سبب آسیب دیدگی دست راست علی علیه السلام، پرچم

از دست او افتاد. پیامبر دستور داد که پرچم را به دست چپ علی علیه السلام بسپارند و

آن گاه فرمود: «علی علیه السلام، پرچم دار من در دنیا و آخرت است».(5)

مهاجر و انصار و هریک از قبایل نیز پرچم و پرچم دار خاصی داشته اند که

می توان از پرچم داری سعد بن معاذ برای اوسیان و _حباب بن منذر_ برای

خزرجیان در جنگ بدر یاد کرد.(6) در این جنگ، مصعب بن عمیر، پرچم دار

مهاجران سپاه پیامبر بود.(7) وی در نبرد احد نیز پرچم دار بود. او در حضور رسول خدا

1- صحیح فی سیره النبی صلی الله علیه و آله ، ج6 ، ص116؛ مستدرک علی الصحیحین، ج3، ص111.
2- سیر اعلام النبلاء، ج2، ص617؛ تاریخ مدینه دمشق، ج42، ص72.
3- الاستیعاب، ج3، ص197؛ احمدبن عبداللّه طبری، ذخائر العقبی، بیروت، مؤسسه الوفاء، بی تا، ص75.
4- مستدرک علی الصحیحین، ج 3، ص137.
5- تاریخ الخمیس، ج1، ص434.
6- طبقات الکبری، ج2، ص10؛ج3، ص89 .
7- [7] . تاریخ پیامبر اسلام، ص255.

صلی الله علیه و آله جنگید تا آنکه به فیض شهادت رسید. هنگام خاک سپاری

مصعب، به دلیل کوتاه بودن تن پوشی که داشت، اگر سرش را می پوشاندند،

پاهای او نمایان می شد و وقتی پاهایش را می پوشاندند، سرش نمایان می شد.

ازاین رو، به دستور پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، لباس مصعب را روی سر و صورت او

نهادند و بر روی قدم های او، گیاه _اذخر_گذاشتند.(1)

در نبرد تبوک، پرچم _بنی مالک بن نجار_ در دست _عماره بن خرم_ بود که

رسول اکرم صلی الله علیه و آله آن را از وی ستاند و به یکی از جوانان آن قبیله، یعنی زید بن ثابت

سپرد و در پاسخ به شکوه برخی از یاران، به عماره چنین فرمود: «چون زید

قرآن بیشتری از تو می داند، او را مقدم داشتم».(2)

زید بن ثابت در این جنگ حدودا بیست ساله بود. او پیش از این از شرکت

در جنگ بدر بازداشته شد؛ چون سیزده سال بیشتر نداشت. اولین حضور او

در نبرد خندق بود. او که در این جنگ شانزده ساله بود، در حفر خندق و انتقال

خاک تلاش بسیاری می کرد.(3)

فرماندهی نبرد

اشاره

به جز غزوه هایی که خود پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرماندهی سپاه را به عهده داشت،

سریه ها را اصحاب منصوب پیامبر، رهبری می کردند. رسول خدا صلی الله علیه و آله،

فرمانده بیشتر سریه ها را از میان جوانان برمی گزید که گاه اعتراض

پیش کسوتان و ریش سفیدان را به دنبال داشت. برای نمونه، در دوران

حاکمیت پیامبر، جوان شایسته ای که به دلیل «قاری قرآن» بودن از دیگران

1- صحیح بخاری، ص244؛ سیر اعلام النبلاء، ج3، ص93.
2- الاستیعاب، ج2، ص111.
3- همان.

ممتاز بود، نشان فرماندهی سریه ای را دریافت کرد. نوشته اند رسول خدا صلی الله علیه و آله

سپاهی را برای جهاد با کفار روانه ساخت و جوان ترین فرد را فرمانده آنها کرد. تأخیری در حرکت ایجاد شد. پیامبر خطاب به یکی از سپاهیان فرمود:

«هنوز نرفته اید؟» وی پاسخ داد که فرمانده ما به درد پا مبتلا شده است! پیامبر

بی درنگ پیش او رفت یا کسی را نزدش فرستاد و برای شفا یافتنش، این دعا را

هفت بار تکرار کرد: «بِسْمِ اللّهِ وَ بِاللّهِ وَ أَعُوذُ بِعِزَّهِ اللّهِ وَ بِقُدْرَتِهِ مِنْ شَرِّ مَا فیهَا؛ به نام خدا و

با پناه بردن به عزت و قدرتش از شر و بدی های موجود.» طولی نکشید که

فرمانده جوان شفا یافت. آن سپاهی گفت: «ای رسول خدا! آیا فرماندهی ما را

به کسی داده ای که از همه ما جوان تر است؟» پیامبر در پاسخ به اعتراض و

گلایه او فرمود: «آری! سببش امتیازی است که او نسبت به بقیه دارد. او قاری

قرآن است».(1)

جلال الدین رومی، اعتراض گروهی از یاران رسول خدا صلی الله علیه و آله به اینکه

جوانی از طایفه _هذیل_ را به فرماندهی برگزیده بود و نیز پاسخ آن حضرت به

آنها را این گونه به نظم درآورده است که گزیده ای از آن را می آوریم:

گفت نه نه یا رسول الله مکُن

سرور لشکر مگر شیخ کهن

یا رسول الله جوان ار شیرْزاد

غیر مرد پیرْ سرلشکر مباد

هم تو گفتستی و گفتِ تو گوا

پیر باید، پیر باید پیشوا

ص:79

1- محمد بن علی بن حکیم ترمذی، نوادر الاصول ، بیروت، بی تا، ص332.

یا رسول اللّه درین لشکر نگر

هست چندین پیر و از وی پیش تر[1]

رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ معترضان گفت:

گفت پیغامبر که ای ظاهرْنگر

تو مبین او را جوان و بی هنر

ای بسا ریش سیاه و مردْ پیر

ای بسا ریش سپید و دلْ چو قیر

عقل او را آزمودم بارها

کرد پیری آن جوان در کارها

1- مولوی، مثنوی معنوی، دفتر چهارم، بیت های 2047 - 2050.

پیرْ پیرِ عقل باشد ای پسر

نه سپیدی موی اندر ریش و سر

از بلیس او پیرتر خود کی بود؟

چونکه عقلش نیست، او لاشَی بود

پیش ظاهربین چه قلب و چه سره

او چه داند چیست اندر قَوصَرَه؟

ای بسا زرّ سیه کرده به دود

تا رهد از دست هر دزدی حسود

ای بسا مِسِّ زراندوده به زر

تا فروشد آن به عقل مختصر

ما که باطنْ بین جمله کشوریم

دل ببینیم و به ظاهر ننگریم(1)

نام برخی از فرماندهان جوان پیامبر به شرح زیر است:

1. جعفر بن ابی طالب

رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال هشتم، برای نبرد با رومیان در سریه _موته_ سپاهی روانه

داشت(2) که جعفربن ابی طالب و زید بن حارثه، فرمانده اول و دوم سپاه

بودند.(3) پیامبر در مورد فرماندهی آن دو فرمود: «اگر جعفر به شهادت رسید،

زید فرمانده خواهد بود و اگر او هم به شهادت رسید، عبدالله بن رواحه

1- همان، بیت های 2160 - 2164 و 2171 - 2174.
2- طبقات الکبری، ج2، ص97؛ تنبیه و الاشراف، ص23؛ سیره النبویه، ج4، ص15.
3- اعلام الوری، ج1، ص212.

رهبری سریه را بر عهده بگیرد».(1)

جنگ سختی در قریه موته درگرفت. جعفر پرچم را به دست راست خویش

گرفته بود و پیش می تاخت و رجزی می خواند که نشان دهنده شوق فراوان او به

بهشت بود. چون دست راست وی از بدن جدا شد، پرچم را به دست چپ گرفت و

آن گاه که دست چپ خود را هم از دست داد، پرچم را با دو بازوی خود نگاه داشت و

همچنان در کار جهاد استوار بود تا به شهادت رسید، درحالی که نود و چند زخم بر

پیکر او وارد شده بود.(2) سپس زید فرماندهی سپاه را به عهده گرفت. چون خبر

شهادت جعفر رسید، حضرت از شهادت او بسیار اندوهگین شد(3) و در وصفش چنین فرمود: «خداوند به جای دو دست جعفر، دو بال به او ارزانی داشته است تا در

بهشت پرواز کند.»(4) حضرت محمد صلی الله علیه و آله همواره به یاد جعفر بود و با یاد او

می گریست(5) و می فرمود: «سزاوار است گریه کنندگان بر امثال جعفر گریه کنند».(6)

وصف غم بار شهادت آن سردار جوان را با این دو بیت شعر از کعب بن مالک

پی می گیریم:

آن روز فقیران و مستمندان در سوگ فرو رفتند؛ زیرا «پدر بیچارگان» را

از دست داده بودند. مرگ جعفر به قدری تلخ و دردناک بود که ماه

درخشان در سوگ او تیره شد و آفتاب پر نور کسوف کرد و نزدیک بود

1- همان.
2- سیره النبویه، ج3، ص434؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص535.
3- واقدی، مغازی، ج2، ص765.
4- الاستیعاب، ج1، ص313؛ اسدالغابه، ج1، ص329.
5- بحارالانوار، ج21، ص55.
6- همان، ج22، ص276.

برای ابد، چهره از جهانیان بپوشاند.(1)

2. زید بن حارثه

او فرمانده دوم سریه موته بود که از سال سوم هجرت تا پیش از جنگ موته، فرماندهی

هشت سریه دیگر را نیز بر عهده داشت.(2) این انتصاب ها با اعتراض برخی یاران روبه رو

شد، ولی پیامبر خدا شایستگی و برتری زید را دلیل این انتصاب برشمرد.(3)

زید از بردگان(4) سفید بود(5) که پیش از بعثت، خدیجه، او را به محمد صلی الله علیه و آلهبخشیده

ص:83

1- اعیان الشیعه، ج4، ص126.
2- تاریخ پیامبر اسلام، صص 241-244.
3- صحیح بخاری، ص736.
4- زید در دوران کودکی همراه مادرش به دیدن بستگانش رفت. طایفه بنی قین به فامیل و بستگان مادرش حمله کردند و زید را به اسارت بردند. او را به بازار عکاظ آوردند تا بفروشند. حکیم بن حازم، او را برای خدیجه خرید و خدیجه نیز وی را در هشت سالگی به رسول خدا صلی الله علیه و آله بخشید. با عنایت به این نکته که رسول خدا صلی الله علیه و آله بیست سال از زید بزرگ تر بود، حضور او در خانه پیامبر در 28 سالگی حضرت، یعنی سه سال پس از ازدواج با خدیجه و دوازده سال پیش از بعثت صورت گرفته است. الاصابه ، ج1، ص563 ؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص78.
5- زید سفید بود، ولی در مقابل، اسامه فرزند زید، سیاه چرده بود. سیر اعلام النبلاء، ج3، ص141.

بود و حضرت نیز او را آزاد کرد و پسرخوانده خود خواند.(1) ازاین رو، او را

زید بن محمد می گفتند تا آنکه آیه «اُدْعُوهُم لاِبائِهِمْ.» (احزاب: 4 و 5) نازل شد و

حکم پسرخواندگی باطل شد و از آن پس به زید بن حارثه شهرت یافت.(2)

زید حدود بیست سال از رسول خدا صلی الله علیه و آله کوچک تر بود(3) و آن حضرت وی را

بسیار دوست داشت و او را «زیدالحبّ» لقب داده بود.(4) پس از بعثت رسول خدا صلی الله علیه و آله،

زید سومین مرد جوانی بود که به رسالت او ایمان آورد(5) و از آن تاریخ، پیوسته در

کنار پیامبر بود و یار و همراه صدیق او به شمار می رفت تا جایی که حضرت به زید

می فرمود: «تو برادر و دوست ما هستی.»(6) رسول خدا صلی الله علیه و آلهبه خاطر علاقه ای که به

زید داشت، _زینب_، دختر عمه خود را به ازدواج او درآورد.(7)

در سال دهم بعثت، زید در سفر طائف همراه پیامبر بود. آن حضرت به

طائف رفت تا از قبیله _ثقیف _کمک بخواهد و آنان را به دین مبین اسلام دعوت

کند، ولی آنها در مقابل این پیشنهاد سعادت بخش، سفیهان و بردگان خود را

واداشتند تا با دشنام و داد و فریاد به دنبال پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله راه افتند و او را

سنگ باران کنند. زیدبن حارثه در مقابل جوانان طائف از حضرت محمد صلی الله علیه و آله

1- اسدالغابه، ج2، ص238.
2- تاریخ مدینه دمشق، ج 19، ص 355.
3- الاستیعاب، ج2، ص115. گروهی، پیامبر را ده سال بزرگ تر از زید می انگارند. طبقات الکبری، ج3، ص 32.
4- مستدرک الوسائل، ج25، ص406؛ تفسیر القمی، ج2، ص 172.
5- اسدالغابه، ج2، ص239.
6- همان، ج3، ص466؛ صحیح بخاری، ص736.
7- [7] . المیزان، ج16، ص322.

حمایت کرد. در این سفر، پاهای پیامبر و چند جای سر زید زخم برداشت. (1)

پس از هجرت پیامبر به مدینه، مسلمانان به همراه پیامبر و زید بن حارثه راهی این شهر شدند. همچنین در نخستین سال هجرت و در جریان پیمان برادری،

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله، میان او و عموی خود، حمزه، پیمان برادری برقرار کرد.(2)

زید جوان در بیشتر غزوه ها و جنگ هایی که در زمان رسول خدا صلی الله علیه و آله

رخ داد، شرکت داشت و هشت سریه را فرماندهی کرد.(3) در سال هشتم

هجرت، در نبرد موته، جانشین جعفربن ابی طالب بود و پس از شهادت او

مسئولیت فرماندهی را بنا به سفارش پیامبر به عهده گرفت و در نبردی

سخت، پیاده جنگید تا آنکه در میان نیزه داران دشمن به شهادت رسید.(4)

پیامبر از شهادت زیدبن حارثه آزرده خاطر شد. هرگاه پیامبر وارد خانه

جعفر و زید می شد، بسیار می گریست و می فرمود: «آن دو، برادر و هم سخنم

بودند و با آنان انس گرفته بودم.»(5) همچنین می فرمود:

در خواب دیدم که جعفربن ابی طالب به صورت فرشته ای در بهشت

پرواز می کند و از نوک شهپرهایش خون می چکد و زید بن حارثه را در

درجه پایین تری دیدم. با خود گفتم، گمان نمی کردم زید مقامش کمتر از

جعفر باشد! جبرئیل آمد و گفت: زید کمتر از جعفر نیست، ولی جعفر را

1- تاریخ یعقوبی، ج2، ص394.
2- طبقات الکبری، ج3، ص32.
3- همان، ص45؛ سیر اعلام النبلاء، ج3، ص142.
4- اعلام الوری، ج1، ص212؛ تاریخ پیامبر اسلام، ص535. برخی از تاریخ نگاران او را فرمانده اول سپاه می دانند. الاستیعاب، ج2، ص117.
5- سفینه البحار، ج1، ص575؛ تنقیح المقال، ج1، ص462.

به خاطر خویشاوندی با تو فضیلت و برتری بخشیدیم.(1)

نکته زیبایی که در دفتر زندگی این جوان بیش از همه اهمیت دارد، این

است که وی تنها صحابی رسول خدا صلی الله علیه و آلهست که نامش در قرآن آمده است.(2)

3. اسامه بن زید

در اقدامی دیگر، حضرت محمد صلی الله علیه و آله در سال دهم هجرت، فرماندهی سپاه

اسلام را به پسر زید بن حارثه، _اسامه_ سپرد و با دست مبارک خویش پرچمی

1- المغازی، ج2، ص762.
2- نک: احزاب: 37.

برای اسامه بست و به او چنین فرمود:

به نام خدا و در راه خدا نبرد کن. با دشمنان خدا پیکار کن. سحرگاهان بر

اهالی اُنبا(1) حمله ببر و این مسافت را چنان سریع بپیما که پیش از آنکه

خبر حرکت تو به آنجا برسد، خود و سربازانت به آنجا رسیده باشید.(2)

انتصاب اسامه هجده ساله(3) و سیه چرده،(4) شکوه بسیاری از یاران را در پی

داشت. آنها با سرزنش و گلایه سخنانی گفتند که همگی نشان دهنده آن بود که

آنان فرمان بردار دستور پیامبر نیستند. محور گفتار یاران این بود که چرا

پیامبر، جوان نورس و کم سنی را فرمانده بزرگان صحابه قرار داده است.(5)

رسول خدا صلی الله علیه و آلهدر پاسخ به اعتراض های اصحاب چنین فرمود:

اِنْ تَطْعَنُوا فِی إِمارَتِهِ فَقَدْ کُنْتُمْ تَطعَنُونٍ فِی إِمَارهِ اَبِیِه مِنْ قَبْلُ، وَ أَیمُ اللّه اِنْ

کَانَ لخَلیقًا لِلْاءِمارَهِ.(6)

اگر از فرماندهی او گله دارید، همانا پیش تر، از انتصاب پدرش نیز گله

داشتید، ولی این دو سزاوار و شایسته این مقام بوده و هستند.

4. قیس بن سعد

او جوان شجاع یثرب و فرزند صحابی نامدار _سعد بن عباده_ بود که در دوران

شکوفایی اسلام، بارها کارآمدی خویش را نشان داد. او گاه از سوی

1- أُنبا جزئی از خاک تلقأ است که در نزدیکی موته در سوریه قرار دارد.
2- فروغ ابدیت، ج2، ص485.
3- اسدالغابه، ج2، ص96؛ الاستیعاب، ج1، ص170؛ کتانی، التراتیب الاداریه، بیروت، دارالکتاب العربی، بی تا، ج 1، ص 262.
4- سیر اعلام النبلاء، ج4، ص121.
5- طبقات الکبری، ج2، صص 146 و 191.
6- صحیح بخاری، ج 4، ص 213.

رسول اکرم صلی الله علیه و آله مأمور گرفتن صدقات از قبایل می گشت.(1) همچنین پیامبر

خدا، در سال هشتم هجرت، او را به ناحیه یمن فرستاد و دستور داد که بر _صُداء_(2) حمله برد. قیس با چهارصد نفر از مسلمانان در ناحیه _قنات_(3) اردو زد.

پیش از حمله قیس، گروهی از اهل صُداء نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمدند و

پیمان بستند که قوم خود را به اطاعت از مسلمانان وادار کنند. رسول خدا صلی الله علیه و آله

نیز سپاه قیس را به مدینه بازگردانید و پس از آن، اسلام بین ساکنان صُداء

رواج یافت.

مأموریت های ویژه

برخی از امور، تنها از عهده شخص پیامبر یا نماینده خاص او ساخته بود؛

ویرانی بت خانه ها و ریشه کنی نشانه های شرک از این جمله است. پیامبر

رحمت در کنار نشر آیین یکتاپرستی، تخریب بت ها را به دست

حضرت علی علیه السلام سپرد. پس از فتح مکه، علی علیه السلام، برخی بت های نصب شده

در درون و بیرون کعبه را سرنگون کرد. او به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله بر دوش

ایشان رفت و بت بزرگ قریش را که از مس بود، بر زمین افکند و سپس دیگر

بت ها را شکست.(4)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در دوران محاصره طائف نیز به امیرمؤمنان علی علیه السلام

مأموریت داد تا با سپاهی آماده، بر بت پرستان حمله برد و هر جا بتی یافت، آن

ص:88

1- سیر اعلام النبلاء، ج4، ص273.
2- صُداء، نام قبیله ای از عرب است که سرزمین آنها نیز به همین نام نامیده می شود. معجم البلدان ، ج 3، ص397.
3- قنات، نام دو وادی و صحرا در مدینه و طائف است. معجم البلدان، ج4، ص401.
4- عبدالحسین امینی، الغدیر، قم، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، 1416 ه- . ق، ج 7، ص19.

را بشکند. علی علیه السلام دشمن را درهم شکست و بت های آنها را درهم کوبید و

سپس به طائف بازگشت. حضرت محمد صلی الله علیه و آلهبا رسیدن او، تکبیر گفت و مدتی

را با وی در خلوت به گفت وگو پرداخت، چنان که سبب گله برخی از صحابه شد.(1)

همچنین در سال نهم هجرت، علی7 مأموریت یافت تا با 150 مرد انصاری به

سوی خاندان _حاتم طایی_ رود و بت خانه _فُلس_ را ویران کند. آن حضرت با

یاران خود بامدادان بر آن قبیله یورش برد و بت خانه را ویران ساخت.(2)

یک سال پس از فتح مکه، آیات سوره توبه نازل شد. چون خود پیامبر

نمی خواست به حج برود، بر اساس وحی الهی، علی علیه السلام را مأمور ابلاغ این پیام

الهی ساخت و بی درنگ، او را با حکم امیری کاروان حجاج جای گزین ابوبکر

- که راهی مکه بود - کرد و به سوی بیت اللّه فرستاد.(3) جوان دلیر و رشید

هاشمی، در روز دهم ذی الحجه، بالای _جمره عقبه_ با ندای رسا، سیزده آیه از

سوره توبه را خواند و قطع نامه چهارماده ای پیامبر را به گوش تمام

شرکت کنندگان رسانید. بر اساس این پیام، مشرکان تنها چهارماه مهلت

داشتند که تکلیف خود را در برابر حکومت اسلامی روشن کنند. مشرکان

پیش از مهلت مقرر، دسته دسته به آیین توحیدی روی آوردند، به گونه ای که

در سال دهم هجرت، شرک در حجاز ریشه کن شد.(4)

1- شیخ مفید، الارشاد، قم، مؤسسه آل البیت علیهم السلام ، 1413 ه- . ق، ج 1، ص152.
2- امتاع الاسماع، ج1، ص324.
3- رسول خدا صلی الله علیه و آله در پاسخ به اعتراض ابوبکر فرمود: «رساندن این پیام تنها کار خودم است یا مردی که از من باشد.» شیخ طوسی، التبیان، نجف، منشورات مکتبه الامین، بی تا، ج5، ص198.
4- سیره النبویه، ج4، ص190؛ الارشاد، ج1، ص65؛ امتاع الاسماع، ج1، ص360؛ تاریخ پیامبر اسلام ، صص 647-649.

مدیریت سیاسی

اشاره

وقتی پیامبر فرماندهی غزوه ای را به عهده داشت، اداره شهر مدینه را به یکی از

یاران خود می سپرد و به دلیل اهمیت نبردها، همواره علی علیه السلام را همراه خود می برد.

در سال نهم هجرت که سپاه اسلام برای نبرد _تبوک _آماده می شد،

رسول خدا صلی الله علیه و آله، عموزاده جوان خود، علی علیه السلام را امیر مدینه قرار داد؛ زیرا حضرت از توطئه اعراب و بسیاری از مکیان که با آنها جنگیده بود، آگاه بود و

بیم داشت که در نبود او بر مدینه بتازند و با هم دستی منافقان مدینه، پیش آمد

ناگوار و جبران ناپذیری روی دهد. منافقان که کینه علی علیه السلام را در دل داشتند،(1)

از حضور حضرت به خشم آمدند؛ زیرا امیری او نقشه توطئه ایشان را برهم

می زد. ازاین رو، به بدگویی علی علیه السلام پرداختند و در شهر شایع کردند که

رسول خدا صلی الله علیه و آله از او رنجیده خاطر شده و به همین دلیل او را در مدینه گماشته

است. علی علیه السلام برای از بین بردن این توطئه، به سرعت خود را به سپاه اسلام

رسانید و پیامبر را از ماجرا آگاه کرد.(2) پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله به علی علیه السلام فرمود:

برادرم! به جای خویش بازگرد که مدینه را جز من یا تو کسی شایسته

نیست و تویی جانشین من در خاندان من و محل هجرت من و عشیره

من. ای علی! مگر خشنود نیستی که نسبت به من، همان مقام و منزلت را

داشته باشی که هارون نسبت به موسی داشت، جز آنکه پس از من

پیامبری نیست.(3)

سپس علی علیه السلام به مدینه بازگشت و در پرتو مدیریت او، توطئه ها ناکام ماند.

1- جابر می گوید: «ما منافقان را به وسیله بغض و کینه ایشان نسبت به علی می شناختیم». سیر اعلام النبلاء، ج2، ص625؛ الاستیعاب، ج3، ص46.
2- سیره النبویه، ج4، ص163؛ امتاع الاسماع، ج1، ص328.
3- الارشاد، ج 1، ص 156؛ اعلام الوری، ج 1، ص 243؛ امتاع الاسماع، ج1، ص328.

همچنین رسول خدا صلی الله علیه و آله در سال هشتم هجرت پس از پایان نبرد حنین و

در آستانه برگزاری حج، با انجام عمره تصمیم گرفت سرزمین مکه را ترک

کند و به سوی مدینه ره سپار شود. او اداره سیاسی مکه را به دست جوان تازه مسلمان و خردمند این شهر _عتاب بن اَسید_ سپرد(1) و برای این فرماندار

21 ساله، روزانه یک درهم حقوق در نظر گرفت.(2)

با انتخاب عتاب، بسیاری از اصحاب به سبب سن کم او، لب به اعتراض

گشودند. پیامبر خدا در پاسخ، ملاک مسئولیت را برتری و شایستگی او

دانست و فرمود: «لَیْسَ الاْکْبَرُ هُوَالاْفْضَلُ، بَلِ الاْفْضَلُ هُوَ الاْکْبَرُ؛ هر بزرگی،

بافضیلت نیست، بلکه هر با فضیلتی، بزرگ است».(3)

فرماندار جوان مکه پس از سرپرستی حج آن سال، در اجتماع بزرگ مردم

چنین گفت: «پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله برای من حقوق تعیین کرده است و من در سایه

آن، از هر نوع هدیه و کمک شما بی نیازم».(4)

نوشته اند پیامبر، _معاذ بن جبل_ را نیز برای رسیدگی و پاسخ گویی به مسائل

شرعی، بیان احکام دین و تعلیم قرآن در مکه برگزید(5) تا در کنار عتاب بن اسید

به امور دینی شهر و مردم سامان بخشد.

داوری و قضاوت

1- عتاب بن اسید در روز فتح مکه مسلمان شد و در ایام خلافت ابوبکر درگذشت. مستدرکات علم الرجال، ج5، ص202.

2- التراتیب الاداریه، ج1، ص261؛ سیره النبویه، ج4، ص143.

3- اسدالغابه، ج3، ص556؛ سیره الحلبیه، ج3، ص59.

4- سیره النبویه، ج4، ص143.

5- سیر اعلام النبلاء، ج3، ص289.

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله در رویدادهای مختلف و برای خاتمه دادن به دشمنی ها، خود

به عنوان داور و حاکم عمل می کرد.(1) نخستین بار که رسول خدا صلی الله علیه و آله تصمیم

گرفت قاضی انتخاب کند و به شهرهای دیگر بفرستد، این مسئولیت را به

جوانان سپرد. علی علیه السلام و مُعاذ بن جبل از نخستین افرادی بودند که برای این

سمت انتخاب شدند.(2) آگاهی اصحاب از احکام شرعی، تنها ملاک گزینش

1- وسائل الشیعه، ج18، ص 168.
2- التراتیب الاداریه، ج1، ص259.

نبود، بلکه زیرکی، باهوشی و دقت نظر نیز از ویژگی های مهم انتخاب قاضی

به شمار می رفت؛ زیرا شناسایی سره از ناسره و چیرگی بر نیرنگ و فریب

خطاکاران، از عهده کسانی برمی آمد که به حلال و حرام الهی آگاهی داشته و از

بینش و زیرکی خاصی برخوردار باشند.(1)

اینک به فعالیت های دو تن از افرادی که به حکم قضاوت پیامبر راهی

سرزمین های مختلف شدند، اشاره ای می کنیم:

1. علی علیه السلام

تلاش رسول خدا صلی الله علیه و آله آن بود که همواره وصی و جانشین پرتوان خود را در

کنار خویش نگه دارد، ولی در بحران ها و مشکلات مهم، سرپرستی و

گره گشایی را به او می سپرد. نمونه آن، فرستادن علی علیه السلام به یمن است.

پیامبر در سال دهم هجرت، با وجود اینکه معاذ در یمن بود، علی علیه السلام را با

حکم قضا و داوری به آن سرزمین فرستاد. علی علیه السلام پیش از حرکت، در محضر

رسول الله صلی الله علیه و آله با فروتنی چنین گفت: «من جوانم و در طول عمر داوری نکرده

و بر مسند قضا ننشسته ام.» رسول خدا صلی الله علیه و آله دست مبارک خود را بر سینه او نهاد

و درباره او دعا کرد و گفت: «بارالها ! قلب علی را هدایت فرما و زبان او را از

لغزش مصون بدار.» (2) سپس به قاضی جوان سفارش فرمود:

علی ! با کسی از در جنگ وارد مشو و کوشش کن در پرتو نیروی منطق و

حسن سلوک، مردم را به راه راست هدایت کنی. به خدا سوگند، اگر خدا

کسی را به وسیله تو به راه راست راهنمایی کند، از آنچه خورشید بر آن می تابد، بهتر و نیکوتر است.

1- همان، ج1، ص258.
2- محمدبن یزید قزوینی، سنن ابن ماجه، بیروت، دارالفکر، 1414 ه- . ق، ج1، ص726؛ الاستیعاب، ج3، ص205؛ خطیب بغدادی، تاریخ بغداد، دارالکتب العلمیه، قم، بی تا، ج12، ص444؛ اعلام الوری، ج1، ص258.

در پایان، چهار سفارش مهم را به علی علیه السلام فرمود:

1. دعا و نیایش را پیشه خودساز؛ زیرا دعا در بیشتر موارد با اجابت همراه است.

2. در تمام حالت ها سپاس گزار خدا باش؛ زیرا شکر موجب فزونی نعمت است.

3. اگر با کسی یا گروهی پیمان بستی، آن را محترم بشمار.

4. از نیرنگ زدن و فریب دادن مردم بپرهیز؛ زیرا حیله بدکاران به خود

آنان باز می گردد.

رسول خدا صلی الله علیه و آله همچنین نامه ای به اهل یمن نوشت و به علی علیه السلام داد و

فرمود که آن را برای ملت یمن بخواند.

نماینده جوان پیامبر در مدت اقامت خود در یمن، داوری و قضاوت های

حیرت انگیزی کرد.(1) ایشان پس از آگاهی از حرکت حضرت محمد صلی الله علیه و آلهبرای

شرکت در موسم حج (حجه الوداع)، با سربازان خود راهی مکه شد و

مأموریت خود را در آن سرزمین به انجام رسانید.(2)

2. مُعاذ بن جبل

در سال دهم هجرت، معاذ بن جبل که در میان اصحاب به فقاهت و آشنایی به

احکام قرآن شهره بود،(3) از سوی پیامبر مأموریت یافت که برای داوری و

قضاوت راهی سرزمین یمن شود.

معاذ در 18 سالگی اسلام آورده بود و در 20 سالگی در جنگ بدر شرکت

کرد.(4) او در هنگام رفتن به یمن حدود 28 سال سن داشت.

1- بحارالانوار، ج21، ص360.
2- همان، ص385.
3- یوسف المزی، تهذیب الکمال، ج28، بیروت، مؤسسه الرساله، 1408 ه- . ق، ص109؛ تاریخ مدینه دمشق، ج58، ص398؛ سیراعلام النبلاء، ج3، ص280.
4- سیره النبویه، ج4، ص 143.

رسول خدا صلی الله علیه و آله پیش از فرستادن معاذ، با او به گفت وگو پرداخت و از او

پرسید: «مدرک داوری تو در گشودن اختلاف چه خواهد بود؟» وی گفت:

«کتاب خدا، قرآن.» حضرت پرسید: «اگر در آن موضوع، اشاره ای در کتاب

خدا نباشد، از روی چه قضاوت می کنی؟» گفت: «از روی قضاوت های

رسول خدا صلی الله علیه و آله؛ زیرا من تمام داوری های شما را در موضوع های گوناگون دیده و

در خاطر ثبت کرده ام. اگر جریانی پیش آید که موضوع آن با یکی از داوری های

شما همانند باشد، از داوری های شما استفاده می کنم و بر اساس آن قضاوت

می کنم.» حضرت باز پرسید: «اگر جریانی پیش آید و درباره آن تصریحی در کتاب

خدا و قضاوتی از من نباشد، در این صورت چه می کنی؟» معاذ گفت: «تلاش و

کوشش می کنم و بر اساس قاعده و عدل و انصاف داوری می کنم.» آن گاه پیامبر

فرمود: «شکر خدا را که پیامبر خود را موفق کرد که شخصی را برای داوری انتخاب

کند که عملش مورد رضایت اوست.»(1) سپس با پای پیاده، مُعاذ را درحالی که بر

مرکب سوار بود، بدرقه کرد(2) و سفارش های مهم زیر را به او گوشزد فرمود:

ای معاذ ! قرآن خدا را بدانها بیاموز ! آنان را بر اخلاق خوب پرورش ده.

مردم را در مقام خودشان نگه دار؛ چه نیک باشند و چه بد و امر خدا را بر آنها اجرا کن. در فرمان خدا و مال خدا از هیچ کس در هراس مباش؛ زیرا اختیار با تو نیست و مال از آن تو نیست. امانت آنها را کم یا بیش بدانها بپرداز. بر تو باد نرمش و گذشت، در غیر مورد ترک حق که نادان بگوید، حق خدا را ترک کردی. از کارمندان خود، در هر چه می ترسی دچار عیبی شوی، پوزش بخواه تا تو را معذور دارند.

شعارهای دوران جاهلیت را از میان ببر مگر آنچه را اسلام زنده داشته

ص:95

1- تاریخ مدینه دمشق، ج58، ص412؛ طبقات الکبری، ج3، ص121؛ سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 281.

2- سیر اعلام النبلاء، همان.

است. امر اسلام را خرد و کلان پدیدار کن و بیشتر همتت به نماز باشد که
پس از اعتراف به دین، سر (رأس) مسلمانی (اسلام) است. مردم را
به خدا و روز جزا یادآوری کن. پندگویی را دنباله کن که آنها را به کردار
خدایی نیرومند سازد. سپس آموزگاران در میانشان پراکنده کن. خدایی را
بپرست که به وی باز می گردی. در راه خدا از هیچ سرزنش مترس.

من به تو سفارش می کنم به پرهیزکاری از خدا و راست گویی و وفا به
پیمان و پرداخت امانت و ترک خیانت و نرم گویی و ابتدای به سلام و
حمایت همسایه و پناهنده و مهربانی با یتیم و خوش کرداری و کوتاه
کردن آرزو و دوست داشتن دیگر سرای و هراس از حساب و چسبیدن
به ایمان و فهمیدن قرآن و فروخوردن خشم و فروتنی. مبادا مسلمانی را
دشنام دهی یا از گنه کاری پیروی کنی یا امام عادلی را نافرمانی کنی یا
راست گویی را باور نداری یا دروغ زنی را باور داری. پروردگارت را نزد
هر سنگ و درخت به یاد آور. برای هر گناه توبه ای تازه کن؛ گناه نهان را
با توبه نهان و عیان را با توبه عیان. ای معاذ! اگر نمی دانستم که تا قیامت
برخورد نداریم، سفارش را کوتاه می کردم، ولی من می دانم که ما هرگز
یکدیگر را ملاقات نخواهیم کرد.

پس بدان همانا محبوب ترین شما نزد من کسی است که با من به همان
حالی برخورد کند که در آن از من جدا شده است.(1)

مُعاذ بن جبل پس از ورود به یمن، به قضا و داوری میان مردم پرداخت و

1- تحف العقول، صص 25 و 26. این سخن پیامبر، هشداری به معاذ و دیگران است که رمز محبوبیت من به تو تا وقتی است که این روش و دیدگاه و مشی را تا هنگام مرگ حفظ کنی، در آینده تغییر روش ندهی و از مسیر من منحرف نگردی. آنچه بر زندگی معاذ پس از رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله گذشت، اسف بار، ولی درس آموز و عبرت انگیز است. گویند که او از «اصحاب سقیفه» شد. گروهی که برخلاف نظر صریح رسول الله صلی الله علیه و آله بر وصی نبودن علی علیه السلام گواهی دادند و آن را مکتوب کردند. همچنین در جریان تصرف فدک به دست خلیفه اول، معاذ به درخواست کمک فاطمه علیهاالسلام پاسخ رد داد. شیخ مفید، الاختصاص ، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی تا، ص185؛ سیدابوالقاسم خویی، معجم رجال الحدیث ، مدینه العلم، قم، بی تا، ج18، ص183.

فردای آن، ایشان را با دین اسلام و خواندن و معارف قرآن آشنا کرد.(1)

گویا معاذ با توجه به تسلطی که به کتاب و سنّت داشت، به پرسشی که از

وی درباره حقوق شوهر بر همسر پرسیده بودند، جواب کافی نداده بود.(2)

ازاین رو، پیامبر تصمیم گرفت علی علیه السلام را به یمن بفرستد.

مُعاذ بن جبل تا هنگام رحلت رسول خدا صلی الله علیه و آله در یمن اقامت داشت(3) و به

وظایف قضایی و فرهنگی خود عمل کرد و سپس به مدینه بازگشت.(4)

مأموریت های فرهنگی

تبلیغ معارف دینی و آموزش قرآن، اساسی ترین بخش مأموریت های

فرهنگی یاران جوان پیامبر بود. مصعب بن عمیر با آموزش قرآن و معارف

آن، مردم مدینه را با اسلام پیوند زد.

معاذ بن جبل در 26 سالگی، پس از فتح مکه، از سوی رسول خدا صلی الله علیه و آله

مسئولیت تبلیغی و فرهنگی این شهر را عهده دار شد تا در تعلیم قرآن و نشر فرهنگ اسلام بکوشد.(5) یکی از وظایف واگذار شده به او در سفر به یمن نیز

مسئولیت ترویج احکام اسلام بود.

1- التراتیب الاداریه، ج1، ص258.
2- سیره النبویه، ج4، ص237.
3- تاریخ مدینه دمشق، ج58، ص392. رسول خدا صلی الله علیه و آله هنگام بدرقه معاذ به او فرموده بود که تو دیگر مرا نخواهی دید و هنگام

بازگشت با مسجد و قبرم روبه رو خواهی شد. سیر اعلام النبلاء، ج3، ص281؛ تاریخ مدینه دمشق، ج58، ص412.

4- معاذبن جبل تا سال هجده هجری زنده بود و سرانجام در سن 33 سالگی بر اثر طاعون درگذشت. تاریخ مدینه دمشق، ج58، ص391؛ سیر اعلام النبلاء، ج3، ص298؛ سفینه البحار، ج2، ص288.

5- اسدالغابه، ج5، ص194.

پیامبر در دهمین سال هجرت، جوان دیگری به نام _عمرو بن حزم_ (1) را که هفده ساله

بود، (2) به نمایندگی خویش در _نجران_ منصوب کرد تا به مردم فقه و قرآن بیاموزد. (3)

عبدالله بن مسعود نیز از جوانانی است که بسیار با قرآن انس داشت و

معارف آن را از پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله فرا گرفته بود. او هفتاد سوره قرآن را از زبان

رسول خدا صلی الله علیه و آله شنید (4) و بقیه را از حضرت علی علیه السلام فراگرفت (5) و گنجینه دل را

با نور کلام پروردگار آراست تا جایی که حضرت محمد صلی الله علیه و آله شنیدن و

فراگیری قرآن از عبدالله بن مسعود را سفارش می فرمود (6) و این کلام پیامبر،

گواه جایگاه والای فرزند مسعود است: «هر کسی که دوست دارد به قرآن

چنان که هست، گوش دهد، از عبدالله بشنود». (7)

این معلم جوان قرآن، در بیست سالگی، (8) بیست وسومین نفری بود که در مکه

1- او در سال سوم هجرت، چون کمتر از پانزده سال داشت، پیامبر مانع از حضور وی در جنگ بدر شده بود. نخستین حضورش در جنگ خندق بود. تاریخ پیامبر اسلام، ص312.
2- الاستیعاب، ج3، ص 257.
3- همان، ج2، ص275؛ التراتیب الاداریه، ج1، ص243.
4- سیراعلام النبلاء، ج3، ص298؛ تاریخ مدینه دمشق، ج33، ص130.
5- سفینه البحار، ج2، ص137.

6- همان.
7- [7] . سیر اعلام النبلاء، ج3، ص299؛ سفینه البحار، ج2، ص137.
8- [8] . عبدالله بن مسعود، حدودا 63 سال زندگی کرد متوفی به سال 32 یا 33 ه .ق. با توجه به این نکته که او پیش از گردآمدن مسلمانان در خانه ارقم (پیش از دعوت عمومی) مسلمان شد، عمر او حدود بیست سال بوده است. از آن پس، وی به عنوان جوانی کوشا و پرتلاش در خدمت اسلام و پیامبر بود. سیر اعلام النبلاء، ج 3، ص 290؛ تهذیب الکمال، ج 16، ص 127؛ تاریخ مدینه دمشق، ج 33، ص 194.

به دین اسلام گروید.(1) او پس از سخنان رسول خدا صلی الله علیه و آله، با شجاعت و استواری

1- تاریخ مدینه دمشق، ج33، ص69.

تمام، قرآن را میان مشرکان مکه آشکارا و با صدای بلند می خواند[(1)] و همین، سبب

شد تا او را آزار دهند.[(2)] شور، پشتکار و نشاط فرزند مسعود، او را وا می داشت که

همواره نزد پیامبر خدا آمد و شد کند و از نور اعجاز او توشه برگیرد. پیامبر نیز

احساس او را پاس می داشت و گاه او را از برخی امور غیبی آگاه می ساخت. عبدالله

بن مسعود در این زمینه از یک ماجرای شگفت انگیز چنین یاد می کند:

شبی در مکه، پیامبر را نیافتیم و هرچه جست وجو کردیم، اثری از او

ندیدیم. از این ترسیدیم که ایشان را کشته باشند! به جست وجوی

حضرت در دره های مکه رفتیم. ناگهان دیدیم از سوی کوه حراء

می آید. پرسیدیم: «یا رسول الله! سخت نگران شدیم و دیشب بدترین

شب زندگی ما بود.» پیامبر فرمود: «مبلّغ جنیان[(3)] نزد من آمد. رفته بودم تا

برایش قرآن بخوانم! آن گاه ما را با خود برد و جای پای جنیان و مکان

آتش و اجاقشان را به ما نشان داد».[(4)]

فرزند مسعود هنگام ره سپار شدن راهیان حبشه، با ایشان هم سفر شد و

مدتی را در آن دیار گذراند. پس از مدتی به مکه بازگشت و سپس به مدینه

هجرت کرد[(5)] و هم پای مهاجران و انصار، همواره در خدمت رسول گرامی اسلام بود. او در

1- سیر اعلام النبلاء، ج3، ص293.
2- طبقات الکبری، ج1، ص 151.
3- جن نوعی از مخلوقات خداست که از حواس ما مستورند. قرآن کریم وجود چنین موجوداتی را تصدیق کرده است. جنیان قبل از بشر و از جنس آتش خلق شده اند و مانند انسان، زندگی، مرگ و قیامت دارند و همانند جانداران دیگر، دارای نر و ماده و ازدواج و تکاثر هستند. همچنین این مخلوقات مثل بشر دارای شعور و اراده اند و مؤمن و کافر دارند. المیزان، ج20، صص 42 و 43.
4- همان، صص 51 و 52؛ ناصر مکارم شیرازی، تفسیر نمونه، ج25، ص101.
5- سیر اعلام النبلاء، ج3، ص290؛ الاستیعاب، ج4، ص112.

جنگ بدر، بر بدن مجروح ابوجهل دست یافت و او را

به دَرَک فرستاد.آن گاه به سرعت نزد حضرت محمد صلی الله علیه و آله آمد و ایشان را با خبر

قتل ابوجهل، خرسند و خوشحال کرد.(1)

یکی دیگر از مأموریت های فرهنگی، یادگیری زبان های غیرعربی بود؛ زیرا

یهودیان و مسیحیان، بخشی از مردم شبه جزیره عربستان را تشکیل می دادند. این

گروه با گویش عبری و سریانی در اطراف عربستان سکونت داشتند که با ظهور

اسلام، تلاش و تکاپوی یهودیان به ویژه یهودیان مدینه و خیبر، پرمخاطره و

تهدیدآمیز بود. بنابراین، آشنایی با زبان آنها واقعیتی انکارناپذیر بود.

به دستور رسول خدا صلی الله علیه و آله، جوان پرشور مسلمان، _زید بن ثابت_، به فراگیری

خط و زبان یهودیان (زبان عبری) پرداخت تا بر خواندن نوشته های آنها

تسلط یابد. همچنین پیامبر به او سفارش فرمود که زبان سریانی را فراگیرد. او

این گویش رایج عیسویان را در 17 روز فراگرفت.(2)

محرم حرم

در میان یاران پیامبر، جوانی به نام _جابر بن عبدالله انصاری_ ویژگی خاصی

داشت. زوایای زیبای شخصیت جابر سبب شد که او آمد و شد فراوانی نزد

پیامبر داشته باشد و از نزدیک با اندیشه و مرام ایشان انس گیرد.

جابر یکی از جوانان تلاشگر و پرشور مدینه بود که در تمامی صحنه های حماسی، حضوری چشم گیر داشت. او نخستین بار در دوران نوجوانی، به همراه پدر و برخی از یثربیان در سال سیزدهم بعثت، پیامبر را در قصبه منا زیارت کرد(3) و هنگام حضور حضرت در مدینه، همواره به گرد او می گشت.

1- الاستیعاب، ج4، ص113؛ سفینه البحار، ج2، ص137؛ مستدرکات علم الرجال، ج5، ص107.
2- سیر اعلام النبلاء، ج4، صص 74 و 75.
3- همان، ج4، ص337.

در سال دوم هجرت که جنگ بدر پیش آمد، او به دلیل خردی سن(1) از شرکت

در نبرد منع شد، ولی با حضور در منطقه جنگ، به آب دادن جنگ جویان

مسلمان پرداخت.(2)

در هنگامه آغاز جنگ احد، _عبدالله بن عمرو_، فرزند خود، جابر را به

سرپرستی دخترانش در مدینه گماشت و خود در آن نبرد به شهادت رسید.(3)

پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله پس از پایان جنگ احد، مردم را به تعقیب دشمن فراخواند و

جز آنها که تا پایان جنگ همراه او بودند، به دیگران اجازه شرکت نداد. در این

میان، جابر که حدود هفده سال داشت،(4) نزد پیامبر آمد و گفت: «پدرم به خاطر

هفت خواهرم، مرا در مدینه گذاشت و گفت: پسرم! سزاوار نیست که این

هفت زن را بی سرپرست در مدینه بگذاری و من هم در راه جهاد، تو را بر

خود مقدم نمی دارم. پس نزد خواهرانت بمان. من هم به فرموده پدرم در

مدینه نزد خواهرانم ماندم و در جنگ احد شرکت نکردم. اکنون مرا به

همراهی با خویش سرافراز گردان.» رسول خدا صلی الله علیه و آله به جابر اجازه حرکت داد

و تنها او بود که در احد شرکت نکرد و در این غزوه که _حمراء الاسد_ نامیده شد،

1- رسول خدا صلی الله علیه و آله از حضور نوجوانانی که زیر شانزده سال داشتند، جلوگیری کرد و زیدبن ثابت، رافع بن خدیجه، اسامه بن زید، براءبن عازب، زیدبن ارقم و چند جوان دیگر را از میان سپاه بازگردانید و اجازه همراهی نداد. امتاع الاسماع، ص73.
2- تاریخ مدینه دمشق، ج11، ص217؛ سیر اعلام النبلاء، ج4، ص337؛ تهذیب الکمال، ج4، ص448.
3- سیر اعلام النبلاء، ج4، ص338.
4- جابر در سال 78 ه . ق در 94 سالگی درگذشت. بنابراین، در سال نخست هجرت او چهارده ساله و در سال سوم هجرت که جنگ احد و غزوه حمراء الاسد صورت گرفت، هفده ساله بوده است. تهذیب الکمال، ج4، صص 453 و 454؛ سیر اعلام النبلاء، همان.

همراه حضرت بود.(1) جابر از آن پس در تمام غزوه ها در کنار پیامبر بود و به گفته خود وی، در نوزده غزوه از بیست و یک غزوه حضرت محمد صلی الله علیه و آلهحاضر

بود و جنگید.(2)

جابر به دلیل آمد وشد فراوان با پیامبر، از عظمت والای خاندان وحی آگاه

بود تا جایی که به عنوان یکی از نمادهای مودت و دوستی، بر پیروی از آل بیت

رسول علیهم السلام پافشاری داشت.(3) او علی علیه السلام را - جدای از پیامبران - بهترین خلق و

رستگاری را در گرو دوستی و پیروی از او و ائمه پس از او می دانست و

دشمنان امیرمؤمنان علی علیه السلام را کافر و منتقدان او را منافق معرفی می کرد.(4) او

می گفت: «منافقان را به وسیله بغض و کینه ایشان نسبت به علی می شناختیم».(5)

جابر، محرم راز پیامبر راستین و خاندان ایشان به شمار می رفت. وی

روزی به همراه حضرت محمد صلی الله علیه و آله به دیدار فاطمه زهرا علیهاالسلام رفت(6) و در

روزی دیگر، پس از آگاهی از تولد امام حسین علیه السلام برای گفتن تبریک، راهی

خانه دختر رسول خدا صلی الله علیه و آله شد. وی از این دیدار چنین یاد می کند: «... در دستان

1- انساب الاشراف، ج1، ص413. جابر می گوید: اولین غزوه ای که شرکت کردم «حمراء الاسد» بود. سیر اعلام النبلاء، همان.

2- تاریخ مدینه دمشق، ج11، ص216؛ سیر اعلام النبلاء، ج4، ص338؛ محمدبن حسن طوسی، رجال الطوسی، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، 1415 ه- . ق، صص 31و32؛ ابوعلی حائری، منتهی المقال، قم، مؤسسه آل البیت، 1416 ه- . ق، ج2، ص 209.

3- سفینه البحار، ج1، ص140؛ معجم رجال الحدیث، ج3، ص330؛ مستدرک علم الرجال، ج2، ص99.

4- بحارالانوار، ج22، ص92.

5- الاستیعاب، ج3، ص46.

6- نک: بحارالانوار، ج43، صص61 و 62.

فاطمه لوح سبزی را دیدم. گمان بردم که آن زمرد است. در آن حال نوشته ای

سفید شبیه نور خورشید، نظر مرا به خود جلب کرد. به ایشان عرض کردم:

پدر و مادرم فدای شما ای دختر رسول الله صلی الله علیه و آله ! این لوح چیست؟ حضرت

فاطمه علیهاالسلامفرمود: این لوحی است که خداوند آن را به رسولش اهدا کرده است؛ در آن نام پدرم، نام شوهرم، علی، نام دو فرزندم و اسامی تمام اوصیای

تبار فرزندم وجود دارد. پدرم آن را به من تقدیم داشت تا بدان شاد و مسرور

گردم. آن گاه فاطمه آن لوح را به من داد و آن را خواندم و از روی آن یادداشت

برداشتم». (1)

ذهن پرسشگر جابر، همواره او را وا می داشت که حقیقت آیات را از

پیامبر بپرسد. از جمله وقتی آیه شریف: «یَا اَیُّهَا الَّذینَ آمَنُوا أَطیعُوااللّه َ وَ أَطیعُوا

الرَّسُولَ وَ أُولِی الاْمْرِ مِنْکُمْ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید ! خدا را اطاعت کنید و

پیامبر و اولیای امر خود را نیز اطاعت کنید.» (نساء: 59) نازل شد، درباره

اولی الامر از پیامبر پرسید. پیامبر نیز در پاسخ چنین فرمود:

جابر ! آنان جانشینان پس از من و پیشوایان مسلمانان هستند. اولین آنها

علی بن ابی طالب و پس از او به ترتیب، حسن، حسین، علی بن حسین و

محمد بن علی هستند که در تورات به باقر معروف است و تو او را در

آینده خواهی دید. هر وقت او را دیدی، سلام مرا به او برسان.(2) پس از

او جعفر بن محمد صادق، موسی بن جعفر، علی بن موسی، محمد بن

علی و علی بن محمدند و پس از او، هم نام و هم کنیه ام، حجت خدا در

زمین و بقیه اللّه در میان بندگان است؛ همان که خداوند به دست او شرق و

ص:104

1- بحارالانوار، ج36، ص195؛ سفینه البحار، ج1، ص140.
2- جابر در عهد امامت امام سجاد علیه السلام ، به حضور امام باقر علیه السلام رسید و سلام پیامبر را به ایشان رسانید و بوسه ای بر پیشانی امام زد. بحارالانوار، ج36، ص251؛ ج46، ص236.

غرب زمین را فتح خواهد کرد. او عدالت را در جهان خواهد گسترد.(1)

فداکاری، پیش گامی، نشاط و تلاش جابر جوان، در تمام عرصه ها آشکار

و زبانزد مردم بود.

جانشین جوان

«رسول گرامی اسلام در میان شما مردم جانشینی برگزید، همچنان که تمام

پیامبران گذشته برای امت های خود برگزیدند؛ زیرا آنها هرگز انسان ها را

سرگردان رها نکردند و بدون معرفی راهی روشن و گذاشتن نشانه هایی

استوار از میان مردم نرفتند».(2)

در آخرین حج، پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله مأمور شد در بزرگ ترین اجتماع

مسلمانان در _غدیر خم_ که برخی شمار حاضران را بیش از یک صد هزار تن

دانسته اند، آشکارا مسئله جانشینی اش را اعلام کند(3) و بیم و نگرانی مخالفت مردم را

نادیده انگارد؛ چون مقام جانشینی منصبی الهی است. خداوند خطاب به او فرمود:

یا أَیُّهَا الرَّسُولُ بَلِّغْ ما أُنْزِلَ إِلَیْکَ مِنْ رَبِّکَ وَ إِنْ لَمْ تَفْعَلْ فَما بَلَّغْتَ رِسالَتَهُ وَ

اللّهُ یَعْصِمُکَ مِنَ النّاسِ... . (مائده: 67)

ای پیامبر! آنچه را از جانب پروردگارت نازل شده است، ابلاغ کن که اگر

نکنی، پیامش را نرسانده ای و خدا، تو را از [گزند] مردم نگاه می دارد... .

آن گاه پیامبر لب به سخن گشود و در آن انجمن بزرگ، جانشینی علی علیه السلامرا

که از سالیان پیش به صورت های گوناگون بیان کرده بود، آشکار ساخت و

ص:105

1- سیدهاشم بحرانی، البرهان فی تفسیر القرآن، قم، دارالکتب العلمیه، بی تا، ج1، ص381؛ المیزان، ج4، ص420.
2- نهج البلاغه، خطبه 1.
3- الغدیر، ج1، ص 214.

امیرمؤمنان علی علیه السلام را که جوانی 33 ساله بود، به همگان شناساند و فرمود:

«مَنْ کُنْتُ مَولاهْ فَهذا عَلیٌ مَوْلاه؛ هرکه من مولای اویم، علی هم مولای اوست».(1)

ص:106

1- محمدبن عیسی ترمذی، سنن الترمذی، بیروت، دار احیاء التراث العربی، بی تا، ج5، ص 591 .

آن گاه خداوند به پیامبرش بشارت داد که «الْیَوْمَ أَکْمَلْتُ لَکُمْ دینَکُمْ وَ أَتْمَمْتُ

عَلَیْکُمْ نِعْمَتی وَ رَضیتُ لَکُمُ ٱلْإِسْلامَ دیناً؛ امروز دین شما را برایتان کامل و نعمت خود را بر

شما تمام گردانیدم و اسلام را برای شما [به عنوان] آیینی برگزیدم». (مائده: 67)

به فرموده علی علیه السلام:

و اوجب لی ولایته علیکم

رسول اللّه یوم غدیرخم(1)

رسول خدا صلی الله علیه و آله در روز غدیر خم همان ولایتی را که خود داشت، برای

من بر شما واجب ساخت.

پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله از ولایت علی علیه السلام سخن گفت و تمامی حاضران نیز بیعت

کردند.(2) به گفته _امام محمد غزالی_، _عمر بن خطاب_ ابتدا در روز غدیر خم با

حضرت علی علیه السلام بیعت کرد، ولی پس از رحلت پیامبر، بیعت خود را زیر پا گذاشت.(3)

یکی از بهانه های جریان مخالف جانشینی، جوانی علی علیه السلام بود(4) که

پیش تر، پیامبر این دستاویز را از کار انداخته بود و بارها امیری مسلمانان را به

1- الغدیر، ج2، ص54.

2- [2] . سیره رسول خدا صلی الله علیه و آله ، ص 672.

3- «ذکر ابوحامد فی کتابه سر العالمین و کشف ما فی الدارین، فقال: فی حدیث من کنت مولاه فعلی مولاه: ان عمر قال لعلی: بخ بخ. أصبحت مولی کل مؤمن، قال ابوحامد: هذا تسلیم ورضی ثم بعد هذا غلب الهوی حبا للریاسه، و عقد البنود وأمر الخلافه ونهیها، فحملهم علی الخلاف فنبذوه وراء ظهورهم، واشتروا به ثمنا قلیلاً فبئس ما یشترون». سیر اعلام النبلاء، ج 19، ص 328.

4- خلیفه دوم در برابر این پرسش که چرا با علی علیه السلام چنین برخوردی شده است، مسئله کم سنی ایشان را بهانه کرد. شرح نهج البلاغه، ج12، ص 82 .

جوانان سپرده بود. مهم ترین آن نیز سپردن امیری سپاه اسلام به اسامه

هجده ساله و بی توجهی به اعتراض اصحاب نسبت به انتصاب وی بود. حال

آنکه در سپاه اسامه، بزرگان صحابه مانند _ابوبکر، عمر، ابو عبیده جراح، عثمان_،

طلحه، _زبیر، عبدالرحمان بن عوف_ و _سعد بن ابی وقاص_ قرار داشتند.

بیان جانشینی علی علیه السلام در غدیر خم، برای بیشتر یاران پیامبر، امر جدیدی

نبود و همگان آن را در دوران بعثت و در صحنه های گوناگون، از زبان پیامبر شنیده بودند. از آغاز دعوت آشکار پیامبر، یعنی از ماجرای «یوم الانذار» که

فرمود: «تو برادر و وزیر و وارث و جانشین پس از من هستی» نام علی علیه السلام به

عنوان جانشین و وصی ایشان بر سر زبان ها بود.(1) همه از منزلت و جایگاه

علی علیه السلام نزد پیامبر اعظم صلی الله علیه و آله آگاه بودند و می شنیدند که می فرمود:

من سرای حکمت و علم هستم و علی علیه السلام، دروازه آن.(2)

علی علیه السلام از من است و من از او و او پس از من ولیّ هر مؤمنی است.(3)

علی علیه السلام، سرپرست شما پس از من است.(4)

هر کس از علی علیه السلام پیروی کند، همانا از خدا پیروی کرده است.(5)

علی علیه السلام با حق است و حق با علی.(6)

علی علیه السلام، حجت خدا بر بندگان است.(7)

1- الارشاد، ج1، ص 49.
2- علامه حلی، نهج الحق و کشف الصدق، قم، 1344، ص 221.
3- سنن الترمذی ، ج 5، ص 591.
4- صحیح الترمذی، ج2، ص 297.
5- مستدرک علی الصحیحین، ج3، ص 121.
6- تاریخ بغداد، ج 14، ص 321.
7- [7] . عبدالرئوف المناوی، کنوز الحقایق، مصر، بی تا، ص43.

علی علیه السلام، سرور دنیا و آقای آخرت است.(1)

و صدها سخن دیگر... .

مدحت کن و بستای کسی را که پیمبر

بستود و ثنا کرد و بدو داد همه کار

آن کیست بدین حال و که بوده است و که باشد؟

جز شیر خداوند جهان، حیدر کرار

این دین هُدی را به مثل دایره ای دان

پیغمبر ما، مرکز و حیدر، خط پرگار(2)

1- مستدرک علی الصحیحین، ج3، ص 127.

2- کسایی مروزی.

* قرآن کریم.

* نهج البلاغه.

1. آیتی، محمد ابراهیم، _تاریخ پیامبر اسلام_، تهران، انتشارات دانشگاه تهران، 1369.

2. ابن ابی الحدید، _شرح نهج البلاغه_، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1385ه- . ق.

3. ابن اثیر، علی بن محمد بن عبدالکریم جزری، _اسدالغابه فی معرفه الصحابه_، بیروت،

دارالمعرفه، 1418ه- . ق.

4. ------------------------------ ، _الکامل فی التاریخ_، داراحیاء التراث العربی، بیروت،

1408ه- . ق.

5. ابن بابویه قمی (صدوق)، محمد بن علی، _الخصال_، قم، منشورات جماعه

المدرسین، بی تا.

6. ---------------------------- ، _عیون اخبارالرضا_، کتاب فروشی طوس، قم، 1363.

7. ---------------------------- ، _ثواب الاعمال_، تهران، بی تا.

8. ابن سعد، _طبقات الکبری_، بیروت، دارالکتاب العلمیه، 1410ه- . ق.

9. ابن شهر آشوب، _مناقب آل ابی طالب،_ قم، انتشارات علامه.

10. ابن عساکر، _تاریخ مدینه دمشق_، بیروت، دارالفکر، 1417ه- . ق.

11. ابن کثیر، اسماعیل بن کثیر دمشقی، _البدایه و النهایه_، بیروت، داراحیاء التراث

العربی، 1403ه- . ق.

12. ابن منظور، _لسان العرب_، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1408ه- . ق.

13. ابن هشام، _سیره النبویه_، قاهره، 1355ه- . ق.

14. احمد بن ابی یعقوب،_ تاریخ یعقوبی_، ترجمه: محمد ابراهیم آیتی، شرکت انتشارات

علمی و فرهنگی، تهران، 1371.

15. اربلی، علی بن عیسی بن ابی الفتح، _کشف الغمه_، تهران، دارالکتب الاسلامی، بی تا.

16. ازرقی، محمد بن عبدالله، _اخبار مکه_، قم، منشورات الشریف الرضی، 1411ه- . ق.

17. اصفهانی، ابوالفرج، علی بن حسین، _الاغانی_، بیروت، دارالفکر، بی تا.

18. ---------------------------- ، _مقاتل الطالبیین_، قم، منشورات الشریف الرضی، 1414ه- . ق.

19. اصفهانی، احمد بن عبدالله، _حلیه الاولیاء_، بیروت، دارالکتاب العربی، 1405ه- . ق.

20. الکاندهلوی، محمد یوسف، _حیاه الصحابه_، بیروت، المکتبه العصریه، 1423 ه- . ق.

21. المزی، جمال الدین یوسف، _تهذیب الکمال_، بیروت، مؤسسه الرساله، 1408ه- . ق.

22. امینی، عبدالحسین، _الغدیر_، قم، مرکز الغدیر للدراسات الاسلامیه، 1416ه- . ق.

23. بحرانی، سیدهاشم، _البرهان فی تفسیر القرآن_، قم، دارالکتب العلمیه، بی تا.

24. بخاری، محمد بن اسماعیل، _صحیح بخاری_، بیروت، دارالفکر، 1417ه- . ق.

25. بلاذری، ابوالحسن احمد، _فتوح البلدان_، دارالکتب العلمیه، بیروت، 1398ه- . ق.

26. بلاذری، احمد بن عیسی بن جابر، _انساب الاشراف_، بیروت، دارالفکر، 1417ه- . ق.

27. بیهقی، احمد بن حسین، _دلائل النبوه_، بیروت، دارالنصر، 1389ه- . ق.

28. پیشوایی، مهدی، _تاریخ اسلام_، قم، دفتر نشر معارف، 1382.

29. ترمذی، محمد بن علی بن حکیم، _نوادر الاصول_، بیروت، بی تا.

30. ترمذی، محمد بن عیسی، _سنن الترمذی_، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.

31. ---------------------------- ، _شمائل النبویه_، بیروت، دارالکتاب العربی، 1417ه- . ق.

32. جامی، عبدالرحمان، _دیوان کامل جامی_، ویراسته: هاشم رضی، تهران، انتشارات

پیروز.

33. جزائری، ابی بکر جابر، _هذا الحبیب_، مدینه، مکتبه العلوم و الحکم، 1422ه- . ق.

34. جعفریان، رسول، _سیره رسول خدا _صلی الله علیه و آله، قم، انتشارات دلیل ما، بی تا.

35. حائری، ابوعلی، _منتهی المقال_، قم، مؤسسه آل البیت، 1416ه- . ق.

36. حاکم نیشابوری، محمد بن عبدالله،_ المستدرک علی الصحیحین_، بیروت، دارالفکر،

بی تا.

37. حرّانی، ابن شعبه، _تحف العقول_، منشورات جماعه المدرسین، قم، 1404ه- . ق.

38. حر عاملی، محمد بن حسن، _وسائل الشیعه_، دارالکتب الاسلامیه، تهران، بی تا.

39. حسنی، علی اکبر، _تاریخ تحلیلی و سیاسی اسلام_، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی،

بی تا.

40. حلبی، علی بن ابراهیم، _السیره الحلبیه_، بیروت، دارالفکر العربی، 1400ه- . ق.

41. حلی، احمد بن فهد، _عده الداعی_، بیروت، دارالمرتضی، 1407 ه- . ق.

42. حلی، محمد بن ادریس، _السرائر_، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، بی تا.

43. حلی،_ نهج الحق و کشف الصدق_، قم، 1344.

44. حموی، یاقوت بن عبدالله، _معجم البلدان_، داراحیاء التراث العربی، بیروت،

1399ه- . ق.

45. خطیب بغدادی، _تاریخ بغداد_، دارالکتب العلمیه، بیروت، بی تا.

46. خوئی، سیدابوالقاسم، _معجم رجال الحدیث_، مدینه العلم، قم، بی تا.

47. دیار بکری، حسین بن محمد، _تاریخ الخمیس_، بیروت، دار صادر، بی تا.

48. ذهبی، محمد بن احمد، _سیر اعلام النبلاء_، بیروت، دارالفکر، 1417ه- . ق.

49. راوندی، قطب الدین، _الخرائج و الجرائح_، قم، مؤسسه الامام المهدی علیه السلام،

1409ه- . ق.

50. ---------------------------- ، _قصص الانبیاء_، بیروت، بی تا.

51. رسولی محلاتی، سیدهاشم، _تاریخ تحلیلی اسلام_، تهران، دفتر نشر فرهنگ اسلامی،

بی تا.

52. رومی، جلال الدین، _مثنوی معنوی_، به تصحیح: رینولد ا. نیکلسون، تهران، انتشارات

امیرکبیر، 1373.

53. ساوجی، سلمان، _دیوان اشعار_، به کوشش: منصور مشفق، تهران، چاپ صفی

علی شاه، بی تا.

54. سبحانی، جعفر، _فروغ ابدیت_، نشر دانش اسلامی، قم، 1363.

55. سجستانی، سلیمان بن اشعث، _سنن ابی داود_، بیروت، دارالفکر، 1414ه- . ق.

56. سعدی، _کلیات اشعار سعدی، _به کوشش: مظاهر مصفا، کانون معرفت، تهران، بی تا.

57. سهیلی، عبدالرحمان، _الروض الانف_، بیروت، مؤسسه التاریخ العربی، 1412ه- . ق.

ص:112

58. سیوطی، جلال الدین، _جامع الصغیر_، قاهره، 1365ه- . ق.

59. صالحی، محمد بن یوسف، _سبل الهدی و الرشاد_، بیروت، دارالکتب العلمیه،

1414ه- . ق.

60. صفدی، صفی الدین خلیل بن ایبک، _الوافی بالوفیات_، فرانزشتاینز، قیسبادان، بی تا.

61. صنعانی، عبدالرزاق، _المصنف_، المکتب الاسلامیه، بیروت، 1392ه- . ق.

62. طباطبایی، سیدمحمدحسین، _المیزان فی تفسیرالقرآن_، تهران، دارالکتب الاسلامیه،

1390 ه- . ق.

63. ---------------------------- ، _سنن النبی_، قم، بی تا.

64. طبرسی، ابی نصر حسن بن فضل، _مکارم الاخلاق_، قم، مؤسسه النشر الاسلامی،

1416ه- . ق.

65. طبرسی، امین الاسلام، _اعلام الوری_، قم، مؤسسه آل البیت، 1417ه- . ق.

66. طبری، احمد بن عبدالله، _ذخائر العقبی_، بیروت، مؤسسه الوفاء، بی تا.

67. طبری، محمد بن جریر، _تاریخ طبری (تاریخ الامم و الملوک)_، بیروت، بی تا.

68. ---------------------------- ، _تفسیر الطبری_، بیروت، بی تا.

69. طبسی، محمدرضا، _منیه الراغب فی ایمان ابی طالب_، قم، بوستان کتاب، 1417ه- . ق.

70. طوسی، محمد بن حسن، _التبیان_، نجف، منشورات مکتبه الامین، بی تا.

71. ---------------------------- ، _رجال الطوسی_، قم، مؤسسه النشر الاسلامی، 1415ه- . ق.

72. عاملی، جعفر مرتضی، _الصحیح من سیره النبی الاعظم _صلی الله علیه و آله، بیروت، بی تا.

73. عاملی، محسن امین، _اعیان الشیعه_، بیروت، دارالتعارف، بی تا.

74. عبدالحی، ابوالفلاح، _شذرات الذهب_، بیروت، 1409 ه . ق.

75. عسقلانی، ابن حجر، _الاصابه_، بیروت، دارصادر، بی تا.

76. ---------------------------- ، _فتح الباری_، بیروت، داراحیاء التراث العربی، بی تا.

77. قائدان، اصغر، _تاریخ و آثار اسلامی مکه مکرمه و مدینه منوره_، تهران، نشرمشعر،

1374ه- . ق.

78. قزوینی، محمد بن یزید، _سنن ابن ماجه_، بیروت، دارالفکر، 1414ه- . ق.

ص:113

79. قمی، عباس، _سفینه البحار_، انتشارات کتاب خانه سنایی، بی تا.

80. -------------------- ، _سیمای پیامبر اسلام_، قم، مؤسسه در راه حق، 1366.

81. قمی، علی بن ابراهیم، _تفسیر القمی_، مؤسسه دارالکتاب، قم، 1367.

82. کاشانی، محمد بن محسن بن مرتضی، _معادن الحکمه فی مکاتیب الائمه_، قم، انتشارات

جامعه مدرسین، 1409 ه- . ق.

83. کتانی، عبدالحی، _التراتیب الاداریه_، بیروت، دارالکتاب العربی، بی تا.

84. کلینی، محمدبن یعقوب، _الکافی_، دارالکتب الاسلامیه، تهران،1350.

85. مامقانی،_ تنقیح المقال_، قم، موسسه آل البیت علیهم السلام، 1423ه- . ق.

86. مثنی، احمد بن علی، _مسند ابی یعلی موصلی_، تحقیق: حسین سلیم اسد، بیروت،

دارالمأمون للتراث، بی تا.

87. مجلسی، محمدباقر، _بحارالانوار_، مؤسسه الوفاء، بیروت، 1403 ه- . ق.

88. مسعودی، علی بن حسین بن علی، _التنبیه و الاشراف_، قم، مؤسسه نشر منابع الثقافه

الاسلامیه، بی تا.

89. مسعودی، علی بن حسین بن علی، _مروج الذهب_، قم، دارالهجره، بی تا.

90. مطهری، مرتضی، _مجموعه آثار_، تهران، انتشارات صدرا، بی تا.

91. مظفر، محمدحسن، _دلائل الصدق_، بیروت، داراحیاء التراث العربی، 1409ه- . ق.

92. مفید، _الاختصاص_، قم، انتشارات جامعه مدرسین، بی تا.

93. -------------------- ، _الارشاد_، مؤسسه آل البیت، قم، 1413 ه- . ق.

94. مقریزی، _امتاع الاسماع_، قاهره، دارالانصار، 1410ه- . ق.

95. مناوی، عبدالرئوف، _کنوز الحقایق_، مصر، بی تا.

96. موسوی، عبدالرحیم، _سیدالبطحاء ابوطالب_، قم، المجمع العالمی لاهل البیت علیهم السلام،

1422ه- . ق.

97. مولانا اهلی شیرازی، _کلیات اشعار _به کوشش: حامد ربانی، تهران، کتاب خانه سنایی، 1344.

98. (میرزای) قمی، ابوالقاسم بن محمد محسن، _قوانین الاصول_، قم (چاپ رحلی سنگی

قدیمی)، بی تا.

99. نمازی شاهرودی، علی، _مستدرکات علم الرجال_، اصفهان، حسینیه عمادزاده،

1412 ه- . ق.

100. نوری، میرزاحسین، _مستدرک الوسائل_، قم، مؤسسه آل البیت، 1407ه- . ق.

101. همدانی، اسحاق بن محمد، _سیرت رسول الله_، ترجمه: اصغر مهدوی، انتشارات

خوارزمی، 1361.

102. هیثمی، علی بن ابی بکر، _مجمع الزوائد_، بیروت، دارالکتب العلمیه، 1408 ه- . ق.

103. هیکل محمد، حسنین، _حیاه محمد _صلی الله علیه و آله، قاهره، 1354ه . ق.

بسمه تعالی
هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ
آیا کسانی که میدانند و کسانی که نمیدانند یکسانند ؟
سوره زمر/ 9

مقدمه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال 1385 هـ .ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:
موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفا علمی و به دور از تعصبات و جریانات اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب « مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:
1.بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
2.تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
3.جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه ، تبلت ها، رایانه ها و ...
4.سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
5.گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
6.زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:
1.عمل بر مبنای مجوز های قانونی
2.ارتباط با مراکز هم سو
3.پرهیز از موازی کاری
4.صرفا ارائه محتوای علمی
5.ذکر منابع نشر
بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :
1.چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه
2.برگزاری مسابقات کتابخوانی
3.تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...
4.تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...
5.ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com
6.تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...
7.راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی
8.طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...
9.برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)
10.برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)
11. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در 8 فرمت جهانی:
JAVA.1
ANDROID.2
EPUB.3
CHM.4
PDF.5
HTML.6
CHM.7
GHB.8
و 4 عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :
ANDROID.1
IOS.2

WINDOWS PHONE.3
WINDOWS.4
به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .
درپایان :
از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان -خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آباده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی -پلاک 129/34- طبقه اول
وب سایت: www.ghbook.ir
ایمیل: Info@ghbook.ir
تلفن دفتر مرکزی: 03134490125
دفتر تهران: 88318722 ـ 021
بازرگانی و فروش: 09132000109
امور کاربران: 09132000109